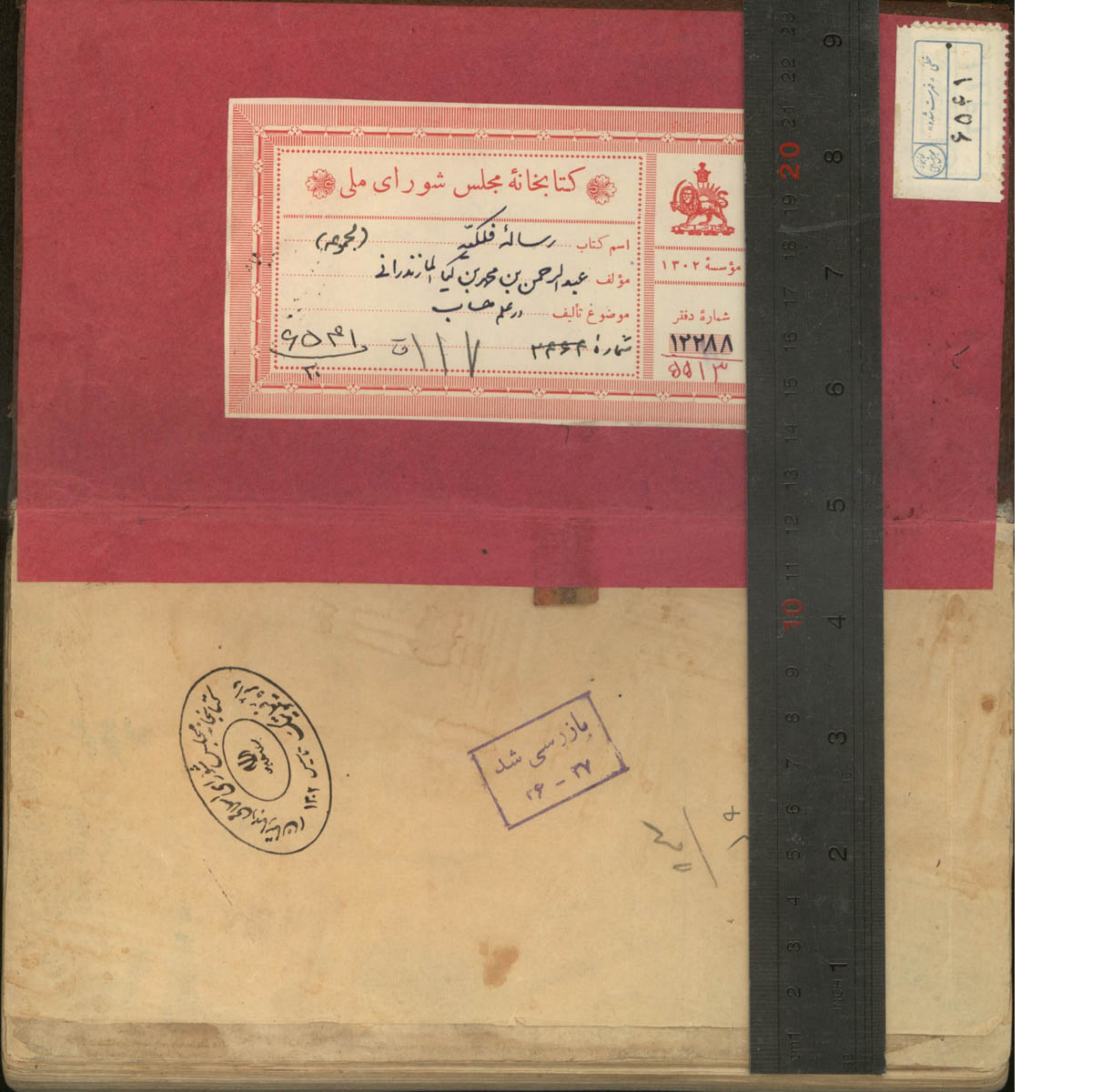
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب رسالهٔ فلکیه (مجموعه)
مؤلف عبدالرحمن بن محمد بن کیا المازندرانی
موضوع تألیف در علم حساب
شمارهٔ ۳۴۶۴
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۲۲۸۸
بازرسی شد
خطی «فهرست شده»
۶۵۶۱

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب رسالهٔ فلکیه (نجوم)
مؤلف عبدالرحمن بن محمد بن کیا المازندرانی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
خطی «فهرست شده»
۶۵۴۱
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲
بازرسی شد
۳۷ - ۲۶
بازدید ۱۳۴۰
بازدید شد
۱۳۸۲

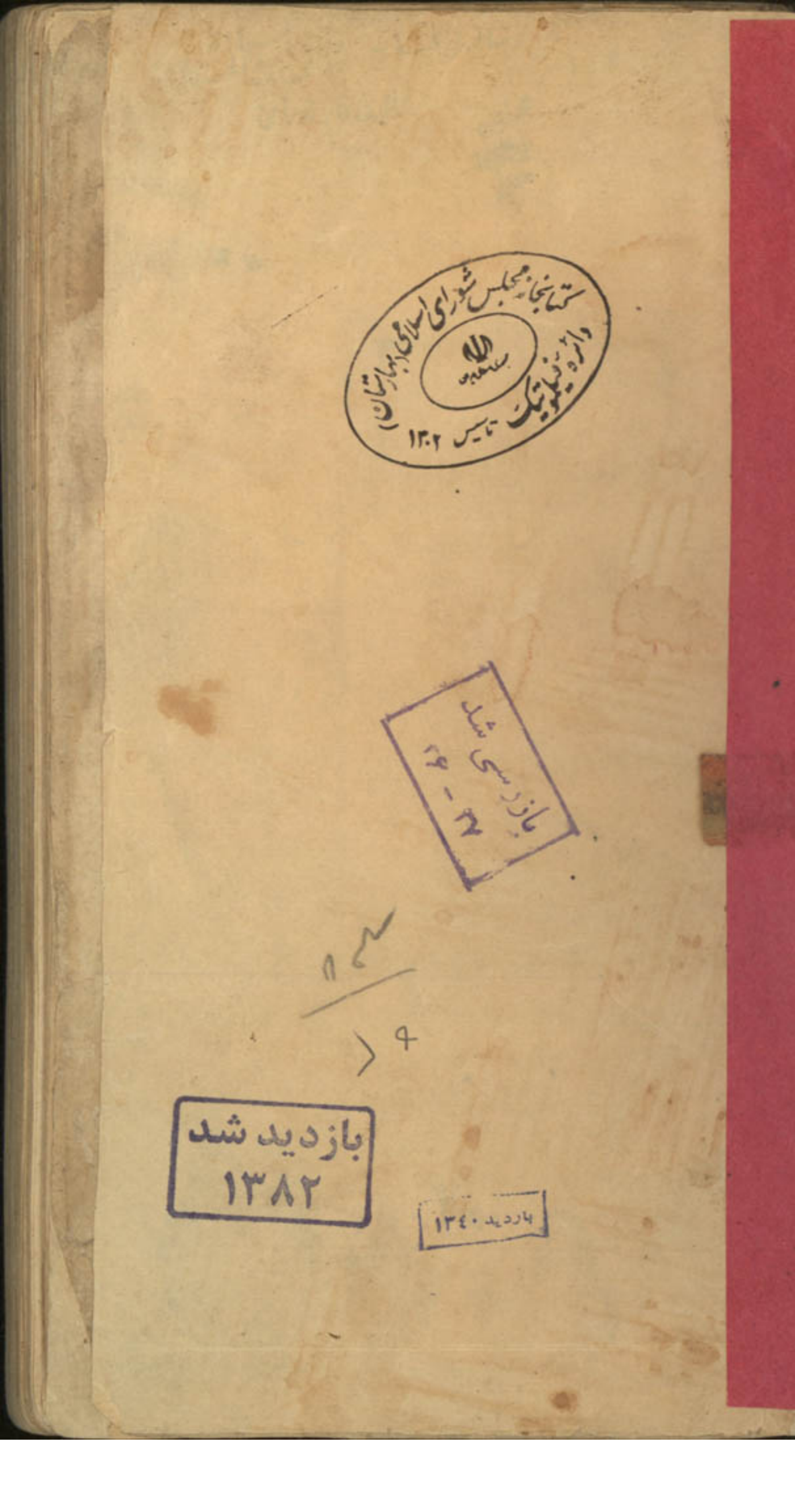

بازدید شد
۱۳۸۲
بازدید ۱۳۴۰

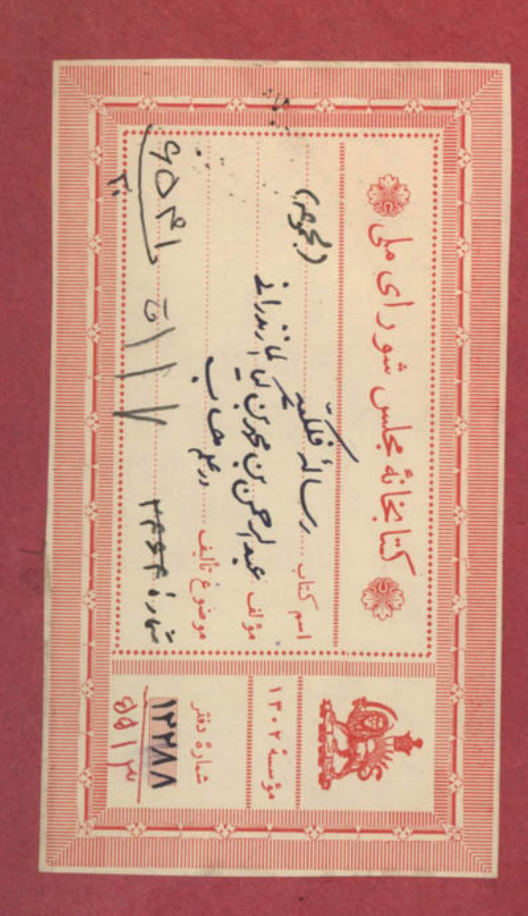

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ دفتر
۱۲۲۸۸

خطی «فهرست شده»
۶۵۶۱

رساله في الحساب وقانون السعادة في الحساب والمساحة
تاليف مازندراني

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدی که السنهٔ محرران عرش و مستوفیان فرش
یعنی سبحان عالم بالا و ذوی الالباب خطهٔ
غبرا از ادای آن حمد عاجز آید و ثنایی که نظام
شهرستان علوی یعنی جوهر اول ما خلق
الله العقل از اداء آن ثنا باز ماند نثار بارگاه
حضرت احدیتی که آیهٔ الله نور السموات والارض
حرفیست از دفترخانهٔ عالی او و مفهوم حدیث
الکبریاء ردای والعظمة ازاری دفعهٔ از اوارجهٔ
دیوان جلال متعالی او تعالی الله جل عظمته
والصلوة علی نبیه و خلیله و حبیبه و هو خاتم
الانبیاء و علی عترته و صحبه و سلم تسلیماً
کثیراً اما بعد حمد الله الملک الجلیل والصلوة
علی النبی القرشی الاصیل بر خاطر خطیر اولی
الابصار مخفی نخواهد بود که فن سیاقت بنسبت

با دیگر فنون اعلی و اعمّ باتفاق اصحاب بلاغت
و ارباب کیاست اختر فست و امور ملک و دولت
و مهمات مملکت بی قاعدهٔ حساب عاطل بل
باطل و بر فحوای اول ما خلق الله القلم در هر قضایایی
که قاضی عقل قلم بدست تفکر نگیرد و حکم
بدانش نکند دران قضیه صواب تصور نتوان
نمود و در هر جمع و خرج دیوانی که قلم حکم او
نکند و حساب حل آن باب نماید تعیین که بزودی
آن قضیه از درجهٔ صلاح روی بفساد آرد چه جای فساد
که بی قاعدهٔ علم حساب بی حساب نقصان در شئون
مملکت پدید آید بنابرین مقدمات واقعه حکماء
ماتقدم و عقلای معظم باتفاق یکدیگر این علم
خطیر را وضع کردند و از برای هر مهمی حسابی
علیحده نوشته شد و قاعدهٔ مخصوص نهادند تا
آنکه قدوة الاماجد عبد الرحمن پسر محمد بن کیا
المازندرانی نور الله تربته که از صنادید محروسهٔ
مازندران بود و در عهد خود در تمامی فنون لانظیر
و در خطهٔ فاخرهٔ تبریز نشو و نما یافته بود و اکثر
محوطهٔ عالم را گردیده و نسخهٔ در علم حساب نوشت

وجون این نسخه در زمان افتخار الوزرا ہمام الدولة والدین فلک المعالی سقی الله ثراه که وزیر احدی از کبار خسروان مازندران بوده تمام شد بدان واسطه نام نسخه رساله فلکیه نهاد ناقل این کتاب اعنی فقیر حقیر المحتاج الی الله جون تحریر نسخه میلان نمود دید که مولف رحمة الله دیباجهٔ جنانچه لایق نسخه باشد ننوشته وبعد از بسمله بمقصود شروع کرده لاجرم قدم در میدان جسارت نهاد وبتوفیق ملک جواد دیباجهٔ نوشت وسبب تواریخ کتاب از کتبی که در نظر بود استخراج کرد تا خوانندکان وناظران را حقیقت نسخه محقق شود وفی جمیع الاحوال توکلت علی الله

آغاز کتاب فی علم حساب وفیه فصول

فصل اول در نقود که احتیاج بدان بیشتر می افتد وآن بر دو نوع است کسور وصحاح

ذکر کسور

قرینهٔ اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

قرینهٔ دوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

قرینهٔ سیوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

قرینهٔ چهارم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قرینهٔ پنجم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قرینهٔ ششم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جون مبتدی را اصول مفردات کسور معلوم شود

۳

معلوم شود بعضی از مرکبات آنست که بآسانی
ترکیب تواند کرد چنانچه صورت // وصورت
ربع درمفردات دانسته باشند اند که صورت
ثمن درمرکبات بدین طریقه باشد چون این فقیر را
در توضیح کسور اهتمامی بود از مبدا تا منتهی ذکر کرده
دیگر هر یکی ازین کسور کسر صحیحی باشد که زیر آن صحیح
نویسند اگر در زیر دینار کسر دینار واگر مثقال
کسر مثقال واگر ذراع کسر ذراع واگر تخته کسر
تخته چنانچه صورت از مثالی هر یکی نموده
شود دیگر هرچه تقسیم را قابل باشد بازر آنرا در
سطر اوّل نویسند و رقم کسور در تحت بازر ذکر
کنند بدین طریق

محاسبات [illegible] از صاحبجمعان دیوان [illegible] علیه
جزیه النصاری غره محرم الحرام سنه [illegible]
[illegible]

المصروف منها رسم الاطلاقات علی حسب [illegible]
دیوان اعلی

[illegible] رسم [illegible]
حاصه [illegible] [illegible]

[illegible]

وچون در طریقه نویسندگان پایه سریر قاعده
آن بوده که رقم کسور را مقدم دارند بر رقم صحاح
همان طریقه رعایت افتاد بواسطه آنکه
بسیاری از محاسبات شریفه مانند عمارت
بیت الله ومحاسبه خزانه جواهر وکسر اجناس
وذراع ودیگر محاسبات متفرق که البته منوط
نمی شود الا بدانستن کسور ودر نسخه اصل
یکدو سطر زیادت ننوشته
بود این ضعیف اورا مجدد
بسطی داد وما توفیقی الا به

۴

الصحیح
وان عبارتست از کلمه که در اصطلاح سرچیچ باشد
یعنی مکسور نباشد

الآحاد العشرات
وان از احد تا تسعه — وان از عشر است تا تسعین

[illegible]

المات
وان از صد است تا نهصد

[illegible]

الآلاف
وانچه از الف و العشرات

[illegible]

عدد کل الجمیع
[illegible]

و بعد ازین سر مبلغ هرچه آید ازین مراتب مذکوره ترکیب کنند

صورت
مبلغی چند که بیکدیگر ترکیب کرده اند بطریق تاریخ

[illegible]

والجمله
[illegible]

فصل دوم در سایر ارقام که بعد از نقود دانستن
او از جمله ضروریات است

صورت رقم انسان

[illegible]

مواجب حاملان حضرت سلطنت پناهی
[illegible]

[illegible]

۵

صورت رقم قطعه و آن را در جواهر و نقص و [illegible]

و لعل و صابون نویسند

قطعه قطعتان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] ما قطعه [illegible] الرقطع

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

حوالت [illegible] دار جمعا علیه [illegible] الاول

[illegible] الحازنی [illegible] المبارک [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

صورت رقم مثقال مثقال و آن در زر سرخ و نقره و [illegible]

از لعل و مروارید و ذکعد برسم معاجانی

و عنبر و مشک ریخته

مثقال مثقالان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible]

کاز مجد الدین [illegible] که از معادن [illegible]

[illegible] [illegible]

حوالت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

لعل مروارید [illegible] عنبر مشک

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

صورت رقم دست در بار و جمع و شامیانه

و هنوز نویسند و در زین نیز نویسند

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

اسلحه و زین را نیز [illegible] نویسند

صورت رقم طاق طاق و آن در اقمشه مانند

[illegible] و قطیفه و اطلس و خارا و صوف نویسند

طاق طاقان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

6

علاالدرج خلط جمعا علیه حواله علاالدرج کردد و

جمعه انواع خاصه للصاکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

صورت رقم ذراع ذراع هرچه از ان در گز آرند

ذراع باید نوشت

[illegible]

[illegible]

حواله جنس کرباس که باید عوض خود بدان

للصاکر [illegible]

[illegible]

[illegible]

صورت رقم درهم هرچه از اعداد وی زر

کشند درهم نویسند

[illegible]

[illegible]

حواله اوس عطار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صورت رقم عدد عدد هرچه از ان شمارند عدد

نویسند چون بعضی ادویه هندی و اسکندریه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حواله فلان التاجر

[illegible]

[illegible]

صورت رقم [illegible] و آن زر انواع [illegible]

نویسند تعداد شرح [illegible] مخصوص

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صورت رقم [illegible] هرچه [illegible]

[illegible] باشد [illegible] باید نوشت [illegible] مخصوص

[illegible]

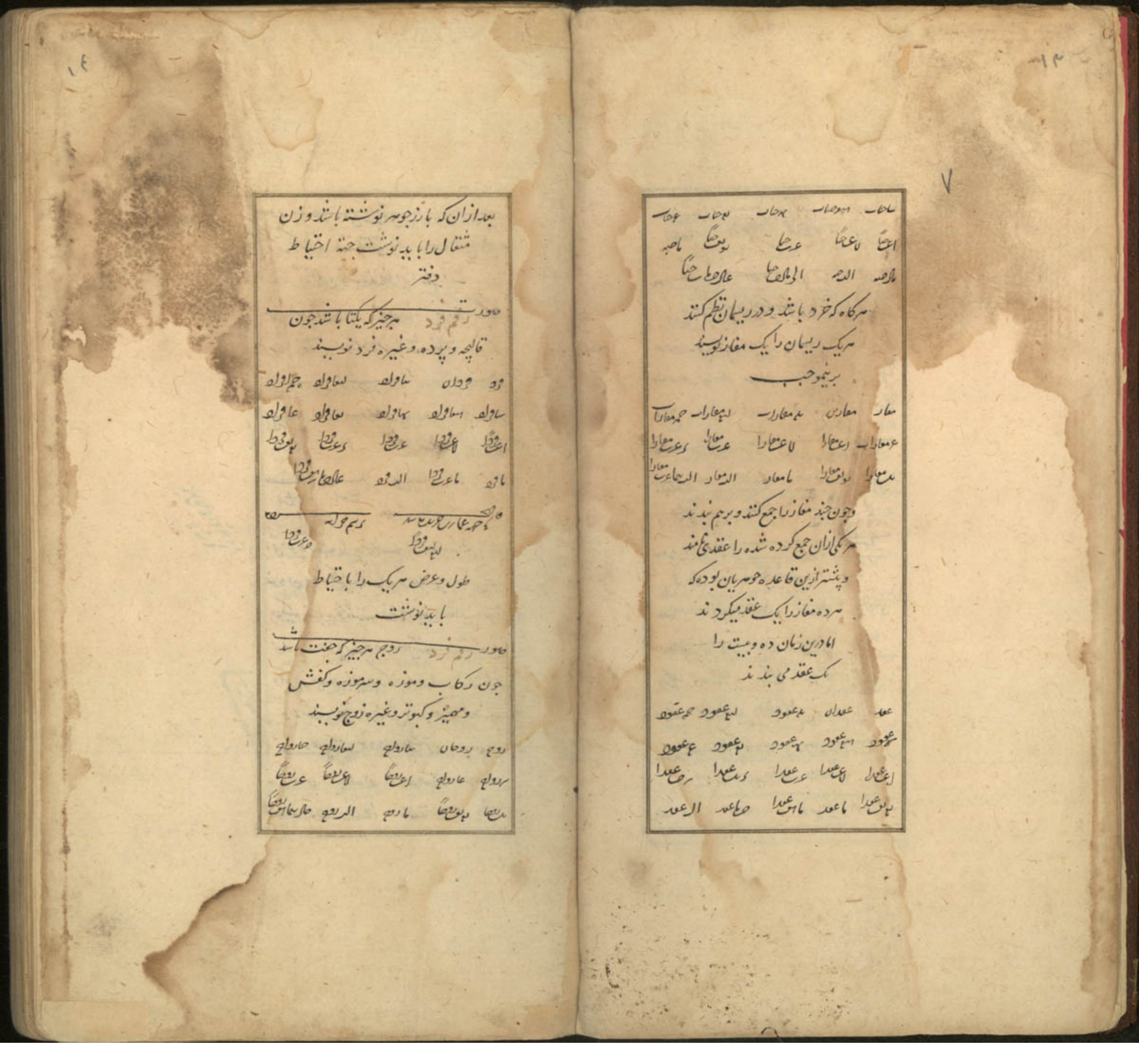

[illegible]

هرگاه که خرد باشد و در ریسمان نظم کنند
هریک ریسمان را یک مغاز نویسند
برین موجب

[illegible]

و چون چند مغاز را جمع کنند و برهم بندند
هر یکی ازان جمع کرده شده را عقدی نامند
و پیشتر ازین قاعده جوهریان بوده که
هر ده مغاز را یک عقد میکردند
اما درین زمان ده و بیست را
یک عقد می بندند

[illegible]

بعد ازان که بارز جوهر نوشته باشد وزن
مثقال را باید نوشت جهة احتیاط
دفتر

صورت رقم فرد هر چیز که یکتا باشد چون
قالیچه و پرده و غیره فرد نویسند

[illegible]

طول و عرض هریک را باحتیاط
باید نوشت

صورت رقم زوج هر چیز که جفت باشد
چون رکاب و موزه و سرموزه و کفش
و مهمیز و کبوتر و غیره زوج نویسند

[illegible]

صورت رقم من — من هرچه آنرا بپیمان و بترازوی
بزرگ برکشند مانند عقاقیر و حبوب و حوایج وغیره
آنرا من نویسند بطریقه اعجم

من منیر ثلاثة امنا اربعة امنا خمسة امنا ستة امنا
[illegible] [illegible] عشر امنا [illegible] مائة الف

نحو حواله في الدرس حواله دار

معه روغن ريباد الحبر
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] عسل [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible]

باقی حبوبات را بدین طریقه رعایت باید نمودن و در هر ملکی چنانچه قاعده اوست و آن چیز را چه میگویند باید نوشت فرضا در بغداد قفیز و جریب می نویسند حبوباترا و در روم قنطار و وقیه گویند و آنرا نویسند باید دید که چه مقدار را قنطار گویند و چه مقدار را وقیه و چندش یک مد میشود رعایت نمودن و نوشتن

مد مدین ثلاثة امداد اربعة امداد خمسة امداد
عشرة امداد [illegible] عشرين مدا مائة مد الف مد

قنطار قنطارین ثلاثة قناطیر عشر قنطارا
[illegible] مائة قنطار الف قنطار [illegible] قنطارا

و کیلجه نیز در روم متداول است

کیلجه کیلجتان ثلث کیلجات اربع کیلجات خمس کیلجات
عشر کیلجات [illegible] [illegible] مائة کیلجه الف کیلجه

در بغداد ده کیلجه را قفیز و ده قفیز را جریب و در روم بیست کیلجه را مد نویسند بدین موجب

صورت — — —
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

صورت رقم حمل و وقر — بار شتر را حمل
و بار اسب و استر را وقر نویسند بدین موجب

بار — بار [illegible]
[illegible] و استر و دیگر بهایم

حمل حملان ثلثة احمال وقر وقران ثلثة اوقار
عشرة احمال [illegible] [illegible] عشرة اوقار [illegible] [illegible]
مائة حمل الف حمل مائة وقر الف وقر

حواله — [illegible] حواله — [illegible]

صورت — — —
[illegible] الاحمال [illegible] [illegible]
[illegible]

و یک بار را عدل نیز نویسند

[illegible]

٩

صورت رقم قصه وآن در شمار دکان و ... نویسند

قصه قصان ... [illegible]

[illegible]

حوالت ... [illegible]

... شوال سنه ...

[illegible]

صورت رقم دسته وآن در شمور و ... و بعضی دواب رسم جانور و سرایچه خانه نویسند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حوالت فلان ... از جمع ... مذکور

[illegible]

صورت رقم قد سمعی به جمع فراس رود از دوان آن زا قد نویسند

[illegible]

[illegible]

... فراسی از دیوان ... سمع کافوری

صورت رقم قلاده وآن در شتر و پلنگ و یوز و سگ نویسند

قلاده قلادتان [illegible]

[illegible]

[illegible]

... شتربانان ... به تحویل ... است

[illegible]

جمع ...

طعمه السباع به رسم ...

وجه فلان قصاب

صور رقم قطيفه مانسخم لورنج علاوس ازجهارتا
باشد يك قطيفه نويسند

قطيفه | قطيفتان | سه قطيفات | ليه قطيفات
عالقطيفات | اع قطيفها | عاقطيفها | عو قطيفها | دعو قطيفها

ماقطيفه | مايد قطيفها | الف قطيفه | الماكه قطيفها

وصنع عمود رقم طويله خاص والغلمان والبغال

طويله خاص | علفخانه | نعالبندی
طويله ... | علوفه ... سه كامله | ركاب و ... قطار

طويله بهادر
مارو ... ۲ سه كامله | ... | نقار
بهادران | مارما عو قطيفها | ماعو قطيفها | الما قطيفه
الف سماقطيفه

دال عبدالمذكور الى ... قطيفها

جون جهار يا نعل را يك قطيفه نويسند بس بدين
طريقه يكبارا ... قطيفه و دوبارا ... قطيفه وسه بارا
... قطيفه بايد نوشت هرجند ارقامي كه باشد
بقياسي كه ذكر رفت بايد نوشت و ترتيبي
كه نموده شد رعايت بايد كرد تا مغلطه نيايد انشاء الله
تعالى هرگاه كه در يكحساب مصاحف وكتب
ونفرانسان وجواهر واجناس مختلف جمع شود
اوّل مصاحف وكتب وبعد ازان نفر انسان

وجواهر واقمشه همچنين على الترتيب

صور رقم مجلد مصاحف وكتب را مجلد
نويسند بدينموجب

مجلد | مجلدان | سه مجلدات | عو مجلدات

اع مجلدا | ... مجلدا | ما مجلد | الف مجلد

مولانا منصور كاتب ... حافظ كتابخانه
سلطان ... محمد
... سنه

مصاحف | ... | عا مجلدات
ابو مجلدات

بخط ياقوت ... من الاول الى ... حلد كار ... | بخط ... عبد ... بخط يام ... جهار ... | طبری سر مجلدات عارا ... | طبری ... ليه مجلدات طبری
مجلدان | مجلدان | مجلدات | مجلد

دولو ...

ديوان ... بخط مولانا ... مجلد | ديوان ظهير بخط ... مجلد | ديوان ... مجلد | ديوان ... نظامي مصور مجلد

باقي كتاب كه باشد بطريقي كه نوشته شد نويسند
جون كتابخانه نزد خسروان عصر از قبيل اشرف
خزاينست لاجرم از ساير كه بود ممتاز
نوشته شد

اكنون در قانون دفتر شروع خواهد نمود

١١

فصل سوم در بیان قواعد ارقام هندسه و آن بر طور [illegible] است

العشرات	الآحاد
هرگاه فوق الاحاد صفری بنهند عشرات شود	و آن ارقامی است تا نه

٣٠	٢٠	١٠	٣	٢	١
سی	بیست	ده	سه	دو	یکی
٦٠	٥٠	٤٠	٦	٥	٤
شصت	پنجاه	چهل	شش	پنج	چهار
٩٠	٨٠	٧٠	٩	٨	٧
نود	هشتاد	هفتاد	نه	هشت	هفت

الالوف	للمآت
هرگاه بر آحاد سه صفر بنهند الوف گردد	و چون بر آحاد دو صفر بنهند مآت شود

٣٠٠٠	٢٠٠٠	١٠٠٠	٣٠٠	٢٠٠	١٠٠
سه هزار	دو هزار	هزار	سیصد	دویست	صد
٦٠٠٠	٥٠٠٠	٤٠٠٠	٦٠٠	٥٠٠	٤٠٠
شش هزار	پنج هزار	چهار هزار	ششصد	پانصد	چهارصد
٩٠٠٠	٨٠٠٠	٧٠٠٠	٩٠٠	٨٠٠	٧٠٠
نه هزار	هشت هزار	هفت هزار	نهصد	هشتصد	هفتصد

مرکب

و آن عبارت است از خلط آحاد و عشرات و مآت و الوف الی لا نهایه

١١١١ ٢٢٢٢ ٣٣٣٣ ٤٤٤٤

بدین طریقه بهر یک صفر یک مرتبه زیادت می گردد بقیاسی که ذکر رفت رعایت کند و هرچه خواهد نویسد اما بیشتر کتاب محاسبه را برقم هندی نمی نویسند چون مدار این بر نقطه می گردد خالی از خلل نخواهد بود و رقم عربی

چون کلی و معتمد علیه است اکثر کتاب برقوم عرب می نویسند و هو اولی و اقدم

فصل چهارم در بیان حساب جمل و آن موضوع است بر حساب ابجد

ابجد هوز حطی کلمن

سعفص قرشت ثخذ ضظغ

این حساب تا بهزار می نویسند و اگر زیادت شود از حروف با یکدیگر ترکیب کنند و این محاسبه در تواریخ و معرفت تقویم بکار آید

آحاد عشرات

ل	ک	ی	ج	ب	الف
سی	بیست	ده	سه	دو	یکی
س	ن	م	و	ه	د
شصت	پنجاه	چهل	شش	پنج	چهار
ص	ف	ع	ط	ح	ز
نود	هشتاد	هفتاد	نه	هشت	هفت

مآت الوف

جغ	بغ	غ	ش	ر	ق
٣٠٠٠	٢٠٠٠	١٠٠٠	٣٠٠	٢٠٠	١٠٠
وغ	هغ	دغ	خ	ث	ت
٦٠٠٠	٥٠٠٠	٤٠٠٠	٦٠٠	٥٠٠	٤٠٠
طغ	حغ	زغ	ظ	ض	ذ
٩٠٠٠	٨٠٠٠	٧٠٠٠	٩٠٠	٨٠٠	٧٠٠

عشرات الوف مآت الوف

یغ کغ بدین ترتیب قغ رغ بدین ترتیب

١٠٠٠٠ ٢٠٠٠٠ ١٠٠٠٠٠ ٢٠٠٠٠٠

جون این محاسبه نیز از جملهٔ ضروریات بود
اگرچه در امهات حساب بسیار نمی آید در تواریخ
ونکات غریبه بدانستن این رقم محتاج می شد
بدان واسطه این حساب ذکر کرده شد علی الخصوص
در معرفت تقویم که اکثر ارکان او بدانستن
حروف مذکور موقوفست محاسب باید که از
معرفت تقویم باخبر باشد تا جون تقویمی بدست
کرد بداند که غرهٔ ماه از کجاست
وکدام روزست ودرازی
وکوتاهی روز وشب را
بداند فواید بسیار از
دانستن او معلوم
گردد

فصل پنجم
دربیان نوعی جند که افاضل کتاب وضع کرده اند
ازبرای علایم وقواعد دفتر هریکی را
علیحده اسمی معین ومخصوص
نامیده اند جنانجه ازهریکی
اصلی معین ومعتبر
خواهد نمود

صدالحساب
وام الحساب وآن عبارت
باشد از اصلی که در اول حساب
نویسند تا معلوم شود که آن
حساب برجه وجه وبرجه قضیه
شامل است فرضا

جرالحساب
فخرالدین جابس جمعا علیه للاعوال
الدیوانی تاریخ مقرر
لیوانح عرسال
فخرالدین احوال ادوجوله
صدرالحال ارث الدیوان

والتعليق
وان عبارت از تعیین مدت تاریخ
باشند که بعد از صدرالحساب
نویسند تا محقق گردد که
آن محاسبه درکدام وقت
نوشته شده

جون ازکلمات صدالحساب
فارغ شود تاریخ باید
نوشت فرضا
متی فرع للاحوال الدیوان
[illegible] فی موضع للتاریخ
الواقع غرة [illegible] سنه [illegible]

صح
وان بجهت تصحیح مبلغ باشد جون مبلغ را مقابله
کنند برآخر مبلغ کشند مثلا مواجب یا انعام فلان
۵۱۱ بدین نوع الف محرف بکشند وجون
دونوبت مقابله کنند جایزه را دوتو کنند
وجون سه نوبت مقابله کنند سه تو کنند
وجون مقابله بجهار رسد ان الف محرف را سر
صادی کنند همجنین وجون بنجم مره مقابله
کنند حایی بدان ملحق کنند تا علامت
صح شود

حسب الصلاح کی الائمه — انعام
حلیم الدین القبس
راالدالدهم عالیه — عرسالریم

تصحیح رقین
وآن بجهت حکمی باشد که در روزنامچه یا در دیگر
دفتر حکم آن را باطل کنند ونخواهند که حک شود
تا مظنهٔ خط نگردد مبلغ را همچنان بگذارند وعلامت
بطلان بروکشند وعلت بطلان در زیر آن
بنویسند بر موجب

ربع
حواله شمس الدین محمد از فلان امیر — م
العمرالدلیه — ماعرسالا
الاحساس حادکرب

صورت تحصیل — مدلعه — حلیسری
عرطاها — عرطاها — ماعرعدا

وجه تسعیر فارل بدیعهد
بحرات احوال سنه عبده
خواجه محمود مصاری از محصول دارالضرب بدیه
مثال دسکر

معاف تحقیقات حواله محمود تاریخ فلان
کعبه الطال حواله فلان — بعد — طاعرالا
در روز حواله کمال الدین تنکه — حالار

کعبه فلان کس — بکمر — حالعوانار — سیر
وبعضی علامت ترقین را حیس می نویسند بر
سبب در ماه محرم خواجه امین الدین — بدالار — زیاک گو
صار — سیماالار

ترقیم دیگر
هر گاه که محاسبه تحریر باید خواهند که سرجمله کنند
مبلغ را بر کاغذ پاره بنویسند بازای یکدیگر
وجمع کنند انرا تاریخ گویند بر موجب
ماعدد — الرماعدد — وحعلط — ماربدعدا — الحطعدد
الجمیه
لساره ر عدا

واگر مبلغ بسیار باشد ویکبار عقد دشوار توان
کرد هر سطری را عقدی کنند ودر زیر آن خطهای
محرف بکشند ودر زیر محرف هر سطر را جمع کنند
وبعد ازان محرف را جمع نمایند
الرماروعرسه — الحطسه — عارسمارحه — لساروس
الحیماعرسه — الرالاالعه — حارمالیسعه — سلارعا
سهارسبارعسه — لساروعرسه — اسوالسیمالعا — عالدالطار
مارعرالیعطا — وسلالطا — الدمارعرسه — حاالار
ماحرالدوها — حرالاسلام — حرالالحرا — مارعالیدس

الحمد
بماهه ... سماده

ور ... ی

وآن عبارت باشد از فردی کاغذ که صفحهٔ آنرا بدو قسم بکشند و هر قسمی را از آن ضلعی خوانند و چون خواهند که تفصیلی بر هر دو ضلع نویسند ابتدا از ضلع راست کنند وآنچه بر ضلع راست نوشته باشند اگر تمام نشود تتمهٔ آنرا بر ورق دیگر هم بر ضلع راست نویسند

وتتمه چپ را بر چپ

ادرار [illegible] ... مرسوم ضلع چپ
این معدار ... این معدار

وآن عبارت باشد از کشیدن حرف و دفعه یا کلمهٔ آخر که در محاسبات واقع شود واگر حرف آخر صلاحیت کشیدن نداشته باشد ماقبل آخر را بکشند واگر هیچ یک را صلاحیت کشیدن نباشد داده بکشند وحرف آخر را بعد از داده بنویسند

میوه [illegible] ... [illegible]

ادبیر ... [illegible] ... ی

و دفعه چون بعد از اصلاح من ذلک و باقی کلمه در واقع شود که کشیدن آن بحسب طبع مناسب نباشد حرف و دفعه بکشند وآن کلمه را بعد از آن بنویسند وحرف را بر دفعه مقدم دارند و بعد از دفعه باز حرف بکشند یعنی چنانک دفعه از حرف بر میخیزد حرف نیز از دفعه می خیزد و هر دو بیک معنی باشد بر موجب

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

جمع و تکمیل عبارت باشد از جمع کردن مبلغها و در سر بالا نوشتن وضابطه درین عمل آنست که دفتر را با نسخهٔ اصل مقابله کنند و بر رقم مبلغها جایزه بنهند چنانچه سابقا ذکر رفته بود وجایزه عبارت باشد

از علامت محرف چنانک   چون جایزه مثنی
کردد،   چون مثلث کردد   وچون مربع کردد
وچون مخمس کردد   وبعد ازان اکر
کسور باشد اول انرا جمع کند بعد ازان آحاد
بعد ازان عشرات بعد ازان مآت بعد ازان
الوف الی مالا نهایه جمع کند وانرا باصطلاح
ارباب حساب جمع وتکمیل کویند

فصل ششم در حشو وبارز

حشو در لغت بمعنی آگندن است وبارز بمعنی
خارج یعنی از جای سر بر آوردن وظاهر شدن
ودر اصطلاح اهل دیوان حشو عبارتست از کمیتی
یا حکایتی که ذکر آن محاسب را بحقیقت غرض نباشد
اما در آن غرضی داشته باشد یعنی حشو مقصود
بالذات نباشد بهر تقدیر بغرض تعلقی دارد
ومقام تحریر آن بچهار دانک ورق نرسد
واز نیمه اندکی بکذرد بارز عبارتست از مبلغی
که ذکر آن فی الحقیقه غرض باشد ومقام تحریر بارز در
دو دانک ورق باشد از طرف ضلع چپ وحشو

دو قسم است یکی حشو مطلق که بارز بعضی ازان نباشد
ویکی حشو بارز که بارز بعضی ازان باشد وچون
از بارزی که بعضی بود از حشو چیزی کم آورند انرا
موضوع کویند بلفظ منها یا بلفظ بعد وضع کند
اکر موضوع بلفظ منها وضع رفته باشد لفظ بقی بعده
السبوعه بدین شکل بنویسد واکر بلفظ بعد وضع رفته
باشد بقی را بدین شکل بنویسد فی الحقیقه مدار کلی
سیاقت بر دانستن این باب میکردد پس
بالضرورت این باب را از دیکر ابواب
استحفاظ باید نمود

المطلق
علی توجهات دار الخلافه بغداد لمحمد الاعلام

الرس   دراس   [illegible]   حصار
[illegible]   منها من جمله وجوه ضرابخانه
الی   [illegible]   الی [illegible]
[illegible]   من الوجوهات الخاصه   بارز
الحصار

حمام البزار   بهره الحصر   حمام النصاری
[illegible]   [illegible]   [illegible]

واگر خواهد مبلغ حشو را تفصیلی دهد اگر اندک باشد خود
همچنان در زیر مبلغ حشو یا در جنب آن در موضع حشو
بطریق تفصیل بنویسد برین موجب

المطلق [illegible]
علی وجه [illegible] الخلافه بعد [illegible] الاعلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واگر تفصیل حشو بسیار باشد خالی نباشد که بارز را
تفصیل بسیار باشد یا نه اگر نباشد تفصیل حشو را
در موضع تفصیل بارز بنویسند و در میان ورق علامت
تفصیل حشو بدین شکل ٦ بنویسند تا معلوم شود
که آنچه در موضع تفصیل بارز نوشته اند تفصیل
حشو است برین موجب

المطلق [illegible]
علی وجه [illegible] الخلافه بعد [illegible] اسم المذکور
[illegible] الاعلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٦

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واگر بارز تفصیل باشد و حشو را هم تفصیل باشد
بالضرورت تفصیل بارز را در مقام بارز و تفصیل
حشو را در موضع حشو باید نوشت

المطلق [illegible]
علی وجه [illegible] الخلافه بعد [illegible] الاعلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باسم بولایه وجماعه عاداس

بوکر جماعه
مارمه سا مه سا

بقیه صدرو موادرسا موادرسا
مولی امرکار علان علان
ماوعرسا ماوعرسا عرسا مه سا

ٔ لعار لعار بار مهما بار الحصوح

الی ططار اربعوع الدططار

عوضه انحاه غرحا نقه
الزار ططار

واگر خواهد تفصیل حشو و تفصیل بازر را جمع کند و دیگری را
بجای خود بنویسد چنین باید نوشت

المطلق علی حساب دار الخلافه بعد او بعه من الاعمام سلی
باسم المذکورین

الدراس ٔ لعاء بلعر للعال بار

باسم الاعزاء الصدری

اسیع روس الی اعار

الامیر الامیر الامیر
علاالدوله مبحولعه علان

بما رلسه الطارار ماراس اعا. ماراس اعار

باسم الولایه والجماع

بماراس الدمار ار

ولیکن الجماعه
مارمه سا مارمه سا مه سا مار بار
الدعار

بقیه صدرو موادرسا موادرسا
مرتضی علان علان
ماوعرسا ماوعرسا ططا عرسا ره مه سا ماعرسا
ططار

و دیگر وقتها باشد که حشو متعدد باشد و خواهند که
تفصیل حشو اول بنویسند علامت اولاً در میان
ورق بکشند بر بموجب صواولا
و در حشو دوم و سیوم ثانیاً و ثالثاً بر بموجب
صوبامانا صوالنا تا تفصیل حشو اول از ثانی و ثالث
منفرد و یکتا باشد چنانک مثال نموده می شود

المطلق علی حساب ... الکال ...
حوالیه ... المجود عاسار ... الاول

اسیعر نیه الحرارا

ماطار والاضافه الیها وصوله

صرانحاه ططار بلعر

مارططار مهما مار بار تحصگا

ماربلعا ۱۰ بارز

الیعا

صواولا

المبلغ الجمع الباقی
الابار الخارج و الحقوق
[illegible] [illegible]

و باید که محاسب حشو و بارز را نیکو ملکه کند و هرگاه که بلفظ منها وضع رفته باشد حکایت بر مبلغ مقدم دارد و هرگاه که بلفظ بعد وضع رفته باشد مبلغ بر حکایت مقدم دارد

فصل در بیان قواعد و فیه ابواب

اول

در منها و من ذلک

منها تندی بود که بعد از امهات بکشند و بعضی باشد از جمله سابق و آنرا منها بزرگ خوانند و بجد کمتر از مد امهات باشد از هر دو طرف بمقدار نقطه و منها در هر حساب که باشد یک قرینه و بیشتر نباید و زیادت نشاید و هرچه ازان منشعب شود آنرا من ذلک بزرگ خوانند و مد آن همچنان کمتر باشد از مد منها و در هر حساب که باشد بیش از دو روا نداشته اند و مراد از قرینه آنست که چون منها و من ذلک از مجموع معین

منشعب شود تمامت آن در دو منها که یکی اصل و یکی قرینه باشد و من ذلک اعلی و قرینهٔ او بیاید و من ذلک اعلی را تفصیل بسیار باشد دو قرینه منها منهای بزرگ را تفصیل دو جا نیز باشد از منهاات من ذلکات و از من ذلکات منهاات منشعب شود تا چندانک تفاصیل تمام شود هرچه مقدم باشد مد آن درازتر از متاخر از هر دو طرف و اگر یکی از منهاات و من ذلکات بر ضلع ورق افتد آنرا تفصیل منها و من ذلک خوانند

ذکر البواقی [illegible] حساب [illegible] الدین [illegible] بالصوبها [illegible] والادرارات والمواجب والوظایف والعمارات [illegible] رمضان المعظم سنه [illegible]

[illegible]

المجموع	والادرارات والمواجب	[illegible]
المجموع	والادرارات	[illegible]
المجموع		[illegible]
الادرار		[illegible]
المواجب		[illegible]
الوظایف	والعمارات	[illegible]

الوظا[illegible]

واصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

وصل [illegible]

[illegible]

وسبب منها ومن ذلك وفایدهٔ ارتباط میان
این ابواب آنست که اگر کسی خواهد که تخلیطی
کند چون در چند موضع حک واصلاح واقع شود
تخلیط بظهور پیوندد بخلاف نردبان پایه که
انجا حک واصلاح کمتر باشد دیگر وقت
باشد که منها ات بعینها وثمن الاجناس
واقع شود یعنی در محل منهای اعلی بعینها
نویسند وبعد ازو ثمن الاجناس
تا اصل قضیه بخواهی متوجه گردد
وثمن الاجناس را البته متصل
باید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وبعینها عبارت باشد از نقد علی اختلاف انواعه
وبعضی آن باشد که در اصل معامله نقد معین نے
احتیاجی شرحی وبیانی وبعضی آن باشد که از
مصارفه نقدی دیگر حاصل شده باشد پس بعینهای
اول را که بی علاقه است در اصطلاح این
طایفه بعینهای مطلق گویند وبعینهای که با
علاقه است بعینهای مقید گویند
مثال بعینهای مقید

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در منها ومن ذلک ومتشعبات او اصلی چند
عالی که در دفتر مدار کلی بود نوشته شد وفی
الحقیقه قواعد دفاتر بدین باب منوط است

باب دوم در اضافت

هر وقت که در حساب مبلغی مثبت گردد و وجهی دیگر
با آن منتظم شود در اصطلاح اهل دیوان آنرا اضافت
یا الحاق گویند و خالی نباشد ازان که مبلغ مثبت
در حشو آن حساب باشد یا در بارز پس بطریقه
که نموده شد مبلغ بدو قسم گشت الحشو
در بارز نوشته باشد بمقدار مدی که آن مبلغ در زیر
وی مثبت باشد اضیف الی ذلک بکشند و وجوه
مضاف را در زیر آن تفصیل دهند و چون از تفصیل
فارغ شوند الجملتان بقدر مد اضیف الی ذلک
بکشند و سر بالای مبلغ مثبت و مضاف
در زیر آن الجملتان بنویسند بر موجب

الحشو جهات ... [illegible]
[illegible]

[illegible]

الحمول ... [illegible]

[illegible]

والحمد ... [illegible]

وچون این عمل مکرر شود در نوبت دوم الحق الی ذلک
بکشند و وجوه اطلاقی را در زیر آن بنویسند
و بعد ازان فذلک المجموع بکشند و حاصل هر دو را
در زیر ان بنویسند و بران اضافتی دیگر نشاید
کردن و این عمل در باقی محاسبه بنویسند
و جای دیگر نتوان نوشت

[illegible]

فذلک المجموع [illegible]

واگر این اضافه در مبلغ که حشو مثبت شده باشد واقع
شود همچنان در حشو وجه را اضافه کند بصنعت
والاضافه الی ذلک یا الحق الی ذلک بی مد وبعد
از اضافت مبلغی که از اصل واضافه حاصل شود
یکون بنویسد ومبلغ را قید کند واگر اضافه دیگر
هم در حشو بیاید بعد از یکون تعیین مبلغ آن اضافه را
بالیها باید جمع کرد ودر آخر بلفظ فکل جمله را باید
دید که چند است ودر مقام بارز ذکر کند
برینموجب که مثال نموده شد

رسانی وحالی حویلی بعهده حواله محمد ادریس البلخی
والعدد سیر الکامله ابتداها فی غرهٔ صفر سنهٔ ثمان وعشرین

... والاضافه الی کلان وصول
للاد ... الخاصه السلطانی
... فکل ...
والیها ... تعلم فلان
الکاه ... فکل ...

وحد عدد درآت اضافت والحاق بر بارز وحشو
هیچ استادی متعین نکرده است واما اگر

بسیار مکرر نشود اولی باشد وخوبی علم حساب
آنست که الفاظ غیر مکرر آید

باب سوم
در نقصان وزیاده بطریق اوصاع
چون جمع وخرج عاملی نوشته شود خالی نباشد
ازان که جمع وخرج مساوی باشد یا نه ❊ اگر مساوی
نباشد بی شک خرج زیاده باشد یا کمتر ❊ اگر
جمع وخرج مساوی باشد در مقامله اصل المصروف
بتمامه بکشد یا المصروف ودر زیر آن در مقام
بارز تماما بنویسد ❊ بطریقی که الحاله نموده میشود

... بعهده الصدر حوالی ... الرازی والعدد سیر الکامله فی غرهٔ محرم الحرام
... العیر ...
المصروف ... فی الوصول ... تماما
المعمور ...
... ...

الو — للاصل — [illegible]

وطریق استخراج مبلغ زیاده آن باشد که همچنان
خرج را از وجوه جمع وضع میکنند اینجا جمع را
از خرج وضع کنند تا انچه باقی بماند زیادت باشد
وچون خواهد که عوض مبلغ زیادت بدهد باید که
وجه ذلک باندازه الزیاده بکشد بر موجب

وجه ذلک — [illegible] مال البصره للمذکور
ولعبیه لعاشی [illegible]

و اکر جمع از خرج زیادت باشد لاشک بر عامل
چیزی باقی خواهد بود باید که در مقابله اصل وضع
من ذلک بکشد وچون اخراجات را تمام نوشته
باشد از جمع وضع کند الباقی بکشد وانچه بر
عامل باقی مانده باشد بنویسید

اصل — مال [illegible] البصره لعهده [illegible] تمام [illegible]
و غره محرم سنه [illegible] العبد [illegible] [illegible]

وضع عود ده — نامور [illegible] والاطلاق — [illegible]

[illegible] — [illegible] [illegible]

الاطلاق — [illegible]

[illegible] — [illegible] — [illegible]

واکر خرج از جمع زیاده باشد لاشک که عامل
وجهی زیاده باشد در مقابله اصل وجه ذلک
بکشد بر نیموجب .

اصل — مال [illegible] البصره لعهده [illegible] تمام [illegible]
ولعهده الکامله غره محرم الحرام سنه [illegible]
للعبد [illegible] [illegible]

وجه ذلک — [illegible] الوجوه [illegible]

المور — [illegible]

الادرار — [illegible] — [illegible]

الاطلاق — [illegible]

حواله [illegible] — [illegible]

المشهور — ما حاصل

امجاورات رسم خلیفه — المیمو رسم حوالی — المی سر
بس — سال — بسال

الاطلاع — گرایه — ما بدل

حوالجه عمل الدرس گرگر — حوالجه فلان
سال — سال

للعامل عبد العامل — وضع — عرسال

بعد ازین اگر عامل دعوی ندارد حساب درست
باشد بباقی جواب دهد اگر عامل را دعوی باشد
اگر وجه دعوی مساوی باشد باندازه باقی صح دیگر
بکشد و در بازر آن لفظ تماماً بنویسد بر همچنین

للمحصل محمد السابق — عرسال

صح دلالت وجه الفرع الصادق الحسابیه فلان محصل عوض
بمقام فلان — عرسال — تماماً

واگر دعوی بیشتر باشد تقریره باندازه الباقی
و مقدار وجه زیاده در زیر تقریره در همان صورت
بدین موجب

للمحصل محمد السابق — عرسال

سر الوصول ذکرناه

حوالجه عامل صحی — عرسال — فلان تقاول
بوسم الغلام — حاصل

بدین موجب نیز می نویسند

للعامل عبد الله — عرسال

سر الوصول المذکور — عرسال

حوالجه عامل صحی — عرسال — عامل تقاول
حاصل

واگر دعوی کمتر باشد از باقی مشهور آنست که من
ذلک کشند و مقدار وجه دعوی را که ثابت شود
در مقام بازر آن من ذلک ثبت کنند و آنچه باقی
باشد لفظ من ذلک النص باندازهٔ من ذلک باقی
بکشند و باقی را در زیر من ذلک النص بکشند

للعامل عبد العامل — عرسال

من ذلک بوجه مصالح الصادق مسلم حوالجه فلان
عرسال

من ذلک النص عبد العامل — حاصل

بعد از آن اگر از نص باقی چیزی خرج کنند باندازهٔ

من ذلک الفض لفظ اجری منها بکشند وانچه باشد
درزیر آن بنویسند وآنچه بازماند لفظ بقی ما لاکلام
بکشند وباقی را بنویسند در همان صورت
باقی نموده می شود

[illegible]

[illegible]

[illegible] عدالعاملات [illegible]

[illegible]

[illegible]

وقتها باشد که دریک حساب دو نوع مثل نقود
واجناس جمع شود وعامل را از وجهی باقی باشد
واز وجهی دیگر زیاده در موضع باقی لفظ الباقی والزیاده
بنویسند ومبلغ الباقی علیه درزیر مد الباقی ومبلغ
زیاده درزیر مد الزیاده له بنویسند بر موجب

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واین محاسبه رانیز بدین نوع می نویسند

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چهارم

با در نردبان پایه

بعضی از متأخران خواستند که بدانچه مقصودست اکتفا کنند و مکررات را حذف نمایند صورت منها ومن ذلک را تغییر کردند جهت اختصار وترک تکرار نردبان پایه رابنیاد نهادند وقاعده بیشتر آن بوده که محاسبه راشعبه آمیز می نوشتند بدین نوع

الاخراجات والمصروفات والادرارات والمواجب والوظائف والعمارات [illegible]

المصروف والادرارات والمواجب والوظائف [illegible]

المصروف والادرارات والمواجب [illegible]

والمصروف [illegible]

[illegible]

والمعاملات [illegible]

حوالات [illegible]

الادرارات والمواجب [illegible]

والادرارات والمواجب [illegible]

والوظائف [illegible]

والعمارات [illegible]

[illegible]

وفایده منها ومن ومن ذلک وموجب وضع این عزیزانی که بنیاد نهاده اند آن بوده که اگر کسی تخلیطی کند چون درچند موضع حک واصلاح واقع شود آن تخلیط ظاهر شود بخلاف نردبان پایه که انجا حک واصلاح بسیار نباشد اکنون نویسندگان بسیار حساب را بطریق نردبان پایه می نویسند چه

مثال

الاخراجات [illegible]

والمصروف رسم [illegible] [illegible]

الادرارات رسم [illegible] [illegible]

والمواجب [illegible]

الوظائف [illegible]

والعمارات [illegible]

والعا [illegible]

وفی الحقیقه لطافت وبلاغت وفصاحت درطریقه نردبان پایه بغراوان مرتبه ازقاعده منها ومن وذلک بیشتر است

تحویلی که از هر نوع از نقد وجنس بتحویل تحصیلدار رفته باشد وبعضی ازان جنس بتسعیر درامده

باشد و ثمن باز بتحویل او رفته باشد چنین نویسند

الجمع [illegible]
از صدر حوالهٔ ابو الخیر [illegible] مولانا [illegible]
مواطقا علی [illegible] الشیرازی والعمل کامله [illegible]

ربیع الاول [illegible]
[illegible]

العین [illegible] للصاحب [illegible]
[illegible]

ربع [illegible]
[illegible]

[illegible]

وضع [illegible]

العین [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]
وکان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible]

وآن عبارت باشد از آنک از دیوان مملکتی را
چون بعاملی دهند جهت ضبط دستوری جهة
عامل بنویسند که بدان دستور عمل کند و از

[illegible]

واز ابتدا از شروع تا آخر کار از حکم آن ظاهرا
سر موی تجاوز نکند نزد ارباب سیاقت ان
دستور را مواهره خوانند یعنی ماهر به واین
دفتر اصول کلی مملکت و امهات اموال سلطنت
است در صدر ورق ابتدا باسم الله عز وجل کند

در عهده [illegible] و مقاطعه تبریز [illegible]
[illegible] الجدیده ابتدا از غره محرم [illegible]
[illegible] و عبور العساکر و قطع الطرق
عن القوافل [illegible] العالی
[illegible] الله تعالی و خلد [illegible] غره شهر صفر
[illegible]

[illegible]

وجه شهرزور — وجه فلان — وجه راي

لاعلاها . — عالاه — عرسال .

باصـ الماس — باصـ العتابي

. — . اموسال

وجه بغدادي وماعاب — وجه محمدي — وجه علامي — وجه عوساهي

. بلبس . — عرسال . — اموليس . — عرسال .

وصع محمد — في الاقطار المحروسه — ال . . . احوسال . . . .

بعصد قضيه محمد ... [marginal note]

رلادرارا — باسم القضاه والائمه والمشايخ

وسائر الجماعه — عمايد الرسيما .

. . . ابناي محمد / ركاهي — . . . — فلان . . . — . . .

ابسال . — لبوعرسال . — ى عرسال . — بدسال .

ومه نالدس — موالدس حمال الدين — الدين علي الدين — الاسلام فلان

لسال . — رعرسال . — عرالشما — دعرسال .

صولعه فلان الخطيب — الدين لعمد والعقود وصحيحا — مولي فلان محمد قاضي — صولعه الدين والدين معولي وكتاب

عرسال . — بعرسال . — رعرسال . — صولعه الدين ... عرسال . عرسال .

بامه دم

مصـ — والحاح دار السلام مسلم محمد القاضي الاعظم

العر حسيني والسلام او — بالله .

بامحـ — ولادسال — وصاع — موراصـ — امر وصاله رساهي

از ماكولات ومشروبات — وحاصل مكاران

بوار ودهد — لبوسال . — رعرسال .

بامه دم

مهموع — عمانا بر سر جهات معاودت اند

ووجوه معاد الحاصل مساند — مارسول اليمها .

بمحـ كسر — بمصـ اساي — ويساز

الكبير الاكبر اليوم — اليوم

اليوم بعم

في الحامسة — ماه في بهسر — ما عع بهسر

علاوار — علاه

في الكامله — في بسه — في بسه

رسال . — بعد الاطا .

بعد السيما .

طعر — مالعه — محاسه

راليوم — راليوم — راليوم

في الشهر الاول . — في الشهر الثاني . — في الشهر الاول .

في اعلاالسما . — في بهر عرسال . — في وعرالاطا .

بامه دم

الاحر الصا — صادر الوالد لعهد صولعه جلال الدين

الرحمي وصولعه علا الدين

بعرار دهي — ماعرسال الالمع .

بامه دم

ال — في ممالك واسمام فلان تاجي

وسركاراو — بعرسال .

بامه دم

عامدار — معلات سواد ارحامات وحواشي

وعامات — ارحسال .

در نقد

ال — علم بعوي الالقوالته بالادوارقصر الالف ولس اذ الدرع علالعطا .

این مبلغ را تا اخر سال بموجب بروات وحوالات
دیوانی جواب کوید و بارباب حوالات برساند
ودر آخر سال که مدت ضمان باخر رسیده باشد حساب
بدیوان اعلی جواب کوید وبروات ویا منجاتی که
بعلامت دیوان بدست داشته باشد بصاحب
دیوان عرض کنند وهرگاه که حساب بازداده باشند
مجتی بطریقه تمسک از دیوان بخط نویسندگان
دیوان بعلامت صاحب دیوان بدود بهند
تا درایامی دیکر از بقایای که در مملکت توجیه
کنند هیچ دعوی برو نباشد

صورت آنک در زمان مباشرت او تا آخر سال
برو نویسند واز و بخرج کنند آنرا برات خوانند
یعنی ذمت او را بری میکرداند از قرض دیوانی
ویافته اصحاب تحاویل را ازو محسوب دارند وصورت
یافتجات وبروات دیوانی برینموجب که ذکر میرود
تنبیه دربرات باید که نه چیز مذکور باشد تا
وزیر که امین مملکت پادشاه است بر بارزاو
اعتماد کند اگرچه برات نیز از دیوان می نویسند
اما شرط مراتب تسعه ورعایت ادبر نویسندگان

دیوان اعلی می باشد نه برغیر اوّل نام معامل یعنی
خواجه فلان الدین فلان جایی دوم وجوه که از
کدام وجوه برومی نویسند سیوم پروانه که پروانجه
مشافهه انجه در حضور فرمایند واگر بغیبت
نویسند پروانجه فلان جهت یا فلان ملازم
چهارم کمیت وجه که چندین دینار یا چندین عدد
یا چه مقدار از سرچوبی وچیزی باشد پنجم
بتسلیم فلان الدین سرخسی یا هرجایی که باشد
ششم بیمه وجه از برای تاکید وتصحیح هفتم
تاریخ که در فلان تاریخ هشتم چون بعلامات سریف
رسد اعتماد نمایند نهم موضع کتابت یعنی این
برات در فلان موضع محرر کشت ❊ در قاعده
برات براه ویافتچه باید از دست راست
تا چپ بنویسند بی تحریف واز سر دو طرف
کاغذ بیاض نکذارند چنانکه

حواله جمال الدین سرخسی عملدار دیوان برساند از مال
ومعاطعه وضمان تبریز که بعهده او است واجب
دمامانه در وجه اقطاع تومان امیر نظام الدین محمد حواله ادرت
معدلت پروانچه امیر اعظم شجاع الدین عجب سر بتسلیم

بتسلیم طغان بکاول الحد... [illegible]

[illegible]

جهت علاء ... و توقیع اشرف ... [illegible]

غره ذی قعده سنه [illegible]

برات دیگر

خواجه جمال الدین سرخسی عمل ... [illegible] بی ساند
از ضمان و مقاطعه تبریز که در عهده اوست در وجه اقطاع و مواجب
سپاه تا جنیبه مع الضمیمه ذکر کرده می شود از ... سنه [illegible]
برواتچه خواجه عنبر بتسلیم جماعة العراقی ... [illegible]

[illegible]

خواجه جمال الدین ... وجه جمله ... [illegible] رسانیدا
[illegible] و نشان ... اعتماد
[illegible]

دیگر

خواجه جمال الدین سرخسی برساند از ضمان و مقاطعه
اموال تبریز که بعهده اوست از ... [illegible]
در وجه مصالح کارخانه ... با استعمال و اهتمام خواجه
... بروانچه خواجه بدر الدین العراقی ... [illegible]

سابع عاشر شوال سنه [illegible]

خواجه جمال الدین سرخسی برساند از مقاطعه و ضمان تبریز که
در عهده اوست از ... [illegible] در وجه مصالح
زینها و کیشها و ... بتحویل ... [illegible]
بروانچه خواجه ... العراقی ... [illegible]
جهت علاء ... و نشان مبارک ... [illegible]

خواجه جمال الدین سرخسی برساند از ضمان و مقاطعه تبریز که در عهده
اوست ... [illegible] بتحویل خواجه جلال الدین و خواجه
بدر الدین لولو در وجه خزانه عامره بروانچه خواجه عنبر ...
... منها ... المواضع

[illegible]

جهت علاء ... و نشان مبارک ... [illegible]
شوال سنه [illegible]

خواجه جمال الدین سرخسی برساند از مال مقاطعه تبریز که در عهده اوست
از ... سنه [illegible] در وجه خزانه عامره بتحویل خواجه جلال الدین

وحواله بدرالدین لو سرولیه حواله محمد جان الطوالشی اسعد

وقسمت چهار مرزبان الالدوالعمر اسعد چهارم

اعطای بوقع سرون و علاوه نماید ... دی قعده سنه

معام [illegible]

مبلغ ... شمار ... [illegible]

از حواله جمال الدین سرخسی از مال مقاطعه تبریز ... سنه

در وجه خزانه عامره بدست صعفان رسید ... و این ذکر ...

او دار طغو ... تا بوقت محاسبه اعتماد ...

از و محسوب دارند ... غره ذی قعده سنه ...

خواجه جلال الدین ...

خواجه جمال الدین سرخسی برساند از مال مقاطعه ... در

عهده او سنه ... در وجه ... جلال

... سرولیه مسافه بتسلیم بلکتور العمر ...

... بعد ... اطراف ...

بعداله دار ... سر

[illegible] [illegible]

حواله ... چهار

اعطای بوقع اسرون و علاوه ... اول

ذی قعده سنه ... و ... معام ...

حواله جمال الدین سرخسی برساند از مقاطعه و مصالح ... تبریز

تا در عهده او سنه ... در وجه ... لشکار ... اعلی

الجریه ... کار

... مبلغ ... سائر المواضع

بعداله ... اصفهان روم

[illegible] [illegible] [illegible]

اسعد ...

دیوان دیوان دیوان دیوان

... اشراف ... نظر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

اعطای علاوه ... و ... عاید ... اول

ذی قعده سنه ... معام ...

خواجه جمال الدین سرخسی برساند از مال مقاطعه ...

در عهده او سنه ... در وجه مواجب ... داران

و مصالح بوزان معد ... فلان سرولیه ... بتسلیم

... العمر ... چهار ...

حاصل ... طعم

... ... و مصالح ...

[illegible] [illegible] [illegible]

اعطای ... دیوان و بوقع سر ... ذی حجه

سنه ... معام ...

خواجه جمال الدین سرخسی برساند از مال و مقاطعه سرکار
در عهدهٔ لعدت و لعد سیعیر درویح مولعد بکمانا کی ملازم اند
و لعد سال کور د طعمه و مصالح سکان سرو اجه عمو جواجه
مسلم یونس حواله محصل العدالرابح بتاه عیر الحار

[illegible]

اعطار یوم سه و عاید می ابد دی الحجه سیعیر همه

خواجه جمال الدین سرخسی برساند از اموال سرکار در عهده
و ضمان او است و لعد سیعیر درویح بهار سپاس بجهه طوبها
خاص جدید شد و مصالح دکا کانه سر اجه امعر اعظم علی بیک
مسلم فلان الصاحی العدالرابح الصدر

[illegible]

[illegible]

اعطار عطلا سه خوانی تمامه بکوزه عاشه سیع الاول
سیعیر همه

دیگر

خواجه جمال الدین سرخسی برساند از ضمان و مقاطعه
سرکار در عهده لعدت و لعد سیعیر درویح انعام
جماعه از فضلا که ملازم حضرت پادشاه اند سر ولی خویش
مولانا عبدالله صدر مسلم بتحویل الصدر

مولانا محمد الدین	مولانا عزالدین دعط	مولانا علاء الدوله	رضی الدین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وطن رعایا محمدان

اعلا

مولانا علاء الدین · مولانا سرداری · مولانا نظامی · مولانا علاء الدین

[illegible]

حسب العلاء دیوان و بتوقیع اشرف مشرف شود اعلامه

تحریرا فی ذی الحجه سنه [illegible]

دیگر

خواجه جمال الدین سرخسی از معاملات [illegible] و تصدیقات

وجه ایشان فقرا بحواله مجد الدین متوفی دار العوابد

فی ایام عید فطر مبلغ [illegible]

تحریرا فی رمضان سنه [illegible]

دیگر

خواجه جمال الدین سرخسی برساند از اموال [illegible] که در

عهده اوست و لعهد [illegible] در وجه حاکمان جماعت

ملازمان اصطبل [illegible] و [illegible] و [illegible]

مذکور [illegible] تسلیم نماز [illegible]

[illegible]

[illegible] معاد [illegible]

[illegible]

[illegible]

جمع بعلاوه [illegible] و بتوقیع اشرف مزین شود اعلامه تحریرا فی [illegible]

دیگر

خواجه جمال الدین سرخسی برساند از [illegible] و معاملات [illegible] در

عهده اوست و [illegible] در وجه مولانا اعظم [illegible]

[illegible] تسلیم [illegible]

اعلام بعلاوه [illegible] و بتوقیع [illegible] تحریرا فی

ذی الحجه [illegible]

برات و یا فتچه که نوشته شد باز جمع خواجه جمال

الدین را خواهد بست بنوعی دیگر و وجه را بوجب

براواتی که ذکر کرده از جمع صرف خواهد کرد و این

صرف بعد از اخراجات مقرریه باشند زیرا که محاسبه را

اول نوشته بود از جمع مبلغی بنوعی صرف کرده و

باقی گذاشته باز مجدد جمع بست و تنخواه وجه نمود

تا قاری این فن خطیر از عقد و بسط محاسبات مملکت

باخبر باشند و بدانند که جمع ممالک جگونه می باید بسبت
وخرج رایجه طریقه نوشت دیکر آنکه جمع اموال
مملکت مجدد گفته بود که خواهیم بست اینست

جمع
علی حوالة جمال الدین [illegible] المعاطیه وحقان تبریز
[illegible] الحجة [illegible] والمواضع
الدیوانیه و [illegible] الاحکام [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] نمون بیوه
العر [illegible]

[illegible] الجها
[illegible]

[illegible] موضع [illegible]
[illegible]

[illegible] الاصطبل [illegible]

[illegible]

[illegible] باسم الوصاه والائمه والقضاه
[illegible] مسلم [illegible]
[illegible]

[illegible] بر سر [illegible] لعرالعلمه [illegible] باسم
[illegible]

[illegible] باسم جمال الدین [illegible] عمارت مسعلات
[illegible]

[illegible] المعاملة بالعلامات [illegible]
[illegible] العوامل [illegible]

[illegible] رسم [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] مسلم [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] ارازل جهة [illegible]
[illegible] مانند

[illegible]

[illegible] مسلم [illegible]
[illegible]

تعداد دیار بکر — تعداد میرار
ماره ١٠ — مارا. مار١٠

اسعرد مالملا. — اصفهان اردم
مال ١٠ مال ١٠

اس مال ١٠

وسوار وسوار وسوار وسوار
[illegible]
مال ١٠ مال ١٠ مال ١٠ مال ١٠

ریواص —————— مال ١٠

ریواص —————— دیکلرو ——————
مصالح الصهود [illegible] — مصالح الکلف [illegible]
مردا که [illegible] ٢ ذی الحجه — مسلم لوس [illegible] ٢٧ ذی الحجه
حال ١٠ — اوحال ١٠

مواصـ —————— مواصـ ——————
العمادس — الکلا [illegible] اسکی
لول ١٠ — مرحال ١٠

حاصـ —————— فهـادکـنـجاصـ —————— اسـبا ——
[illegible] — [illegible] — [illegible]
عرل ١٠ — عال ١٠ — عرل ١٠ — دال ١٠

عال ١٠

طعم —————— طعم ——————
الصهود — الکلف
عال ١٠ — [illegible] ١٠

الصحوبلا —————— الدالدا

سور —————— سوس الشمال
ایم مال ١٠

حواصـ —————— حواصـ ——————
[illegible] ١٠ — [illegible]
مال حال ١٠ — مال حال ١٠

سور —————— [illegible] حلال الهرس
وصوله بدرالهرش لولو
سمال ١٠

—— مخصص کل —————— حال ١٠

—— سرله —————— سرال
٢ و [illegible] — ٢ ١٢ ذی القعده
سمال ١٠ مسال [illegible] ١٠ — اسی حلال ١٠ - [illegible] ادل
[illegible]

[illegible] — [illegible]
مال ١٠ مال ١٠ حال ١٠ — [illegible] مال ١٠

ارمی [illegible]
حال ١٠ حال ١٠

اسعد مال ١٠

—— مخصص [illegible] حواله حلال الهرس
وحوله لولو [illegible] ١٠
ذی الحجه
حال ١٠

مکای

[illegible] ——————
ومصالح [illegible] سردا که علی [illegible]
مسلم حلال [illegible] ١٠ ربیع الاول
[illegible] حاح

[illegible] ——————
[illegible] — لول ١٠

البر —————— الحو ——————
[illegible] — [illegible]
حارس مرحال ١٠ — [illegible] ١٠

[illegible] —————— [illegible]
[illegible]
وعال ١٠ — [illegible] ١٠

[illegible]

مه —————— [illegible] کاب ٤
[illegible]

[illegible] —————— حلب ——————
[illegible] — [illegible]

دمشق —————— [illegible] —————— [illegible]
[illegible] ٤ — عال ١٠

بنشاکاری چلکرده مع حکلرد اجرت باحوال کلکلدون سال ماشرا بهار

حکایت دیگر

ثمن الاعاضل الملا مومن بیرق لحه سما الدین عنداه صدر

ترل ٤ ٩ ذی الحجه

الملحبون

حکایت دیگر

العهدار وتعهد ما سم الفقرا ترل ٢٩ رمضان

سنه ١ ٤ محمد الرشیدی دار العوام

المصری ٤ المجد

دیگر

ملا زمان اصطبل بروج ساده مسلم

ترل ٤ ٢٩ ذی الحجه

طویله و الالواکر

درونیه

علاقه بعد الالقاب المذکور

کلامه بعد الالقاب الستماوه ووضع الفواکه

قطع العواید

جون وجوهات اموال تبریز را بموجب مقاطعه

برین جمله که ذکر رفت بتمام وکمال جواب گفت

وبروات تسلیم کرد این صورت بر سبیل تمسک

باشارت عالی آمد قلم آمد وجهت استظهار بدو
داده شد تا من بعد بروی دعوی وطلبی از جمع
وخرج سنه اربع وتمامه ماه نباشد تحریرا فی محرم
سنه احدی وسبعین وثمانمایه

استادان ماضی نور الله قبرهم درین صناعت
بجهت ضبط اموال از جمع وخرج وتسهیل
وقوف بران دفاتر سبعه وضع کرده وباصطلاح
خود هر یکی را علیحده اسمی مخصوص نهاده اند
چنانچه اسامی هر یک علی الانفراد
ذکر میرود

اسامی دفاتر سبعه

روزنامچه ۱ — اوارجه ۲ — توجیهات ۳

تحویلات ۴ — جامع الحسابات ۵ — قانون ۶

مفرد ۷

صورت روزنامچه

روزنامچه دفتریست که هر روز بدان احتیاج باشد بدان
صفت که هر قضیه که در روز واقع شود از متوفر کردن
اموال واطلاقات آن وتفویض امور بهر کس
ونوشتن تقریرها وقطع وفصل معاملات ومخاصمات

وصور دعاوی وقضایا وارسال رسل اطراف
ورسیدن اخبار وغیر آن چون در روزنامچه
نوشته باشند نویسندگان از روزنامچه باوارجه
وتوجیهات وتحویلات نقل کنند ونشان نقل در
روزنامچه بنویسند که نقل وسازان دفتر را
با روزنامه مقابل کنند ونشان قوبل نویسند
ونویسنده باید که این معنی را هر شب در عمل
آورد وفوت نکرداند که چون دو سه روز
بگذرد ونانوشته باشد جمع گردد ونقل ان تعقل
آورد ودر روزنامچه بر پشت ورق اول بر دست
راست مبارک الابتدا ودر اخر ورق بر دست
چپ میمون الانتها بنویسد نحب ودیگر چیزی
در ما بین الفاظ ننویسد وآن محل را همچنان پاک
بگذارد وصورت کتابت آنرا کتاب دیوان
اعلی چنین نویسند که ذکر میرود

مبارک الابتدا
در اول ورق

میمون الانتها
در اخر ورق

بر ورق ثانی این دیباجه را بنویسد وچون
دیباجه تمام شود ان ورق را سفید بگذارد و بر

دیگر ماه را بکشند

الروزنامچه المسمى بعون الله تعالى وحسن توفیقه مشتملة على المهمات والمصالح الدیوانیة الواقعة والامور الاعمال واطلاقاتها وتفویض الحکومات والمناصب وکافة الامور وسایر الامور الواقعة در شهور سنه [illegible] محرم والحمد لله [illegible]

همچنان این ورق را بحال خود بگذارد و بر ورق دیگر ابتدا بماه کند و بعد از ماه روز را بکشند و تاریخ آن ماه در زیر روز ثبت کند و هر قضایای که واقع شود بنویسید هرچند که سهو شود در روزنامچه حک نکند و ترقین بکشند تا مظنه خبط و خیانت نشود و از تهمت منزه باشد و صورت منها و من ذلک و حفظ سیاقت و تکرار الفاظ در روزنامچه رعایت داشتن واجب نیست

ماه

محرم الحرام

روز

یوم الاثنین غره

حکایت

معرفة الحال [illegible] مع الصدر مولانا جلال الدین [illegible] المقاطعه والضمان بموجب الحجه المسجله [illegible] للعراقین

مال دیوان · [illegible] عالی · [illegible]

[illegible] مال دیوان [illegible]

[illegible] [illegible] در عوض [illegible] [illegible]

[illegible] الصلات موصل الحواجی [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بابت اتمام الاعمال

الامیر العادل [illegible] سهم لوالعهد [illegible] الله [illegible] اطلاقات [illegible]

[illegible] [illegible] لوالعهد [illegible] الله [illegible]

مال · [illegible] [illegible] [illegible] عالی · اصفهان [illegible]

[illegible] [illegible]

حکایت

مضمون الاعمال [illegible] لوالعهد [illegible] مولانا علاء الدین محمد الطوسی [illegible] العراقین

مال [illegible] ·

[illegible] [illegible] مولانا جلال الدین [illegible] الابواب · [illegible] مولانا [illegible] الدین [illegible] · [illegible] مولانا [illegible] الدین [illegible]

[illegible] مولانا [illegible] الدین [illegible] · [illegible] مولانا جلال الدین [illegible]

[illegible] بالدیوان المطلق

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اصفهان

عالی · عالی · عالی · [illegible]

صحيح

مصرف الوقف لاستعمال الجواشن والخود والزرد والدركاوسوات والاقواس والسهام والرماح والمجانق كالكلاف وغيره

من اللات رسم اللفافة المذكورات والصناديق للاقفال

ومن الجمال ومن سوى الجماعة ساكن السهام امير عل

سليمهم وكضلهم بيان الما.

الجواشن والخود والزرد والدركاوسوات | للاقواس والسهام | الرماح والمجانق والكلاف

ما الما. | حلّ. | حلّ.

من اللات للاجرة رسم اللفافة والحسام والصناديق والاقفال | من الجمال ومصالح ومولعب للجالي | من سوى الجماعة الملازمين منها للسلاح

عرّل. | عرّل. | رلّ.

امير سبع عل | اللسا

عرّل. | عرّل.

وجه حلال ممعصل الرواة | ما

سر ار | مر | اصبهار

ما الـ. | حلّ. | حلّ.

بعد لو | دار

سوّل. | ابرل.

عرض ذلك

ار ارعمال الحمدان

صحيح

بعون السعادة والاماره سعد له باسم امير اعظم تكوينر واجد جلد

الى الما.

وعد

اموال الله بوار السعد له | الخالص را ارعا

ابدل. | على.

صحيح

العاد لس في المواضع لعمرة عدد الحمد ساعيد الملك الاعظم والدر

نظر مبارك له

سلطان رسم جامع الكبير الدار وقد حلّال. | وصل وقد صلد رسم حلوي سلطنة جاه رسم تولى خانوران عرّل. | ورد كرد حسان بدل.

وعد الر. ٥ امر سر سعد له ما الـ بالي. سرار لوسار ما حلّ. عرّل. | وعد العاك موعار زر سا ٤ ٢ احر ما | وحد العار والحد ار. احر ما

ادوديكر

لوم الله | با حر | عطار

صحيح

رقعا | على كل المعول

بو | سان | بيس | ان

امير عادل عادل العد سكر | امير ملك

ما الـ مها بدل. | ر. مها بدل.

اطلاق مر سد له عرّ لمحر | بعد لو اطلاق ارعوم

اسعد سال. | اسعد حلّ.

مر سر حمد مر | دار سكر حاد سر | مرسد عرّل | دار سكر حاد سر | اصبهار

بدل. | بدل. | عرّل. | حال. | وعرّل.

اسبار حال

صحيح

معول الدولة بديار بكر مع بوار الامر سعا موصد الحجة لو العمر له زاده حسب المواطع السي بارد في العمرالة

ما الـ.

وعد

ارمسر | موصل | حصر

عرّل. | عرّل. | عرّل.

معار مسر | راس العسر | بحسار

عرّل. | علما. | علك

ادوديكر

لوم الدر العد | با | موانايا

صحيح

معرور | عراق عرب اموى بعد له ودا في الصدر الكبير

علا الدر محمد معاطر وعمال بالحد المسيح

الجزء الرابع
اسماء لس لا.

واسط بصره حله
ما الف. ما عرلا. رلا.

كوفه حويزه لعزا [illegible]
لولا. بدلا. عرلا.

حكايت

مصر دو حجاره باسمام و تسليم [illegible] علاء الدين [illegible]
و در ادرش علاء الدين [illegible] تسليما اليهما
[illegible] والجلوه [illegible] والاقلام
وغيره العراق [illegible] ما الف.

وعد موضع المذكور [illegible] ١٤

[illegible] حمزه [illegible] الواسط
حلا. بدلا. عاك. عاكس.

مصر دو حکامها و الحمام والمسجد باسمام محمد [illegible] الدين [illegible]
ما و الله [illegible]

الحركه ها [illegible] الحمام
[illegible] عرلا. [illegible] لوعدلا.

[illegible] [illegible] [illegible]
حالا. حالا. [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
حالا. حالا. الما. الما.

[illegible] [illegible] [illegible]
رلولا. [illegible]

[illegible] شاگردان [illegible] مصر
عرلا. رعرلا. [illegible] [illegible]

وعد ماه دوات

[illegible] [illegible] اصفهان [illegible]
سالا. لعلا. بدلا. عرلا.
[illegible] ارمن [illegible]
عالما. عالما. [illegible]

يوم الجمعه [illegible]

مورد احوال [illegible] [illegible]
[illegible] حالا.

[illegible] نشابور ابواليسر [illegible]
ما الما. عرلا. بدلا. عرلا.
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عرلا. [illegible] لسولا. لسلا.
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ما عرلا. بدلا. لسلا. [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
مالالما.

[illegible]
مالولا.

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ما الما. رلا. عالما.

[illegible]
[illegible]
حلا.

مصروف [illegible]

العراق [illegible]

للامير [illegible] الموجب [illegible]

امير محمد [illegible] امير علي [illegible] ملك [illegible] نجم الدين [illegible]

امير رستم [illegible]

وجمع [illegible]

مصر [illegible]

[illegible] ١/٤ [illegible]

[illegible]

وجمع [illegible]

الواصل [illegible] الخزانة العامرة بتحرير وتسليم الصاحب المعظم [illegible]

جلال الدين ومعز الخواص [illegible] بدر الدين [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مصر [illegible]

يوسف امير العلم [illegible]

وجمع [illegible]

عوض [illegible] شمس الدين [illegible]

[illegible] ولاية عراق عرب [illegible]

[illegible]

اصول [illegible]

[illegible]

مصر [illegible]

[illegible]

وجمع [illegible]

معرو اصول [illegible] علي صاحب المعظم عز الدين [illegible]

[illegible] والاضافات الى الاصول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صدر حكم [illegible] المواضع

[illegible] والمعاملات

وسلم الله

رالوصول الاموال من ... لغيب حمار الحواله للعامي
حجاي
عمل ع الاحاني

فارس ناسم علاء الدين الكفار حصه خال معه الدل
عراق ناسم شمس الدين حصه ... راه
شيراز ناسم علاء الدين ... حواله ... ري
ورا ... ورطيد والوكيل ناسم جمال الدين حصه ...

... المال
سال
المال
... المال

ديار ... حصه ...

الوجوه الكبري ... حواله علاء الدين ... حواله لداو
... الدالدالع لدونا

حجاي
الاموال المخطط ناسمام ... مقار ... الحناط
... خالما

وقطن على حصه الناصر ... ولحناط
الحطا
... الحطا

عمال ... ارمال حصه ...
ماه ديگر
... وعماك
روز
يوم الاربعا عن ...
حجاي
مربوع الحاعه

ابو ... ناحام ... فلان عرنا
المطلع ناسم فلان ... عنا
للاتا ناسم فلان ... نا

وعدد لعدله
وعصر لاصفهان
وعص ... ١١

حجاي
مقرر ... الاموال ممالك ... صاحب الاعظم خواجه شمس الدين محمد الطوسي

بالامر وفرمان صاحب ديوان تواند تفاصيل در جامع الحساب خواجه بدو داده بود فقط فرانك واقع شد از اصل مال مبلغ ... بحسب ... را مجدد قانونا ... سده ... قانون جوار ... واز جامع الحساب ... بدو داد خواجه ... اسامي ... وقلاع خواجه بود ماندان والستقرار هر يك قسمت كند والاموال كان ... الاصل ... منها ... على ... مال ...

... المال ... ارز

باقي روزنامجه بطريقي كه ذكر رفت كتابت كند واخراجات واموال واقعي روز بروز بنويسد وازروزنامجه بدیگر دفاتر نقل كند ودرروزنامجه ابجه ذر ... بود ونويسنده ديوان رابكار مي آمد تمامه گفته شد

صور ——— اوارجه

اين دفتر راكه براين فن بجهت آن نهاده اند تا هر وجوهي كه در روزنامجه بنويسد كه درفلان موضع آن موضع را بعينه در دفتر اوارجه بياورد واخراجات متفرقه را درحشو ازجمع بطريق منها صرف كرده باز نشكنند ... باقي بنويسد و هرچه خرج ميكند

۴ [illegible] اطلاع امیر [illegible]	۲۸ دی الحجه [illegible] اطلاع امیر [illegible]	تاریخ ۲۸ دی الحجه نوع اطلاع [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]		[illegible]
۱۰ [illegible]	تاریخ [illegible] والسرعه والرکبها [illegible] فلان	تاریخ فلان [illegible] حوالی فلان [illegible] لولو درع [illegible] عامی
[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲ ادی [illegible] حواله [illegible] فلان [illegible] الدین	تاریخ فلان [illegible] مواضع [illegible] ورازه	تاریخ فلان [illegible] [illegible] اصحاب دیوان
[illegible]	[illegible]	[illegible]
۴ [illegible]	۴ تاریخ فلان [illegible]	فلان تاریخ [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] حوالی فلان الدین ولولو ۱۰۴ [illegible] درع حواله	فلان تاریخ [illegible] انعام [illegible]	۳۰ رمضان [illegible] تعهدات والصدقات
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ازان موضع بی آنک مبوب کند براه براه می نویسد
تا هرکه خواهد بداند که دران موضع وجهی مانده است
درحال بی آنکه اوراق باید گردانید هر مبلغی که در روز نامچه
نوشته باشد متفرق جمع کند و بیکجا آورد علی الفور
نظر کند و ببیند که جمع آن محاسبه چند بوده و چه صرف
شده و چند مانده تا برات بنویسد و حوالتی که طلب
کند واقع باشد صورت مؤامره وجمعی که درانجا
مبلغ مالشرح در اوارجه خواهد آمد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باسم الصدر صواب جلال الدین [illegible] ٤ عز محرم

[illegible] العراق

[illegible]

[illegible]

مصرف [illegible]

[illegible]

وجه باقی را بطریقی که واقع شود بموجب برات ازو
طلب دارند واگر عامل مذکور خود وجهی نقد بخزانه

بخزانه آورده ویا فتحه خریدار بستانند عند الحساب
یا فتحه را مجری دارند وان مقدار مبلغی که در یا فتحه
مذکورست ازجمع بازشکنند وزیاده ونقصانی
که باشد رجوع بعامل مشار الیه نمایند دیگر بر همین موجب
هر شهری وولایتی را بر ورقی باید نوشت واموال
آنرا درقلم آورد اخراجات مقرری را در حشو از
جمع مال بطریق منها بازشکسته خرج باقی را در زیر
مصرف برات برات تا هرگاه احتیاج شود
که برات دیگر بنویسید معلوم کند که ازان شهر
چه خرج کرده اند وچه مقدار باقی مانده درحال
بداند وزحمت بسیار نباید کشید واوراق
روزنامه رامن اوله الی آخره نباید گردانید

صورت دفتر توجیهات

وطریقه این دفتر چنان باشد که در دیوان اعلی
تفصیه واقع شود مانند رسومات وعمارات
ومصالح بیوت وکرکیراق ونهر خرجی که بدیوان
متعلق است التی اصل وجه محتاجست بتوجیهی وآن
توجیه آن باشد که ازجای اصل وجه را وزیر معین
گرداند ونویسنده باشارت وزیر تعیین وجه را

بنویسد اگرچه در دفتر بتفصیل خواهد آمد قبل از آن
نکته نموده شود فرضا سایبانی منقش از خیمه دوز
خریده شد به ع... اصل وجه این البته خیمه دوز بهای
سایبان طلب خواهد داشت و وزیر فرمود که بهای
سایبان عامل دار الضرب مملکت تبریز از مال نو
بدهد توجیه اصل وجه شد چنانچه مرقضیه را در زیر
مبلغ اصل شرح داده خواهد شد

التوجیهات الدیوانیه بممالک المحروسه ... الکریم

تبریز

اقطاعات للعساکر

المغول

بو... ان بو... احسان

وجه کلی — وجه طلب

بر سر دیار بکر بعد... بر سر اصفهان بعد...

الاحکام

للاخوه رسم اللقاف والصبارين والا... فعل — [illegible]

من الحمام ومصالحها وموقعها الجالسه — [illegible]

من ... الجماعه — [illegible]

بولس ... — [illegible]

كمان — [illegible]

وجه كله بموضع الدرواس — [illegible]

ما الموال حديد ... سرار — [illegible]

حديد — [illegible]

اصفهان حديد — [illegible]

بعدله — [illegible]

دار ... — [illegible]

العمارات في الممالك بعهده الصاحب اعظم خواجه فخر الدين المعمار

وسطرا للامر العادل مما كل آقا دام معالته

العمرات الجديد — [illegible]

سلطانيه رسم جامع الكبير — [illegible]

وقصر ... ارسم ... جانور باستمام ... — [illegible]

والواسط رسم ... باستمام ... — [illegible]

وجه كله — [illegible]

وجه كله — [illegible]

وجه كله — [illegible]

... بعدله سرار — [illegible]

رمان موغان

خواجه محمد ارمان البصره

... دوقرحار باستمام وتسليم امير حسن ... الكاغد وعلوفه الدفاتر والحبر والاقلام والصباريين الحمل والمحوظ والموقعين الجماعه عن ... — [illegible]

وجه كله — [illegible]

شيراز دار الضرب — [illegible]

بعدله الحديد — [illegible]

تبريز الحديد — [illegible]

واسط زر عمس — [illegible]

... باستمام المهار محمد الدين ... — [illegible]

الحكام ... — [illegible]

الحمام ... — [illegible]

المطلاب ... — [illegible]

مسجد ومنبر — [illegible]

مطبخ — [illegible]

... الحمام — [illegible]

من الحمام وموقعه الجامع — [illegible]

وجه كله — [illegible]

... سرار — [illegible]

بعدله حديد — [illegible]

اصفهان — [illegible]

سرد — [illegible]

كرمان عمس — [illegible]

ارزروم حديد — [illegible]

... وواسط — [illegible]

الخزانه العامره عمرها الله تعالى بحو ... صاحب المعظم

خواجه جلال الدين وخواجه بدر الدين لولو

الخازن — [illegible]

وجه كله بدفعات — [illegible]

... خواجه جلال الدين ... خواجه لولو الخازن على ... التفصيل — [illegible]

بعدله — [illegible]

تبريز — [illegible]

خراسان — [illegible]

شیراز اصفهان روم

[illegible] [illegible] [illegible]

ساقی جو لعه بدر الدین لولو و تنول جو له

جلال الدین المجرد الدالدال السلا [illegible]

پارس کرمان خوزستان

تحصیل فلان — تحصیل جو له — تحصیل فلان

[illegible] [illegible] [illegible]

کرمان دیار بکر

تحصیل فلان — تحصیل جو له فلان

[illegible] [illegible]

دیگر هرچند قضا یایی که در دیوان اعلی واقع شود توجه ان برمثال که نوعهای متعدد نموده توجیه باید کرد یعنی تنخواه وجه اصل را از اموالی که بدیوان متعلق است تعیین باید کرد

دفتر تحویلات

واین دفتر را جهت آن نهاده اند که هر وجهی تحویل هرکس شده باشد چون خواهند حساب آن را باز خواهند حاجت طلب کردن در دفتر متفرق نباشد ونام صاحب تحویل و وجهی که بتحویل او شده در انجا بیاید ودرین دفتر اصل مال وتنخواه اصل یعنی از کجا وضع شده توان دانست بغیر از فاضل و باقی چراکه این دفتر از تحویل عامل خبر می دهد نه از باقی

وفاضل

دوه التحویلات [illegible] بالممالک المحروسه باسم عمال الدیوان

بور [illegible] الاعمال بالممالک لتمام صاحب الاعظم جو له محمد [illegible]

[illegible] سی ذکرها والحمد [illegible]

[illegible] تعهد جو له جمال الدین [illegible] لاستمرار [illegible] — تعهد جو له [illegible] — تعهد جو له نجم الدین لاستمرار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

تعهد جو له [illegible] الدین [illegible] — تعهد جلال الدین لاستعمال [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] — [illegible] — کرمان — اصفهان — [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

بور [illegible] فی تحو مصالح [illegible]

[illegible] فی محرم المکرم

[illegible] والدراهم — للامور والسهام — [illegible] والمحاسب

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] — [illegible] ومصالح [illegible] — [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] — [illegible] — اصفهان — [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

سواد الملک المعظم عز الدین دقیع العمار سنطر العادل
مبارک آقا رحیم الخاص والعصریه ۲
العطایه وقله جبک سکار ودولط

ملطا الحاص [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

ارالصواب [illegible]

موغار [illegible]

الصاحب المعظم
مواجه جلال الدین وصولح لولو لحارن [illegible] العامی
[illegible] [illegible]

[illegible] حلال الدین [illegible] لولو
[illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible] جلال الدین
[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

بر ین قیاس سر وجوهی که تحویل
صاحب تحویل شده باشد باسم ان

صاحب تحویل نویسند وانکه وجه صاحب
تحویل که بیان کرده بواسطهٔ اسانی احوال نوسینده
ووقوف آنست تا همچنان جمع دوی التحویل راعلی
الفور بداند مصدر جمع راسر
بطریقهٔ صحت بداند

صورت دفتر مفردات

واین دفتر که اورا ارباب دیوان مفردات میگویند
عبارت باشد از محاسبهٔ ولایات وارباب
التحاویل چه هر شهری را که ذکر رفت حسابی
باشد که یکساله اموال را چگونه صرف کرده اند
ازانجمله یک مفرد تبریز را که در مواحره نوشته
بودیم درصورت مفرد نوشته شود تا دیگر
شهرها ومجموع ولایات را بران قیاس کنند چه
تمامت را درقلم آوردن عیب باشد
واز تمثالی که خواهد نوشتن نویسندهٔ
خبیر را کافیست

مفرد الممالک المحروسه علی حسب التوضیح
[illegible]
[illegible]

در وجه الصدر حواله جمال الدين [illegible]
[illegible] المذكور للعراقيه

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]
[illegible]

المعاول
[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مدبعه	تحابه	دار الضرب	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صناعه	جابه	رواتب	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الجها
[illegible]

[illegible]	[illegible]	الحاطب	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الجعاف	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الحلاله	اللواته	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الوبار	العوابه	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]
یعنی هر سال از دیوان اعلی مقرر کرده اند
که بحاجی برسانند [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مص — و [illegible] ... مسلم [illegible] ۴

[illegible] و [illegible] ... [illegible]

مای — دارالسلطنه ... [illegible]
[illegible] وصدر ... [illegible]
ومشروبات ... دارالسلطنه ... [illegible]

[illegible] — [illegible] ... و وجوه [illegible]
خاصه ... [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

الاطلاق و ... [illegible]
[illegible]

الاقطاعات — [illegible] ... [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] ... [illegible]

[illegible] — [illegible] ... [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] — [illegible] مساله

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

عامه مصالح الغيوة سلم له مولاهم — مع مصالح الكلاب مروالبح فلان

كل سابع فلان — وسالا — كل سابع فلان — بو هسالا

مو اصـــــــ — اكبهاس لس الا — مواصــــ — طاس — بدالا

جامـــــ — مقدم فلان — مهارســـ — عرس الا — جاصـــ — فلان — كلار ســـ — حامد سالا

عرسالا — عرسالا — عرسالا — علالا

مصـــــ — الغيوة وطعم — علالا — مصـــــ — الكلاب طعم — بوعرسالا

الجلاب والعلاوات — طعمـــ — صـــ — طعمـــ

جاريار — حالا — الكبار — وعرالا

الحويلا — بالجامع — الدالد

بول — الخاء العامي ومما حولته فلان الدين

وصولح بدر الدين — سما

ـ — موحد الدوار الدنوانه — مع الدا

ـــــل — سايع فلان — سابع فلان اعلى — سرابه

سما. — نيما. — كار الاول

مراعـ — مجران — وسد — مالدا — ماحا — حالا

بالدا — حالا

اهلا سر — ارمى — حلا — حلا

اسعلح — مالدا

متعين الماقو لكرسه وداره حولح فلان الدين
وحولته بدر الدين لولد

سابع فلان — مالا

بول — سوس الا عمال [illegible] ابى الا

مواصـــــ — فلان نعم مصالح دمسو — كل سابع فلان — مالحالا
معجـــــ — القصابه لسالا محمد سلم — نعم مصالح سريع وركسان — وصعوف كل سابع فلان — ماحالا

مو الجمهور — ومصالح مع الكتاب بروالقه فلان سلم فلان — كل ٤ سابع فلان — كرالا تامه

مو الجمهور — المصالح كرسم طولات الغاطر — للولسعالا

العمدـــ — مساعا بالجاع اعراس فعاله — معدهم ابو المعالى — مرادكبر — بدالا — الدوـــ — مساعا اما فلان — بوعلالا

العمـــ — بوريانانى — دجالا — مارسبان — مسارر وعساب — ليب — راسى — علالا — كرسك — اهلالا

رريس راس — جاريار — جارا — صبـــ — سريع — كيب — سريع

مصـــ — مسار الكتاب — بو علا الاقعه

الـــ — الكاهر — سرهوس — سروع — سالما

الدعمــ — مطلس نور في العصد كعال المتبا — مع حكار وتمام الارث — حسكر والطرم والكتاب — وسار — علالا — لعالدسو — مالحارما

هوى بسا وسر — هوى سعد وسد — وساد — بحالا — الحا — الحطا

ر — الجلا — ومسعد الى الصوف — بو الطالع — عالحالا

رحمـــ — مع كلا بدون وسرا ماالاالكتم — رمصـــ — سال مع سرات الحمري وسحاف

الاحضر [illegible] الحاضر [illegible]

ولعد [illegible]

[illegible]

والعطايا [illegible]

والعطايا [illegible]

وعمدة الصدر [illegible]

[illegible]

[illegible] مولانا فلان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والتصدقات باسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضا بر طریق دفتر مفردات یک حساب دیگر اجمالا
نوشته آید بعینه تفصیل اموال هر مملکت بقاعده
یکدیگر باشد چنانچه اصل مملکت از مال بلد و ولایت است
و از جمع مالی که از بلد و ولایت حاصل شود مصروف
آن جز بمقرریه و اطلاقیه نخواهد بود . مقرری چیزی را
گویند از دیوان اعلی برسم جمعی از قضاة و مدرس
و طلبه و مهمی چند مانند مرسومات عمله دیوان و اخراجات

صادر و وارد و یامات و عمارات که تعیین کرده
باشند. و اطلاقیه چیزی را گویند که البته بالضرورت
آن چیز باید. مانند کرکیراق حضرت سلطنت و حرم
و شهزادگیه و اقطاعات عساکر و مرسومات دیوان
وزارت و اصحاب دیوان و سرمنکان و مواجب
کلی خدم قریبه و بعیده و مصالح بیوت
اینهارا اطلاقیه گویند

فی مهم حوالجه نجم الدین بیلقانی فی حساب الحجه و القعده سنه [illegible]
[illegible] العشر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

وضع [illegible] فی الوجوه المقرره و الاطلاقه علی [illegible] المتصل
[illegible]

المقرر باسم الجماعه کما شرح الاول فی المقرره المستمر و هو الادرار
برسم القضاة والائمه و العلماء و صادر الوارد و الامامات
و مرسومات العمال و العمارات [illegible]

از بازر مقرریه برسم هر صنفی از اصناف مذکوره مبلغی
وجه متعین و مقرر است

الاطلاق باسم الجماعه کما شرح فی الاول فی مقرره [illegible]

و هو کرکیراق الحضره السلطنه و الحرم و الشهزادگیه و اقطاعات
العساکر المنصور و مواجب سایر الخدم القریب و البعید و مصالح
بیوت السعید کمثل الخزانه العامره و الرکابخانه و سر الشرابخانه و سایر البیوتات
و مصالح المطبخ و غیره [illegible] [illegible]

از بازر اطلاقیه برسم هر احدی از این مذکوره مبلغی وجه
چه معین و چه غیر معین میرود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فی مهم الصدر الکبیر حواله قاسم الخوئی
[illegible] [illegible]

[illegible]

وضع [illegible] فی المقرره و الاطلاقه [illegible]

المقرر باسم الجماعه [illegible]

الاطلاق برسم الجماعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

برسم [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

جون از قواعد مفردات که دفتری بود کلی تمامت
فراغت حاصل کرد بعد ازین در جامع الحساب که اصول
دفاترست شروع خواهد کرد

صورت دفتر مجموع الحساب

جون سال باخر رسیده باشند اموال تمامت ممالک را
جمع کرده باید که در یک دفتر منقح بنویسند و آن
دفتر را جامع الحساب کویند یعنی جمع و محاسبه هر
مملکتی که بپادشاه تعلق دارد دران دفتر فردا فردا
بفرد می آید و جمع و خرجی که در ممالک
رفته بنماید معلوم و روشن
میشود

مجموع الاموال الديوانيه بالممالك المحروسه في سنه [illegible]
العراق العجم [illegible]

خراسان
في عهده صاحب اعظم خواجه شمس الدين محمد سلطان
حسب الضمان والمقاطعه وكعدت بالمال جوامع
محمد وجوامع [illegible] [illegible]

بلخ، [illegible]، سرخس، [illegible]، طوس، مشهد
جام، نسا، [illegible]، [illegible]، [illegible]
[illegible]، [illegible]، [illegible]، خواف، [illegible]، دامغان

[illegible] طارم

مازندران
في عهده خواجه [illegible] الدين بهرام علي حسب الضمان والمقاطعه
[illegible] [illegible] [illegible]
العراق العجم

[illegible]، [illegible]، [illegible]، کرکان، استراباد، [illegible]
[illegible]، [illegible]، [illegible]، [illegible]

وجه مذکور از بلاد مذکوره حاصل است

ری
في عهده خواجه [illegible] علي حسب الضمان والمقاطعه
[illegible] [illegible] [illegible]

خوار، ورامین، آوه، ساوه، شهریار، [illegible]
[illegible]، [illegible]، طهران، [illegible]، [illegible]

گیلان
في عهده خواجه [illegible] علي حسب المقاطعه والضمان
[illegible] [illegible] [illegible]

لاهیجان، [illegible]، [illegible]، [illegible]، رشت، فومن
کسکر، [illegible]، [illegible]

عراق عجم در عهده حواله شهاب الدین و حواله بدر الدین
علی حسب المواضع والضمان
العراق

اصفهان جرفادقان خوانسار نطنز کمره

کاشان قم همدان ساوه ابرقوه

ناسن درجزین قزوین سلطانیه

فارس در عهده حواله عبد الصبور علی حسب المواضع والضمان
العراق

سیراف کازرون ... شبانکاره

نیریز کوشک ... هرموز کیش

لرستان در عهده حواله قطب الدین ... علی حسب المواضع والضمان
العراق

دربند نهاوند ... اسداباد

کردستان در عهده حواله ... علی حسب المواضع والضمان

حلوان اسفراین شهرزور ... ارسلان

... شبدیر ... حلوار ...

همدان ... تبریز ... کاوان

ارمنستان در عهده عبد المسیح ارمنی علی حسب المواضع والضمان
العراق

سرکی ارجیش ... ملازگرد

... موش

دیار بکر در عهده حواله عز الدین الموصلی ...
العراق

ماردین اسعرد موصل ... میافارقین

... حران

خوزستان در عهده حواله علی علی حسب المواضع والضمان
العراق

شوشتر دزفول اهواز

ارّان وموغان وكاوبارى وشروان في عهد خواجه نجم ... ن

بمعصد الحج على حسب المعاطيم والصفان الى عشرين بالاز

ارّان ، موغان ، كاوبارى ، شروان

آذربيجان في عهد خواجه عبد المجيد التبريزى على حسب المعاطيم والصفان ن

بمعصد الحج المسمى علاء الدين بالاز

تبريز اوجان كاغذ كنان سرسر دهخوارقان

مراغه دسه شبستر كركر اردوبار

خوى نخجوان قاغزمان ايلاس ارمينه

امد ورادى سراو كليبر اوسار

خلخال اردبيل كلخه سوديها سقان

عراق عرب في عهد خواجه علاء الدين التبريزى على حسب المعاطيم

والصفان بمعصد الحج المسمى عشرين العراجة الى الدهقان بالاز

دار الخلافه ... ماهوا ماهرابى بعاسه

انكسا حد لوفه واسط بصره

جويره مهد اعراب

مملكت روم ايلچويه في عهد خواجه كريم الدين له وضو تابعه

ومركا بمعصد الحج المسمى عشرين العراجة لسلا الدل الى مالا

خونكار سلطان ... ادرنه ... بعضى

روم تعالى قرمان في عهد خواجه سله وضو تابعه والمد وعلى معصد الحج الى الدمار بدنا

اماسيه ايكبرد كسعى مدرسر ديصان

طرابزون ابراك ارزالروم ارزنجان كماخ

حرت ملطيه جمكزك دبرك بايبرت

سيواس نكسار قيصريه لولو ابابيه

خرملو وزسوان طوزاغاج عثمانجق معدن كرشهر

انكوريه قونيه طويه قسطمونى اينوب

سونى حصار قراحصار سولى ارديكر تيره

لوباسب حميد ايلى مرحبار ايلى منشا ايلى بروسه

مغنيسيه

ورود

بروتغا تعالى روم في عهد خواجه تاريد وشركا

بمعصد الحج المسمى عشرين الى لعصات الى الدسحان.

ادريه قسطنطنيه قلسه صوفيه سيروز

الاتيك كوملجه يكيجه زعاله المكوسه

كليبولى سملعرا ده توراك اركنه عسر

وصنع عرد جم
گماشتی مفصلا و الوارمات رسم المهمات الکلفه
وهو مسمله علی المصروف المورثه و الاطلاقیه

والمصروف کلار — نوع الساله هالا

رسم
وان جهت جماعتی شد معرفی از دیوان اعلی ناموری کان
سلطان عصر شده باشد فرضا انی قدر که ذکر
کرده می شود — لعالما عرسالا

واین وجوه بر ولایاتی که پیشتر ذکر رفته بود حواله
خواهد شد که چه طایفه اند وان طایفه بر دو قسم
خواهد آمد یکی مقرریه ویکی اطلاقیه هر دو را بیان
کرده شود واین مقرریه وطایف
طایفه باشد که سال بسال
ماه بماه بدهند

طایفه
که اخراجات مقرریه بر رسم ایشان وضع کرده اند
وان ارو اجبی مملکت است

ادرارات
که نامیده اند وهی جهت
قضاة ومشایخ ومدرس
وطلبه وامثال ایشان ودیگر
باسم سادات واطبا وموالی
سریر یعنی که ملازم پادشاه
باشند ایضا نویسند

مصالح
وما یحتاج دار السیاده
وان آن باشد که جهت
سادات تعیین نموده
باشند از مأکولات
ومشروبات وملبوسات

مرسومات
عمله ایلسا
وان آن باشد که
بر سر مهمات دیوان کتاب
وخدمتکاران نصب کرده
باشند که آن مال را تحاصل
کردند

عمارات
وان عمارات باشد از
عماراتی که در مملکت واقع
شود از مساجد ومدارس
وبیوت سلطان وغیره

ایلچیان
وان آن باشد که در راهها
بهر دو منزل سه منزل طویلهای
اسب بسته باشند جهت
ایلچیان ورسولان

[illegible]

اطلاق
ویر رسم مهمات سلطنت ومرسوماتی جماعتی که در پایه
سریرند وجمع صاحب تحویلانی که ملازم ودر باب
دیوان اند وثمن الجیول ومصالح بیوت عالیه
مثل خزانه وفراشخانه ورکابخانه ودیگر بیوتات
وتعهدات بر رسم فقرا وحاکمات خدم از اصل
مذکوره اقچه رایج — عوالله ماده لا
واین وجه بر ولایتی وشهرستانی که پیشتر ذکر
رفته حواله خواهد آمد باسم جماعتی که در تحت
تفصیل اطلاقیه شرح این گفته شد وبعضی
ازین اخراجات اتفاقی باشد
وبعضی دیگر قطعی آنچه اورا

اطلاق باصطلاح اصحاب دیوان ——— می نامند

کرکیراق ——— مهمات حضرات پادشاهی وحرم وشهزادگیه

اقطاعات ——— برسم علوفه سرلشکران وعساکر منصور

مرسومات ——— وزرا واشراف واصحاب دیوان

انعامات ——— علی الجماعه سرحد واقع شود

تحویلات ——— وان عمال دیوان اعلی اند

بیوتات ——— مثل خزانه وجبه خانه وقراسخانه وانچه بدین ماند

تعهدات ——— برسم شعرا وائمه وسادات

حاکمیات ——— برسم الخدم عمالا وجدیدا

اطلاقیه این بود که ذکر کرده شد بشرحی لطیف
که مبین اوست پس اموال مملکت را جمع باید
کرد و اصل ساخت و اصل مال آن مملکت را
گاه باطلاقیه وگاه بمقرریه بموجب برات
از ضامن آن ملک خرج باید کرد و فاضل و باقی را
رجوع باضامن مشارالیه باید نمود و هر مملکتی را
که نویسند بر ضلع راست مقرریه باید
نوشت و بر ضلع دیگر اطلاقیه وچون باقی
قرینه منهای اعلی‌ها شد در باقی تقاضای مملکت را
اسم بابم اسم مملکت واسم صاحب عهده

باید نوشت

خراسان
بالکل [illegible] مازاد
بالمقرر [illegible] الاطلاق [illegible]
[illegible] [illegible]

مازندران
بالکل [illegible] مازاد
بالمقرر [illegible] الاطلاق [illegible]
[illegible] [illegible]

ری
بالکل [illegible] مازاد
بالمقرر [illegible] الاطلاق [illegible]
[illegible] [illegible]

عراق عجم
بالکل [illegible] مازاد
بالمقرر [illegible] الاطلاق [illegible]
[illegible] [illegible]

فارس
بالکل [illegible] مازاد
بالمقرر [illegible] الاطلاق [illegible]
[illegible] [illegible]

لرستان
بالکل [illegible] مازاد
بالمقرر [illegible] الاطلاق [illegible]
[illegible] [illegible]

گیلان

المقرر — الاطلاقیه

کردستان

المقرر — الاطلاقیه

ارمنستان

المقرر — الاطلاقیه

دیاربکر

المقرر — الاطلاقیه

خوزستان

المقرر — الاطلاقیه

زرد ... و موغان و کاوباری و سران

المقرر — الاطلاقیه

آذربایجان

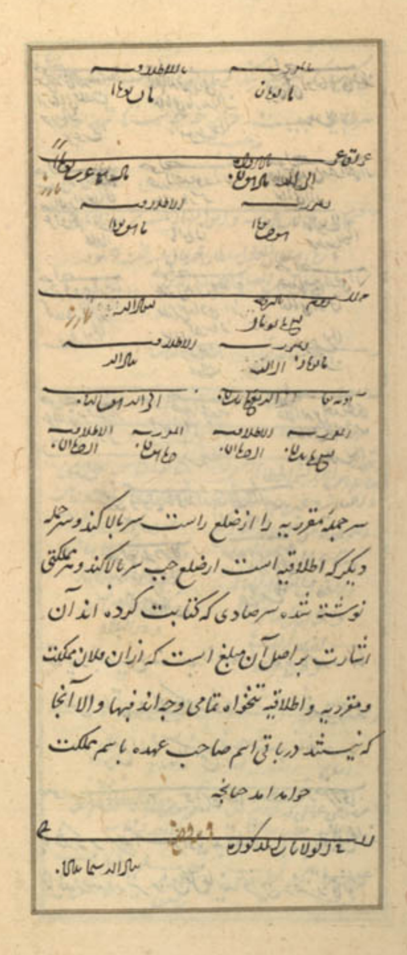

عراق عجم

المقرر — الاطلاقیه

المقرر — الاطلاقیه

المقرر — الاطلاقیه — المقرر — الاطلاقیه

سرجمله مقرریه را از ضلع راست سربالا کند و سرجمله دیگر که اطلاقیه است از ضلع چپ سربالا کند و سر مملکتی نوشته شده سرصادی که کتابت کرده اند از آن اشارت بر اصل آن مبلغ است که از ان فلان مملکت و مقرریه و اطلاقیه تنخواه تمامی وجه اند فیها والا آنجا که نیستند در باقی اسم صاحب عهده با اسم مملکت خواهد آمد چنانچه

حولعه
شمس الدین محمد ملقانی از علمای مملکت خراسان
رعوس لها

حولعه
کریم الدین بهرامی از علمای مازندران
سوعه سطا

حولعه
کمی قمی از علمای کرد
رعه لها

حولعه
شهاب الدین وصولجه بدر الدین از علمای عراق عجم
عاموها

حولعه
عبد الصبور از علمای فارس
مامان

حولعه
قطب الدین بن بدر الدین از علمای لار
مارسلها
بعد عرس سطا

حولعه
حسام ودی از علمای کیلانات
رعاسوها

حولعه
عبد الباری وصولجه حلوای بغدادی از علمای کوهستان
رعاسوها
سلطان

حولعه
عبد الحمید ارمنی از علمای ارمن
اعاسوها
سلطان

حولعه
عز الدین موصلی از علمای دیار بکر
سلطان

حولعه
عبد المجید از علمای شیراز
عرسوطا

حولعه
علاء الدین سعدالدی از علمای عراق عرب
بعد عرس سطا

حولعه
سند وصولجه باو بدار علمای مملکت روم
لها سلطان

حولعه بدوسه از علمای اناطولی
بعد الکتاب

حولعه باربدوسه از علمای روم ایلی
حط سلطان

بقایا را بتحصیل ح سند بعد از حصول بقایا قاعده منها ونقص الباقی و مالا کلام خود نوشته شد. بود ودر جامع الحساب هیچ نوع شبهه نماند

صورت دفتر قانون و این عبارت از طوماری باشد که بر هر چه استقرار یابد قطعا ارباب آن تجاوز ننمایند وصدور نیز بر آن عمل نمایند و این دفتر را قانون

می گویند که هر چیز بکدام طایفه منسوب است ومتاع هر طایفه چیست واز چه جنس است تدوین موجب

صورت
قانون ممالک محروسه واحوالها المقسمه الکامله فی زمان السلطان العادل السلطان محمد خان ... دستور الممالک کعبد الصالح کمال الملة والدین

... سبحانه تعالی من الآفات والبلیات

حول ...
ممالک

هر طایفه

تجارت ... ربعه
متاعها من الابریشم الخطائیه والسمرقندیه والکیلانیه وغیرهم ومن قماش السمرقندیه من العطلسه والابکر ومتاع الدرشت من السمور والنخاح والثعلب والقاقم والجواهر والعباس الخطا والفیروز الاحمر وغیر البلاد

متاعها قماشی الذی من الکعار واعلی الطوق وقماش مصر وشیراز والکیلان واصفهان ونمایات الهند ومتاع الکعار کاحاس العرص وسایر البلاد

رکعت ... ربعه
لسع
ر الباع ... ر المصری
... حوصی عمانی که ملازم آن اعمالید ملان وملاکا وکتاب

رکعت ... ربعه
لسع
ر الباع ... ومن المصری
... حوسی عمانی که ملازم آن اعمالید وکتاب

ع ... کیل ... ر الیوم
... لسع ... سلطان لسع

عل ... سلطان کیل
... الیوم ... سهیلسا ... ه لسع

دالانسه — صاحبجمع — صاحب — معصوم
لساتو ٤ ساه. — حولیجام — فلان — فلان
لبو عرسا — الدرج — لبعرسا — لبعرسا
فلان فلان فلان
بارع
ملازمان — داعیه — ملازمان — داعیه
آلعامل — عمر — زالموم — عرسا
عرسا — عرسا

دالعواریه داصناف جماعه التجار — وهذا اصوالها ٤ کار
و اصوالها ٤ کار الذی — الذی بعد الاخراجات
بعد المحسوب ساالاولعاک — والمحسوب
وصا لبولیس بوعا — وصا بالبیع عرسا بوعا
حاحا.

حطب
مساعیها الیعود دالاعمام د الحلالان
و ٤ بعض الاعیان حجاب

آلحه
ستاهه

اراحه — اراحه — اراحه
دنده بزنده و بیرون — بزنده در حظیرع — نگهنه سرو ماهه
بزنه ارداکر — گنده سرو ماهه — اران صاحب
بار — دیوا ٤ — باسه
— الملس — ارراسر
— بار — بار

اران حمل

اراحه — اراحه — اراحه
دنده حرند ارداکر — نگهنه سرو ماهه — نگهنه سرو ماهه
بار — دیوا ٤ — اران صاحب
— اررلسر — ارلسر
— عمر — بار
— بعود

اراحه — اراحه
دنده سرنه — نگهنه سر دیوا ٤
ارراس حا. — ارراسر بارر

برسم این طایفه تیرم سوم اردوان علیحاج مقرر است
بعد الاخراجات المعدیه اصوالها ٤ سنه — لیاعرسا بوعا — باررز

الفحام
مساعیها الغلمان والجواد

ربحه
ساعه
ارنبرار دسار عا.
برسم این طایفه نیز ارجوان جایزی مقرر است
بعد الاخراجات اصولها ٤ السه — لیالیس بوعا — باررز
سالاماه لیس

الجوهر
ودار الضرب مساعیها اللعل والی زجد واللافور کالجوهر
والفیروزج واللالی ایضاً من الذهب والفضه و نحا
بالوجلعه برسم این طایفه نیز موسومی علیحاج
مقرر است بعد الاخراجات ما فیها ٤
مبلغ الله — ما عرب بوعا — باررز
بسارحا عرسا

الحجر
من النصاری و دالاراعمه والیهودی فنکو
بالودیعه برسم این طایفه نیز حجری
مقرر است بعد الاخراجات — لیالیس بوعا — باررز
سال

اعشر اوسط لغری ٤
لس — بو — وسه — بهعرسا

سوق الدول
مساعیها الحلو والبنال و الجا ٤

الحه
ستاهه
٤ السا. — وعرسا
سبو سم این طایفه نیز حجری مقرر است بعد الاخراجات

فی السنه   الارسهار

صباغی
بلوں بالصمان   اد عن یوما حالا

بعد ازین برسم عمال از نزد دیوان مرسوم نمی باشند
زیرا که بعد ازین سایر مهمات بضمان می باشد
جون بضمان باشد مرسوم از طرف عامل است

سرایی
متاعها الالات من السروج والسحابات بلون
بالضمان   یهن یوما الفطا.

حلوایی
حوایج علنا وهو مسمار ابنا الدکمر

دکه عطاره
متاعها السکر والاشربه والادویه الهند والجواهرات والعود والعنبر وغیره
بلغه بالضمان

دکه
متاعها الازر والحوایج والحبوبات والعدس والماش وجمیع الغلات الثالثه
بلون بالضمان

الدوله
متاعها راس الانعام والسعود واللحم والحلال وجمیع الکلاعات المذکور مقاطعه
السنه   لیو یوما سلا.

مدبعه
متاعها حلوادات فی السنه   عن یوما

وسایر حرفه را که دران مملکت دستور و معهود
باشد بنویسند واگر بطریقه ودیعت باشد

از جهت عمال جیزی از دیوان مقرر سازند و اگر
مقاطعه باشد از طرف عامل باشد مرسومات
کسانی که مال را حاصل می نمانند

اقسام دفاتر سبعه تمام شد نمودار را این
مقدار کافیست و طریق سیاقت
حاصل است بالحمد والسلام

صورت دفاتر متفرقه

که کتاب و محاسبان را واقع گردد و بحسب حال
خارج دفاتر سبعه که دانستن آن از جمله لوازم است
تا اگر جیزی ازان صادر شود نویسنده از ترتیب
کتابت آن قاصر نباشد و علی الفور بی تحاشی
بنویسد

اوراق
اگر جمع و خرج مساوی باشد و بلکیز باشد

التحویل فی سنه الاماحو لعه محمد الدین التبرای و و دوکلد
الخاصه فی مبر مانهر ابتداه محرم الحرام
سنه سعبر هله موصل حوله بوران
عن رسم اللف العبر الواکد   فی عر سالها الا.

محصول
اعمالات الخاصه فی المدرسه
رمع وحوله الممطا.   رعایا دکاکین والحواسب
الی الیط ا.

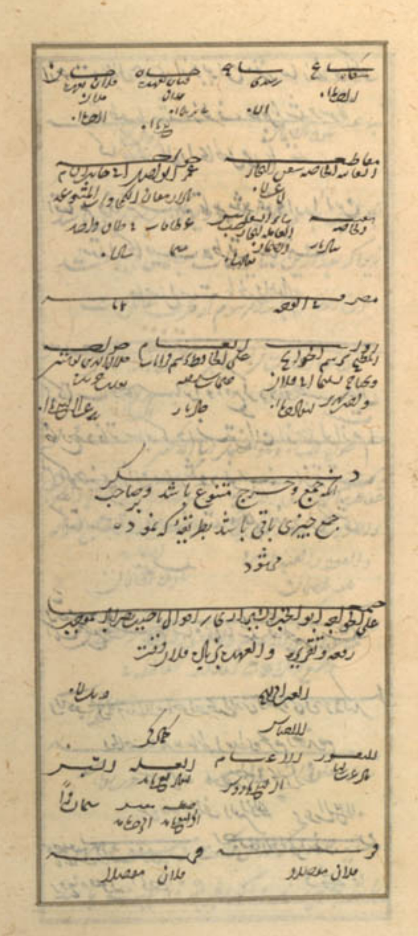

اگر جمع و جمع متنوع باشد و صاحب جمع چیزی باقی باشد بطریقه که معلوم میشود

الغلة — للعور — اللاعسام — الشر

[illegible]

بعد ازین هر وجهی که بر و حواله کنند مصرف او

بمن ذلک باقی خواهد بود چنانچه پیشتر دیده

نوعی دیگر

للصدر حواله [illegible]

العر [illegible]

للعاس [illegible]

نعور — اعسام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الجملة — نعور اعسام — حواله حواله

[illegible]

دیگر آنکه جمع یک نوع باشد و دو عمل در جمع و باقی

کرده باشند بطریقه که نموده می شود

للصدر حواله [illegible]

[illegible]

النعور — اللاعسام

[illegible]

[illegible]

النعور — الاعسام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وجه [illegible]

[illegible]

ما [illegible] مقاطع لطائفه شمس الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] دیوان [illegible]

[illegible] از جمع [illegible]

[illegible]

دیگر آنکه جمع یک چیز باشد و در جمع و خرج
و باقی آن عمل کرده باشد برین موجب

[illegible] شمس الدین محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

العشر الخمس الدخان الحنطة [illegible]

وصح مجموعه في ادا رسوم الوظائف والانعامات والصدقات والتكلمات [illegible]

العشر الخمس الدخان [illegible]

ودوا رسم [illegible]

الخمس الدخان [illegible]

[illegible]

حوالة حوالة [illegible]

[illegible]

والوظائف [illegible]

العشر الخمس [illegible]

[illegible]

العشر الخمس العشر الحنطة والعشر الخمس العشر الحنطة [illegible]

والانعامات رسم [illegible]

العشر الخمس [illegible]

العشر الخمس العشر الحنطة [illegible]

الصدقات

العشر الحنطة [illegible]

حوالة حوالة [illegible]

العشر الخمس العشر الخمس

حوالة حوالة [illegible]

العشر الحنطة العشر [illegible]

الصدقة [illegible]

[illegible]

محاسبه امیر آخور و جمع و خرج که در اصطبلات می نویسند

[illegible]

للاصناف مایذکر

محصول [illegible] محصول [illegible]

[illegible]

جمع

[illegible]

و بار دیگر تحویل امیر اخور را بدین طریقه نیز می نویسند

[illegible]

محصول [illegible] محصول [illegible]

[illegible]

وضع عبره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و روز بروز انچه بیاید و بنویسد و انچه برود بنویسد و در سر ماه بنویسد امده [illegible] رفته [illegible] تفاوت [illegible]

و باید که طوایل را نیز متفرق کرداند که طویله فلان و طویله و نام اسبان را بنویسد برینموجب

[illegible]

مرجمك	گندم	جو	آرپه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

مرجمك	گندم	جو	نخود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

مرجمك	گندم	جو	نخود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باقلا عدس [illegible]

[illegible]

مرجمك	گندم	جو	نخود	باقلا عدس
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] تخصور

مرجمك	گندم	نخود	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] و مولقب [illegible]

گندم	جو
[illegible]	[illegible]

[illegible]

گندم	جو
[illegible]	[illegible]

گندم	جو	گندم	جو
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

مولقب [illegible]

[illegible]

مرجمك	گندم	جو	نخود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باقلا عدس [illegible]

[illegible]

گندم	جو	آرپه	نخود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

گندم	مرجمك	جو	نخود	باقلا عدس
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

مرجمك	گندم	جو	نخود
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باقلا عدس [illegible]

صورت محاسبه محصول تلتوك و عمال

انزاکه چون می نویسند

محصول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دستور — دو عد سال ماه عرب

فی فلان	درم	و	و	
بهار مد	سال ماه عرب	لسال ایلیک عرب	سال سیمان	

صادر موجه — ۶ الدی — سلوک

عامدله — عامدله

الحد — لعدا العمار — دز

دستور — الی ماه عرب سال — الا — نواری ۶ ودی ده — عرب سال مد — عامدلو عامدله — اعلا مد — زر

وصلی موجه — رسم التحانه — سال حاط بود

رسم الوجودات — المطلعه — لسال ایلیک ماه عرب

الحی — الادرالمنی — رالیوم — والحی — وبدلده الی سیما سعدالله

سرکار — ۶ الممد — ماه عادل — صرم — عاکمه

مالیات — الی ماه — رالیوم — لعامدلو — ۶ ابن الحاکم — الرسم ماه عرب

بدلواکر — سالیانه — الماه بود

رعایا — رسم الحاکم — البدل ماه بود — [illegible]

لمسلک	مسلک	حوالجات	حوالجات	
ماه عرب	عمارت	ماه بلدی	فلان	
	الدیالح	عجم ماه مد	ماه عرب	

والی — دراشاره — لسال سیما ماه عرب — ۶

دستور — الی ماه عرب سال — الا — لسال ایلیک عامدلو

مصروف در بیان عمارت

که برسم مقر سلاطین و ارکان دولت سازند بر حسب
اشارت ایشان بطریقی که فرموده باشند
تصرف معمار دران چنانچه تصرف
معماران البته دران خیر و صلاح
باشد

عمارت در خطه شیراز دو طبقه و قدام صفه بالا قصر یعنی بار صفه
وقبه اندرون قبه چهار صفه و قدام صفه بیرونی کلیات
و بحت اطراف و ثلثه با طاقها مصنوع با تسمیه و حی
بجانبین الشمالی صفه طولانیه ارزان فوق
و تحت مجموع کاشی منقش و تغییر العرش
نقشه من الخارج و بعد الاتمام فوق
الا زاران نقش گچ صلحم البلش
لحد الشمس و العصر و الا صول
و المغصوص دالوان
الصفه و غیره

الاخراجات برسم قصر الخلافه حفظ سنه الف المحروسه
بطریق سرحد که سنه دیگر ده سطح حواله
عرض المعمار و علم لسان الدیوان حواله
لعمه و حواله فلان نائب الملک
قاضی فلان بحواله عز نحو
الملک سنه ثمه

بن مقداد — العمل لله

روزنامچه العمال المبارکه

محرم

المحرم

یوم الاحد

الواصلات — مصالح عمارت

الاخراجات — الخرج — مال العمل

[illegible]

الاجور

[illegible]

وبعد الاتمام مصالح برسم عمارت

[illegible]

الاجور

[illegible]

یوم الاثنین

الواصلات

الاخراجات — الخرج

[illegible]

الاجور — العمل

[illegible]

باید که

مشرف وکاتب دیوان هر روز در روزنامچه
از واصلات بنا و نجار و فعله انچه باشد بجهت
معمار بنویسند و زیاده وکمی که باشند بر دفتر
جلکی را علی الانفراد بنویسند

صورت حساب کوسفند

قاعده چنان باشد که کوسپند را بتحویل چوبان
نموده سال بسال نتاج ومحصول آنرا از چوپان

طلب داشته بتقریر چوبان بقاعده که درمیان
حشم نشینان معهودست ودر نوشتن باید
که تأمل نمایند که این حساب از جمله
محاسبات مشکلترست

ما حصل
علی چوبانی [illegible] ناصر الدین [illegible] الاغنام الخاصه
[illegible]
[illegible]

الاغنام [illegible]

الاغنام [illegible]

[illegible]

والاحمال
[illegible]

[illegible]

الجمله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محصول [illegible]
[illegible] ناصر الدین [illegible]
[illegible] حشم [illegible]
جهت [illegible]

[illegible]

[illegible]

محصولات که بحواله ناصر الدین بدیوان [illegible]

چون از جمله عناء الديواني بود بهر گونه بعد از تصديق
لفظ اما از كل مستوفيان حرجي رسم مطالبه مال العام يا
فرو فقتي واقع كند وصيغ حي خلك بايد نشد وجبه
بايد كرد و در برات داده باشد آورد

صورت محاسبه دار الضرب

الحمد فلان الضراب نظرين الوثيقه در اسراء
[illegible]

[illegible]

رسم الارجح فلان وفلان
[illegible]
[illegible]

حواله	حواله
[illegible]	فلان [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

حواله فلان	حواله فلان
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]
[illegible]

وصيغ [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

العامل	الكاتب	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]	مشرف	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

صورت محاسبه دار الضرب فلوس

محصول الفلوس المضروبه در دار الضرب [illegible]
الخاصه بحضور امناء الديواني والعامل
حواله فلان الدين [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] [illegible]

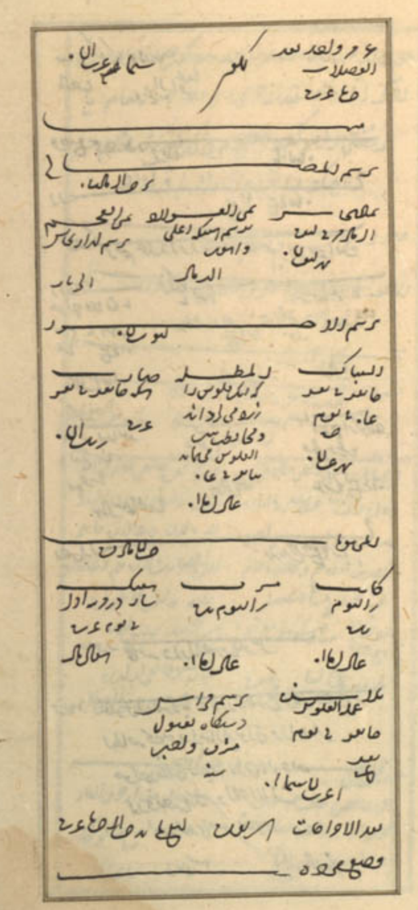

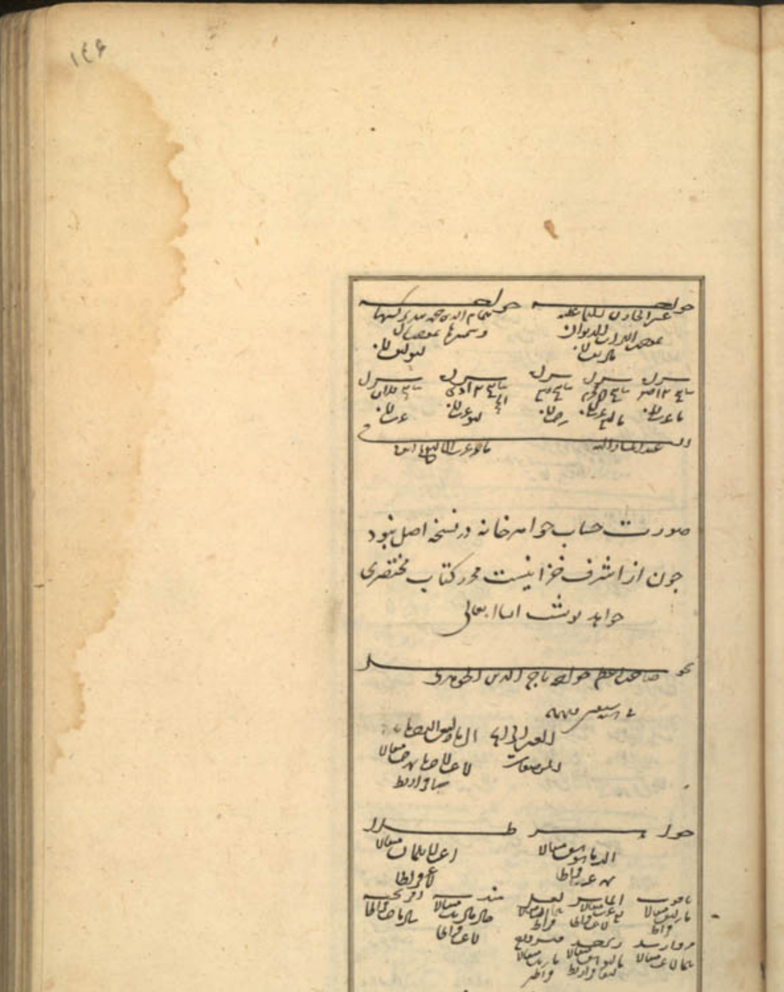

صورت حساب جواهرخانه در نسخه اصل نبود
چون از اشرف خزاینیت محرر کتاب مختصری
جواهر نوشت اما بعلی

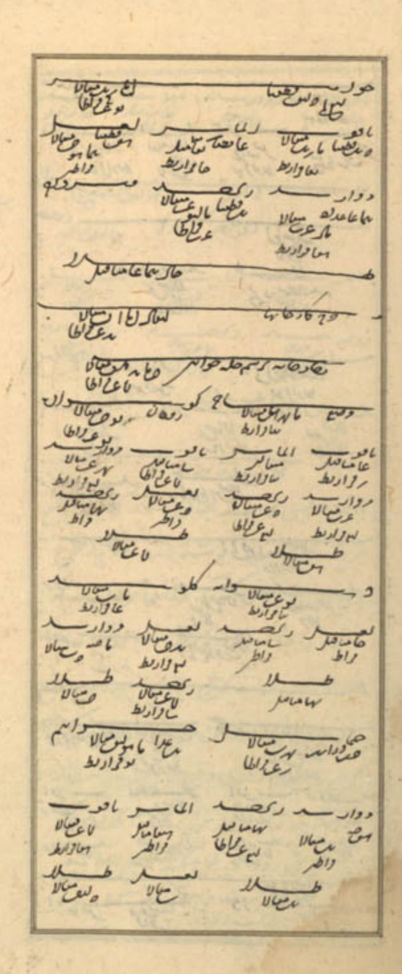

[illegible]

صور محاسبه خزانه

قاعده این محاسبه چنان باشد که اولا جمع
خزینه را دانسته نوشته باشد وثانیا خرج
و هر روز جمع وخرجی که آید واضحا نویسند از
نقود واجناس ودرین محاسبه اختلافی دارند
محرران بعضی برانند که جمع برضلع یمین وخرج برضلع
یسار واین شیوهٔ محرران عربست وجمعی دیگر برآنند
که جمع را علیحده دفتری وخرج را علیحده دفتری واین
شیوه محرران فرس است الحال هم
بطریق روزنامچه عمل میکنند وجمع وخرج
بهم می نویسند واین شیوه
عرب ومحرران ایران

[illegible] مروارید [illegible] لعل [illegible] طلا [illegible] الماس [illegible]

محا فلان خوبداد عما قصه اصرف

رسرا عن محمد الكرم سيسر مشمه

للدم للعمر العاد الاول

حاجه الصار

سحو معمر معر

ماعرا الصار ماسو الصار لسوعر الصار

عار الركت

ماعاك صار رماحا الصار

للعصر المكول وعدا المكول

المكوك

سك عوار سرى

دكر عاراد سكه سدلو سكه عارادا

مارع السه الكو ماعرا الا ملك مارح اسكه

سرصا تكيه اعسه تعلسه

ماروا السا مارا سكه ماران سكه

عه مسكوك

كلحه سوم سكلسه

الراز ملو حار سما اسوم عار علد

دكلح سماسار سماك الصار سما سوا الصار عدد ماحصار

والاحا معصا سحو وسع العاد الاول

مصرا

سر لمحاور اسعارى

ماعر طالار

رريس ملطانك سرى مطاسى الطيدرا سرى

الرسوم سوم سى الد

سلاراى سداعوى

عا عا

لعصلا وطعدا لسه

وعر طار ماعر طار مار طار

ررسب سالى الركسه رسه ررلعب سالى

وعر طار عا طار رطار ماعر طار

سوم سوم ررد سى

٧ ٩

لعساه وسه ارمعاب

لمولس عدا مارحا عدا ماعر طار

سرى محسى كلشه مطاب كور

اصوات كسار اطلس

مسودس الكورى رسه كسه مطاب كوس

ماطار مارطار الى عادا اردار ماحار ماحطار

سمه بالون سمه بالوز

وسع وسع

سولسه سولسه

قسه معسا علمه

مطاسه اسراتلك احوماد سدسا اسطر الحصر

سواد ناب كرا سر

لمولس معد الحصا عرسا

ررد سى سما سرد سر معرب عرسل

و د ا

سمسور سى دصدر

حاكح الركح ماركح

سا. سوسط كسوه حاصه سوسط

ماركح سماكح حاكح

قساعم سعسه نعلسه

حاصه وسط حاصه وسط حاصه وسط

الماركح ماركح

آنچه از تحویل خزینه دار اول بتحویل خزینه دار
دوم رفته بود از نقد و جنس تمامه تقریر نمود دیگر
آنچه از تعاریق بتحویل مذکور رود باید که شرح
دران باب واضح و روشن نویسند تا هنگام
عرض محاسبه دهشت نبرد و آنچه از جمع خارج
بخرج کند برین طریقه که نموده می شود
رجع للاول لذ نقود ولقماش

وصع معهود [illegible]

[illegible]

حواله [illegible]

[illegible]

بعد ازان اگر خواهد که معلوم کند که در خزانه
چه مانده است خرج را از جمع باز شکند
و باقی بکشد اما آنچه که گفته بود که جمع و خرج را
بهم می نویسند بر موجب

رسم عمار [illegible]

الواصل [illegible] رسم انوار [illegible]

حواله ناصر الدین [illegible] رسم [illegible]

حواله حسام الدین [illegible] مولانا بدر الدین [illegible]

الواصل [illegible] حواله [illegible] معمار

[illegible]

می گاو ... رسم خلیع العراق — فلان که از عقاب ... م

... بر

الواصل الخزانه ... رسم صاحب فلان

وایضاً هم محاسبه خزینه دار را بنوعی دیگر
می نویسند که جمع بر ضلع راست و خرج بر
ضلع چپ باشد برین موجب

می ... فلان الی ان محصل در تاجه

محرم ... محرم

یوم الاحد ...

الواصل الخزانه ... المصروف

از واصلات انچه ایدرین جانب باید نوشت — انچه رود برین طرف نویسند

حواله ... از حواله فلان — حواله فلان از مال ... — انعام ... — برای انعام ...

حواله ... — ... — ... — ...

... — انعام — انعام ...

حواله ... — حواله فلان ... — ...

وچون چند گاه بگذرد که محاسبه خزینه دار
بکنند انچه را داخل انچه وجنس را داخل
جنس کرده خرج بدر رود چنانچه

العین — صوف — ...

المصروف — المصروف

... — ...

اطلس — کمخا — ...

... همه را الوان وشکل هم در اصل
وهم در جمع وهم در باقی مشروح بنویسند

وهم باقی را بدین نوع بنویسند

الـ[illegible]

الطلا العینی الجواهر الاقمشه

[illegible]

الطلا

[illegible]

نقد مرسه عارابه الرکب

[illegible]

الفضه

مسکوک غیر مسکوک

عوالی مسرکی [illegible]

[illegible]

صولجـر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واین دفتر بواسطه آن نوشته شد تا از اوّل
محاسبه خزینه دار تا آخر هر صنفی که بتحویل او
رود در آخر محاسبه ان صنفها را جمع کنند
وخرج باز نگشته باقی بر و بکشند و ان
باقی را مسوب گر دانند یعنی لون ورنگ
و صفتی که داشته باشد فرد ابفرد
باز بینند تمت الکتاب بعون الوهاب

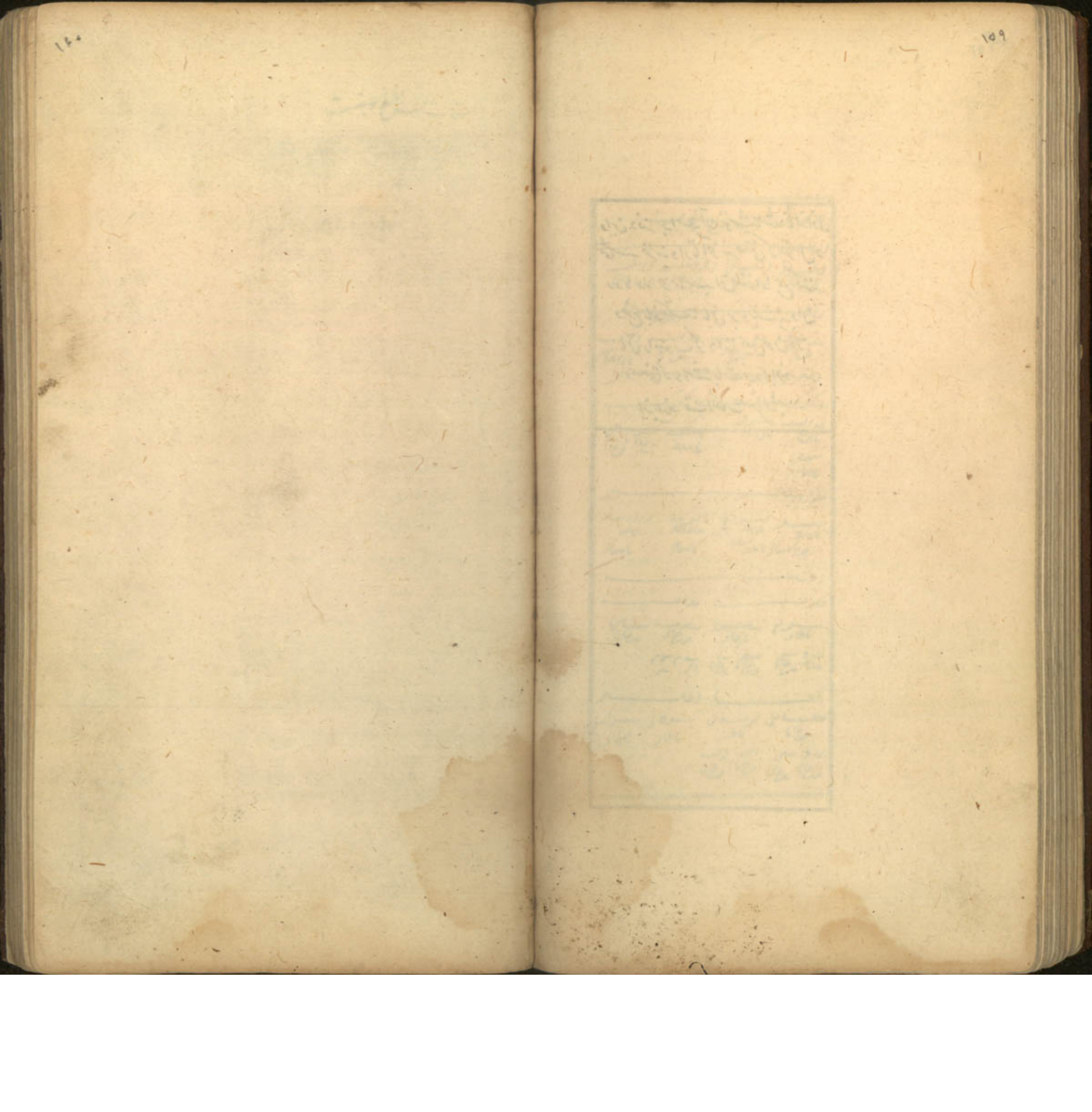
١٦٠
١٥٩

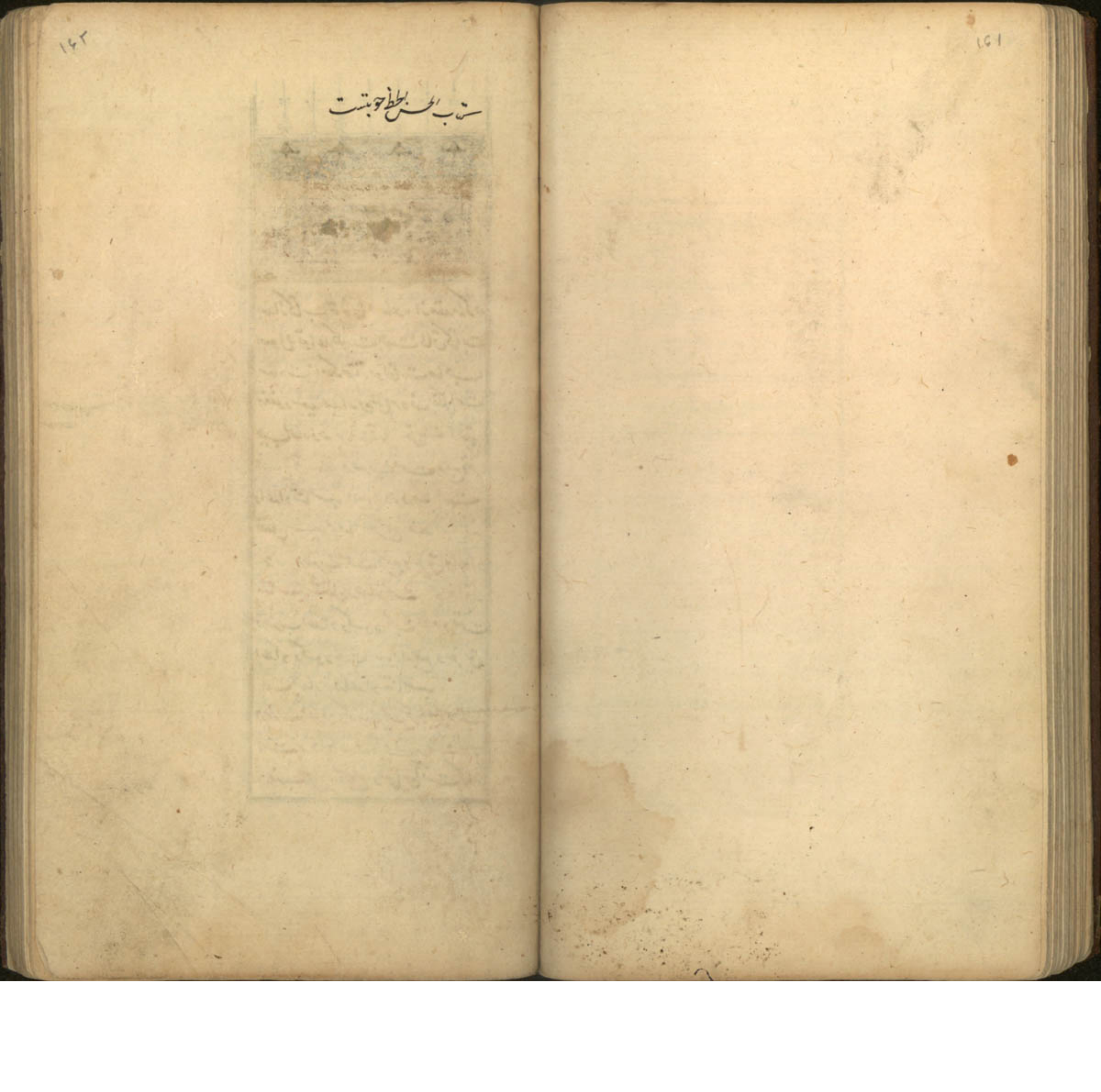

سن ب الحسن بلحظ خوبست

الباب الخامس

بعد از کتاب قانون السعاده از مقدمه که در
اصول و قواعد کلیت جهت الحاق کتابت
سعادت نامه که هم از مولفات صاحب
مغفور سعید عبدالله بن علی معروف بفلکی است
طیب الله روحه بر سه فصل نقل می افتد
فصل اول در ضرب و قسمت و جمع و تفریق
و اعداد متناسبه فصل دوم در مساحت
فصل سیوم در استخراج قسط فصل اول
در ضرب و قسمت و جمع و تفریق و اعداد
متناسبه مشتمل بر چهار بحث بحث اول
در ضرب اعداد و کسور بحث دوم در قسمت
اعداد و کسور بحث سیوم در جمع و تفریق
بحث چهارم در اعداد متناسبه
در ضرب اعداد و کسور در یکدیگر و این مرتب
است بر دو قاعده قاعدهٔ اول
در ضرب صحاح در صحاح و معنی این آنست که امثال

یک عدد را که آنرا مضروب گویند بعدد آحاد
عدد دیگر که آنرا مضروب فیه گویند بگیرند چنانک
پنج در چهار بیست شود و بیست امثال پنج است
بعدد آحاد چهار و محاسبان را درین مقام اعمال
هوایی و لوحی هست که ضبط و شرح آن این مقام
احتمال نکند و درین قانون این طریق را بنوعی
بیان می کنیم که محاسب را تعلیم سهل باشد و از خطا
ایمن و آن مشتمل است بر دو تقریر تقریر
اول در ضرب هر یکی از آحاد در آن دیگر
و آن از یکی تا نه باشد که مدار ضرب صحاح در صحاح
بر آن است محاسبان قواعدی در آن بیان کرده اند
که آنرا ممارست بسیار می باید تا آن ملکه شود و از
خطا ایمن نمی توان بودن اما امام محقق مدقق
مخترع لطایف علامه زمان شمس الملة والدین
سمرقندی طاب ثراه قطعه مثنوی افادت فرمود
که چون محاسب آنرا یاد گیرد و ملکه کند از اعمالی
که محاسبان اساس نهاده اند خلاص یابد و از
خطا بکلی فارغ شود و آن نوزده بیت
است بدین موجب بیت

ای هنرمند مرد دور اندیش — دو در دو چهار بی کم و بیش
دو در سه چو شش بحد کتاب — دو در چار هشت دان بحساب
دو در پنج ده بود بشتاب — دو در شش دوازده دریاب
دو در سبعه چهارده باشد — دو در هشت شانزده باشد
دو در نه چو هجده شد بیقین — سه در سه نه است بی تخمین
سه در چار دوازده باشد — سه در پنج پانزده باشد
سه در شش چو هجده شد بی شک — سه در هفت بیست باشد و یک
سه در هشت چار و بیست شود — سه در تسعه هفت و بیست بود
چار در چار شانزده باشد — چار در پنج خود دو ده باشد
چار در شش چهار بیست باشد — چار در هفت هشت بیست باشد
چار در هشت سی بود با دو — چار در نه سی است و شش با او
پنج در پنج بیست و پنج آید — پنج در شش همیشه سی زاید
پنج در هفت سی و پنج شمار — پنج در هشت چهل بود بشمار
پنج در نه چهل است و پنج دگر — شش در شش سی است و شش بنگر
شش در هفت دو بود با چهل — شش در هشت هشت باشد و چهل
شش در نه چهار و پنجه دان — هفت در هفت را چهل و نه دان
هفت در هشت بیست پنجه و شش بیش — هفت در تسع شصت و سه گویش
هشت در هشت شصت و چار فتاد — هشت در نه دو شش با هفتاد
نه در نه یکی و هشتاد است — وین ترا در حساب بنیاد است

و قاعدهٔ این مثنوی یکی آنست که هر وقت که در مصراعی بیاید که دو در سه شش باشد باید که محاسب عکس آن نیز فهم کند که سه در دو همان شش بود استحضار این مثنوی در تمامت اعمال ضرب و قسمت و جمع و تفریق مهم و لازم است و از ملکه و استعمال آن چاره نباشد

تقریر دوم در شرح مربعی که در ضرب آحاد و غیر آحاد از آن استفادت می توان کردن

استادان مهندس این مربع را وضع کرده اند و باجمال ذکر آن فرموده بنده در توضیح و تسهیل آن کوشیده آنرا روشن کردانید و شرح مربع آنست که مربعی بکشند وقتها باشد که طولانی افتد اما در عرض و در طول بر مثال نردبان و وقتها باشد که بر مثال رقعهٔ شطرنج افتد اما باید که آن مربع مقسوم بود بخانها چنانکه خانهای سطر بالا بعدد مراتب مضروب باشد که آنرا فوقی خوانیم و خانهای یمین و یسار سطر بعدد مراتب مضروب فیه که آنرا جنبی گوییم مثلا در ضرب ٩٤٣٥٥ در ٢٥٩٩٣

اساس کنیم پنج در
پنج بعد ازان میان
این خانها خطوط
منحرفه بکشیم ابتدا از
گوشه بالا و یمین
و انتها بگوشه زیر
ویسار و هر خطی ازین خطوط منحرفه که در خانه واقع
شود چون متصل شود بخط دیگر که در خانه دیگر باشد
از یک خانه که در جنب او بود واقع گردد ممتد
از طرف مربع با طرف دیگرش بر سبیل تحریف آنرا
یک خط منحرف گوییم و اول آن منحرفات آن باشد
که در خانه زیرین مربع باشد از جهت یمین و آخر
منحرفات آن باشد که در خانه بالین مربع باشد
از طرف یسار و چون اول و آخر منحرفات معلوم شد
دوم و سیوم را بنظر با اول توان دانست
و هر نیمه خانه با خانهای که در جنب یمین هر
منحرفی افتد آن را زیر منحرف گوییم و آنچه در یسار
آن را بالا منحرف گوییم و این صورت
برین موجب باشد

بعد ازان در ثبت
ارقام شروع کنیم
بارقام هندی
ابتدا بارقام فوقانی
از جانب یمین خارج

زیر بالا — زیر بالا

اول مرتبه — دوم مرتبه — سوم مرتبه — چهارم مرتبه — پنجم

وبالای مربع آغاز کنیم
رقم آحاد مقدم داریم و در عقب آن رقم میات
هر یکی محادی خانه چنانک ترتیب مراتب
در ارقام هندی اعلام رفت بعد ازان در اثبات
ارقام جنبی از جانب یسار خارج مربع شروع
کنیم رقم آحاد در زیر رقم عشرات بالای آن
و رقم میات بالای آن هر یکی محادی خانه چنانک
ترتیب مراتب دانستی رقم هر مرتبه که باشد
خواه عددی وخواه صفری آنرا رقم آن مرتبه
خوانیم چون این مقدمه معلوم شد و از خطوط
منحرفه و اثبات ارقام فارغ شدی هر مرتبه
از مراتب فوقی چون عددی باشد نه صفری
در هر مرتبه از مراتب جنبی چون عددی باشد
نه صفری ضرب باید کردن وچنان فرض باید

کردن که ارقام فوقی وجنبی هر یکی از ارقام احاد ست
آنچه حاصل آید بقاعدهٔ مثنوی درخانهٔ که مشترک است
میان آن رقم فوقی وجنبی ثبت کند اگر حاصل
تنها آحاد باشد درزیر محرف آن خانه ثبت
کند واگر عشرات تنها باشد بالای محرف آن
خانه ثبت کند واگر آحاد وعشرات باشد
آحاد را درزیر محرف وعشرات را بالای محرف
آن خانه ثبت کند برین صورت که می آید
درین مربع مذکور خانهٔ مشترک آنست که محاذی
هر دو رقم فوقی وجنبی افتاده است که یکی
دران دیگر ضرب کرده باشی وصورت آن
درین شکل نموده می آید

۵	۴	۳	۰	۰	
۱	۸	۶			۲
۲ ۵					۰
۲ ۵	۲	۱ ۵			۵
۲ ۵	۲	۱ ۵			۵
۱ ۵	۱ ۲	۹			۳

بعدازان درزیر
محرف اول نظر کنیم
اگر خالی باشد رقم
صفری درموضع جواب
ثبت کنیم بعدازان
درمیان محرف اوّل
ومحرف ثانی نظر کنیم اگر خالی باشد همچنان رقم

صفری دیگر بعدازرقم ثابت درموضع جواب
ثبت کنیم واگر رقم عددی باشد آنرا جمع کنیم آنچه
حاصل آید یا آحاد مجرد باشد یا عشرات مجرد یا
مرکب از هردو وبرهر تقدیر آحاد آنرا درموضع
جواب بعدازرقم ثابت بنویسیم وعشرات
آنرا بعوض هر یک عشره یک رقم آحاد بگیریم
واگر بیست باشد رقم دو بگیریم بعدازان نظر کنیم
میان محرف دوم وسیوم اگر خالی باشد آن رقم
عدد عشرات را که نگه داشته ایم درمیان محرف
دوم وسیوم بنهیم وآنرا رقم حادث گوییم علامتش
باشد برسران یا درزیران وآن رقم حادث را
با ارقام اصلی که میان محرف دوم وسیوم باشد
جمع کنیم آنچه حاصل آید حکمش همانست که دربحث
ارقام میان محرف اوّل ودوم ذکر رفت وآن
عمل منسق ومرتب می رود تا چندانکه ببالای محرف
آخر رسیم اگر بالای محرف آخر رقم عددی باشد اگر اصلی
مجرد باشد یا حادث مجرد بعینه بعدازارقام مثبتهٔ
درموضع جواب ثبت کنیم عمل تمام باشد واگر
مرکب باشد از اصلی وحادث آنرا جمع کنیم

اگر آحاد مجرد باشد بعینه آن رقم مجموع را بعد از ارقام
مثبته ثبت کنیم و رقم عدد عشرات را بعد از آن
رقم را یک مرتبه بالاتر نقل کنیم و صفری بجای آن
نهیم و اگر آحاد عشرات باشد رقم آحاد را بعد
از آن ارقام مثبته ثبت کنیم و عدد ارقام عشرات را
بعد از آن رقم ثبت کنیم هم عمل تمام باشد و ایراد
این عمل درین صورت برین موجب است

٢	١	٨	٩		
٥					
٥	٢ ٥	٢	١ ٥		
٥	٢ ٥	٢	١ ٥		
٣	١ ٥	١ ٢	٩		

و تقریر و تطبیق آن درین صورت آنست که درین
شکل نظر کردیم زیر محرف اول خالی بود رقم
صفری در موضع جواب ثبت کردیم بعد از آن
میان محرف اول و دوم نظر کردیم خالی بود صفری
دیگر بعد از صفر اول ثبت کردیم بعد از آن میان
محرف دوم و سیوم تأمل کردیم رقم ٩ یافتیم
چون آحاد مجرد بود بعینه آنرا بعد از رقم ثابت در

موضع جواب ثبت کردیم بعد از آن میان محرف
سیم و چهارم نظر کردیم ارقام آنرا جمع کردیم
مجموع آن ٧ آمد رقم ٧ را بعد از رقم ٩ در
موضع جواب ثبت کردیم بعد از آن نظر کردیم
میان چهارم و پنجم ارقام آنرا جمع کردیم ١٢
آمد رقم ٢ را موضع جواب بعد از رقم ٧ ثبت
کردیم و رقم عدد عشره را که آن ١٠ است
نقل کردیم در میان محرف پنجم و ششم و با ارقام
آن جمع کردیم عشره آمد رقم صفری در موضع
جواب بعد از رقم ٢ نهاده شد و رقم عدد عشره
که اینجا ده است نقل کردیم در میان محرف
ششم و هفتم با ارقام آن جمع کردیم ١٦ آمد
٦ را در موضع جواب بعد از رقم صفر نهادیم
و رقم عدد عشره را که اینجا رقم ١ با اولست
و علامت واحدست در موضع جواب بعد
از رقم ٦ نهاده شد و رقم عدد عشره را که ١
دوم است نقل کردیم میان محرف هشتم و نهم
و چون آنجا رقم دیگر نبود آن رقم منقول را بعینه
در موضع جواب بعد از رقم ١ اول ثبت کردیم

بعد ازان بالای حرف آخر نظر کردیم رقم ۱ را
یافتیم وآنرا بعد از رقم متوالی ۱ در موضع جواب
ثبت کردیم جواب ۱۱۱۹۵۲۲۹۰۰ آمد

قاعدهٔ دوم در ضرب کسور در کسور یا در صحاح

وضابطهٔ ضرب کسور آنست که کسر را از کسر
بگیرند و در صورت اول وکسر را از صحاح
بگیرند در صورت ثانی مثلا اگر خواهیم کسر
ثلث را در ربع ضرب کنیم حاصل ضرب
ثلث ربع باشد باضافت وآن نیم دانگ
باشد بحسب عرف واگر ربع ثلث همچنان باضافت
وان نیز نیم دانگ باشد بحسب عرف واگر
چنانک در یک طرف کسر مشکل افتد چنانک
دو جو ونیم را در پنج ضرب کنیم پنج بار دو جو ونیم
بگیریم تا دوازده جو ونیم شود وان سه طسوج باشد
ونیم جو نه آنک دو جو ونیم پنج بگیریم که فهم آن دشوار
باشد وکسر عبارتست از مقداری که کمتر از
واحد باشد وآن بحسب استعمال اهل حساب
دیوان از جوی باشد تا پنج دانگ و سه طسوج و سه جو

بحث دوم در قسمت اعداد بر اعداد

ومعنی قسمت آنست که عددی که آنرا مقسوم
وفوق گویند تفریق کنند بعدت عددی دیگر که
آنرا مقسوم علیه وتحت خوانند واین دو صنف
باشد **صنف اول آنکه مقسوم زیادت از مقسوم
علیه باشد** علمای حساب در بیان استخراج آن
قواعدی هوایی ولوحی در کتب نوشته اند که استحضار
وملکهٔ آن را ممارست بسیار می باید وچون هوایی است
خطا وسهو بیشتر واقع شود اما بعضی از افاضل
خطوط واعمالی اساس نهاده اند وبیشتر مبهم
ومجمل یاد کرده . اما خطا وسهو دران کمتر واقع
شود از جهت آنکه تمامت ارقام در عمل از اول
تا آخر که بدان حاجت افتد بالفعل مثبت می باشد
ومحتاج نمی شود محاسب را بقلع رقمی واثبات
رقمی دیگر بموضع آن تا سهو وخطا کند بدان سبب
درین خطوط سهو کمتر واقع شود بندهٔ دولتخواه
مولف قانون السعادت در توضیح قواعد
این شکل وتفصیل آن کوشید چنانک ابهام
واشتباه آن مرتفع گشت وضبط آن سهل
شد اعمال آن اینست خطوط طولانی بکشند چنانک

چنانکه عدد خطوط یک خط از مراتب مقسوم
زیادت باشد بعد ازان خطی مستقیم بر سر آن
خطوط بکشند چنانکه سرهای تمامت خطوط را
شامل شود و این خط را خط شامل نام نهیم و آخر
این خطوط را مفتوح بگذارند و ارقام مقسوم را
فوقانی نام می نهیم و ارقام مقسوم علیه را تحتانی
و موضع ثبت ارقام فوقانی زیر خط شامل باشد
درمیان خطوط و موضع ثبت ارقام تحتانی
درمیان خطوط در جانب مفتوح که اسفل است
وچون در اعمال عبارت کنیم از مضروب فیه
باین خطوط آن صفت ارقام تحتانی باشد
وچون عبارت کنیم از منقوص منه و باقی و تعیین
منقوص منه و محاذی و یسار محاذی آن صفت
ارقام فوقانی باشد و مراد از محاذی رقمی باشد از
ارقام فوقانی که محاذی رقم مضروب فیه تحتانی
باشد و کیفیت وضع ارقام آن چنان باشد
که ارقام مراتب فوقانی را خواه عددی باشد
وخواه صفری زیر خط شامل ثبت کنیم در
میان خطوط طولانی چنانکه هر رقمی میان

دو خط باشد ابتدا بارقام مرتبهٔ آحاد خواه عددی
باشد خواه صفری بعد ازان بارقام مرتبهٔ عشرات
خواه عددی باشد خواه صفری بعد ازان بارقام
مرتبهٔ میات و الوف چنانکه ترتیب مراتب است
بعد ازان آخر مرتبهٔ تحتانی را مقابلهٔ آخر مرتبهٔ
فوقانی فرض کنیم و همیشه مرتبه را از مراتب فوقانی
که مقابل اول مرتبهٔ تحتانی باشد مرتبهٔ آحاد فرض
کنیم و آنچه مقابل عشرات تحتانی باشد عشرات
فرض کنیم و مقابل میات را میات و علی هذا و نظر
کنیم که بر تقدیر این چنین فرضی مجموع مراتب تحتانی را
از مجموع مراتب فوقانی که مقابل یکدیگر باشند
نقصان ممکن هست یا نه اگر نقصان ممکن باشد
مراتب تحتانی را ثبت کنیم در اسفل این خطوط
چنانکه آخر مرتبهٔ تحتانی مقابل آخر مرتبهٔ فوقانی
باشد و اگر درین صورت تحتانی یک مرتبه
باشد آن رقم را مقابل آخر مرتبهٔ فوقانی ثبت باید
کردن و اگر نقصان ممکن نیست مراتب تحتانی را
همچنان در اسفل خطوط ثبت کنیم چنانکه آخر مرتبهٔ
تحتانی یک مرتبه سابق و متقدم باشد بر آخر مرتبهٔ

فوقانی واگر درین صورت نیز تحتانی یک مرتبه
باشد آن رقم را بیک مرتبه سابق مقدم دارند
بر آخر مرتبه فوقانی واین چهار قسم را چهار صورت
نهاده می شود

صورت آنکه نقصان ممکن باشد دو شکل

۹	۹	۵		۹	۹	۵
۹				۹	۸	

صورت آنچه نقصان ممکن نباشد هم دو شکل

۷	۵	۳	۵	۸	۷	۵	۵
	۸				۹	۶	

جون وضع خطوط وارقام وبیان اصطلاحات
مقرر شد ابتدار عمل آن باشد که اکثر عددی از
آحاد بطلبیم که جون آن عدد را در هر یکی از ارقام

تحتانی ضرب کنیم باعتبار آنکه هردو رقم فوقانی
وتحتانی آحاد مفروض باشد مقداری حاصل آید که
آنرا توان نقصان کردن از رقم محادی یا از رقم
یسار محادی یا از هردو رقم یسار خواه از مرتبهٔ
عشرات محادی باشد وخواه از مرتبهٔ مآت
وغیر آن وجون آن عدد یافت شد رقم آن
عدد را بشکل هندی بالای خط شامل که موضع جواب
آن باشد مقابل اوّل مرتبهٔ تحتانی ثبت کنیم خواه
مرتبهٔ تحتانی یک مرتبه باشد خواه دو مرتبه یا بیشتر
ودر رقم دوم مرتبهٔ اوّل خواه عددی باشد وخواه
صفر وآن رقم را خارج اوّل نام نهیم بعد از آن آن
رقم خارج اوّل را ضرب کنیم در هر رقمی از ارقام عدد
تحتانی وابتدار ضرب از رقم آخر مرتبهٔ تحتانی باید
کردن وآنچه از ضرب حاصل آید آنرا نقصان کنیم
از رقم محادی یا از رقم یسار محادی یا از هردو رقم
وخط مستقیم زیر رقم منقوص منه بکشیم وآن
خط را خط تمیز نام نهیم دال بر آنکه ما فوق آن خط
باطل شد ودر عمل آمد پس اگر از رقم منقوص منه چیزی
باقی نماند خواه منقوص منه از یک مرتبه باشد خواه

خواه از دو مرتبه دران ارقام منقوص منه عمل تمام باشد
واگر چیزی باقی ماند خالی نباشد از انچه باقی از مرتبه
منقوص منه باشد یا از مرتبه یمین منقوص منه یا از هر دو
واعتبار مرتبه یمین منقوص منه تا مرتبه محادی تواند
بود وازان نگذرد پس اگر باقی از مرتبه منقوص منه
باشد بحسب رقم باقی را زیر خط ممیز آن مرتبه ثبت
کنیم واگر از مرتبه یمین منقوص منه باشد خواه از یک
مرتبه باشد وخواه از دو مرتبه یا بیشتر نقل کنیم هر مرتبه
ازان باقی بمرتبه که از جنس آن مرتبه باشد بنسبت
محادی چنانک مثلا اگر باقی از مرتبه الوف ومیات
وعشرات وآحاد محادی باشد آنچه از مرتبه الوف
ومحادی باشد در مرتبه الوف محادی ثبت کنیم
وانچه از مرتبه میات محادی باشد در مرتبه میات
محادی وانچه از مرتبه عشرات محادی باشد در
مرتبه عشرات محادی وانچه از مرتبه احاد محادی
باشد در مرتبه آحاد محادی ثبت کنیم بعد ازان
بر هر تقدیر از تقادیر بموضع منقول الیه از فوقانی
نظر کنیم اگر آنجا رقم صفر باشد خط ممیز زیر وی
بکشیم ورقم باقی منقول را زیر خط ممیز ثبت

کنیم واگر آنجا رقم عددی باشد رقم باقی را آنجا
ثبت کنیم وآنرا رقم حادث نام نهیم وعلامت
امتیاز آن از رقم اصلی ثبت باشد که آن رقم
در زیر رقم اصلی ثبت باشد وخط ممیز زیر هر دو
بکشیم وحاصل هر دو را زیر آن خط ممیز ثبت
کنیم وچون از ضرب رقم خارج اول در آخر مرتبه
تحتانی فارغ شدیم خط مستقیم بر مضروب فیه
بکشیم دال بر انک عمل رقم خارج اول در وی تمام
باشد وهمچنین آن رقم خارج اول را در هر یکی از
ارقام تحتانی که مانده باشد ضرب کنیم ونقصان
ونقل چنانک ذکر رفت بعینه باز آید بعد ازان
بنگریم که رقم خارج اول مقابل اول مرتبه فوقانی
هست یا نه اگر مقابل است باز بینیم که از مراتب
فوقانی رقم عددی باقی هست یا نه اگر نیست
عمل بکلی تمام است واگر چیزی باقی مانده
باشد لاشک آن باقی کمتر از مراتب تحتانی
باشد رقم خارج اول صحاح خارج قسمت باشد
وما بقی کسر خارج وطریق آن گفته است چنانکه
در صنف دوم بحث آن بیاید واگر رقم خارج

اول مقابل اوّل مرتبهٔ فوقانی نیست باز بنگریم که از ارقام
عددی مراتب فوقانی چیزی باقی هست یا نه اگر
چیزی باقی نیست در یمین رقم خارج اوّل مقابل
هر مرتبه از مراتب فوقانی صفری بنهیم و عمل تمام شد تا
خارج قسمت رقم خارج باشد و اگر چیزی از ارقام
عددی باقی باشد نظر کنیم که ارقام تحتانی از باقی
بیشتر است یا نه اگر بیشتر باشد در یمین رقم خارج
اوّل مقابل هر مرتبه از مراتب فوقانی که بر یمین رقم
خارج اوّل باشد صفری بنهیم و رقم خارج اول صحاح
خارج باشد و ما بقی کسر خارج که طریق ان تکسیر است
و اگر ارقام تحتانی کمتر باشد نقل کنیم مراتب تحتانی
را با یمین خطوط همچنان در زیر خطوط و ان دوا عتبار
که آخر مرتبهٔ تحتانی سابق و مقدم باشد بر آخر مرتبه
فوقانی یا مقابل و اعمال مذکور اینجا بعینه باز آید تا
چندانکه از ارقام فوقانی هیچ رقمی باقی نماند
و چنانکه عمل تمام باشد و خارج قسمت ارقام خارج
بود باعتبار مراتب و اگر باقی ماند کمتر از تحتانی
باشد و چنین ارقام خارج صحاح ارقام خارج
قسمت باشد و آن باقی کسر خارج و طریق تسمیهٔ

ان تکسیر است که در صنف دوم بیاید و چون
ارقام خارج متعدد شود خالی نباشد از انچه میان
ارقام خارج مقابل مراتب فوقانی مرتبهٔ یا بیشتر
خالی باشد یا نه اگر خالی نباشد صحاح خارج قسمت
ارقام خارج باشد باعتبار مراتب و اگر مرتبهٔ یا بیشتر
خالی باشد مقابل مرتبه از فوقانی صفری میان ارقام
خارج بنهیم صحاح خارج قسمت ارقام عددی
خارج باشد باعتبار مراتب و بباید دانستن که
آنچه گفته ایم که می باید که انچه حاصل شود از ضرب
رقم خارج در هر مرتبه از مراتب تحتانی از محادی یا
از یسار محادی یا از هر دو نقصان توان کردن
هیچ فرقی نیست که آن محادی و یسارش اولا
در خطوط مثبت بوده باشد یا بعد از نقصان و نقل
مثبت شده چنانک در عمل ضرب دوم بار
مثلا می خواهیم این ۹۹۸۰۰۱ را بر این عدد
۹۹۹ قسمت کنیم بعد از وضع خطوط
طولانی و خط شامل آخر مرتبهٔ تحتانی را
بیک مرتبه مقدم بر آخر مرتبهٔ فوقانی بنهیم
برین موجب

۹	۹	۸	۵	۵	۱
	۹	۹	۹		

پس عددی طلب کردیم که چون آن عدد را ضرب کنیم در رقمی از ارقام تحتانی حاصل را از محاذی یا از یسارش یا از سر دو نقصان توان کردن عدد ۹ را یافتیم آن را بالای خط شامل مقابل اوّل تحتانی نهاده شد ان صورت برین موجب آمد

			۹		
۹	۹	۸	۵	۵	۱
	۹	۹	۹		

بعد از آن ضرب کردیم رقم نه را که خارج اوست در ۹ که اخر مرتبهٔ تحتانی است ۸۱ حاصل آمد رقم ۱ از رقم محاذی نقصان کردیم ۸ باقی ماند خط ممیز زیر عدد منقوص منه کشیدیم و آن باقی را زیر وی نهادیم صورت هشت که اینجا هشتاد است از رقم یسار محاذی نقصان کردیم ماند ۱ خط ممیز زیر منقوص منه کشیدیم و رقم ۱ باقی را زیر وی ثبت کردیم و خط مستقیم بر سر مضروب فیه

کشیدیم تا معلوم شود که عمل در وی تمام است صورتش چنین است

			۹		
۹	۹	۸	۵	۵	۱
۱	۸				
	۹	۹	۹		

بعد از آن باز رقم خارج اوّل را در رقم ۹ که در دوم مرتبهٔ تحتانی است ضرب کنیم ۸۱ حاصل آمد رقم ۱ از رقم محاذی نقصان کنیم باقی را که ۷ است در زیر خط ممیز که در تحت عدد منقوص منه باشد ثبت گردانیم و رقم ۸ را که اینجا هشتاد است بحسب مرتبه از رقم ۸ که بمرتبهٔ عشرات القا کنیم هیچ باقی نماند خط ممیز زیر وی کشیم و خطی دیگر بر سر مضروب فیه دوم کشیم صورتش برین موجب شود ● بعد از آن

			۹		
۹	۹	۸	۵	۵	۱
۱	۸	۷			
	۹	۹	۹		

رقم خارج اول را در رقم ۹ که اول مرتبهٔ تحتانی است ضرب کردیم حاصل آمد ۸۱ که رقم هشتاد یک است در مرتبهٔ محاذی هیچ رقم عدد نیافتیم

در مرتبهٔ بسیار که مرتبهٔ عشرات محاذی است رقم
٧ یافتیم حاصل را از وی نقصان ممکن نبود و در
مرتبهٔ میات محاذی نیز رقمی نبود در مرتبهٔ الوف
محاذی رقم واحد بود که بنسبت با مرتبهٔ محاذی
یک هزار باشد حاصل را ازان نقصان کردیم بماند
٩١٩ که نهصد و نوزده باشد رقم ٩ اخر را که در
مرتبه میات محاذی است نقل کردیم بمرتبهٔ عین
منقوص منه که آن مرتبهٔ میات محاذی است زیر خط
ممیزی که زیر رقم آن مرتبه کشیده بود و رقم ١ که
در مرتبهٔ عشرات باقی است نقل کردیم بمرتبهٔ عشرات
محاذ آنجا رقم ٧ بود با وی جمع کردیم علامت
حادث بر سر رقم ١ نهادیم حاصل شد ٨ خط ممیز زیر
هر دو رقم اصلی و باقی کشیدیم و حاصل را زیر وی نهادیم
و رقم ٩ اول را که در مرتبه احاد باقی است
نقل کردیم بمرتبه محاذی انجا صفر بود خط
ممیز زیر وی کشیدیم و همان رقم منقول
که است زیر ان خط ممیز
ثبت کردیم صورتش
چنین شد

المقسوم علیه ٩٩٨

تقسیم ٤ المقسوم ١٠٥٩٨٤

٩

٩	٩	٨	٠	٥	١
١	٨	١ ٧			
	٩	٨			
	٩	٩	٩		

و این آن صورتست که اوّل مرتبهٔ تحتانی بالای وی که اول
مرتبهٔ فوقانی نیست و از فوقانی مقداری که باقی است نقصان
مراتب تحتانی ازان مقدار ممکن است پس نقل کنیم مراتب
تحتانی را با بیمین خطوط چنانک آخرش بیک مرتبه بر اخر باقی
فوقانی سابق باشد و باز عدد اکثر از آحاد بطلبیدیم بحیثیت
مذکور رقم ٩ را بر یمین رقم خارج اول متقابل اوّل
مرتبهٔ تحتانی ثبت کرده شد و آن رقم را رقم خارج ثانی
نام نهاده اند
بعد ازان ضرب
کنیم رقم خارج ثانی را
در ٩ که آخر مرتبه
تحتانی است
٨١ حاصل
آمد رقم ٨ را که اینجا

٩

٩	٩	٨	٥	٠	١
١	٨	١ ٧			
	٩	٨			
		٩	٩	٩	
	٩	٩	٩		

که اینجا هشتاد است از رقم نه که در مرتبهٔ عشرات محاذی است نقصان کردیم باقی ماند ١ که اینجا بحسب مراتب ده است خط ممیز زیر منقوص منه کشیدیم و رقم را که ده است زیر وی ثبت کردیم

			٩	٩	
٩	٩	٨	٠	٥	١
١	٨	٧ / ١	٩		
	٩	٨			
		٩	٩	٩	
	٩	٩	٩		

و رقم ١ را از رقم ٨ که محاذیست باقی ماند خط ممیز کشیدیم زیر منقوص منه و باقی را زیر وی ثبت کردیم و خطی مستقیم بر مضروب فیه کشیدیم صورتش برین موجب که قبل ازین نوشته ایم درین صفحه باز رقم خارج ثانی را درین رقم ٩ که در مرتبهٔ عشرات تحتانی است ضرب کردیم حاصل شد هشتاد و یک از رقم ٩ که محاذیست القا کردیم باقی ماند ٢ خط ممیز زیر رقم ٩ کشیدیم و ٨ را از وی ثبت کردیم و در مرتبهٔ میات محاذی رقم ١ بود که اینجا بحسب مراتب صد باشد رقم ٨ را که اینجا هشتاد است از آن القا کردیم باقی ماند بیست صورت او را که ٢ است نقل کردیم بر مرتبهٔ عشرات محاذی

و در آن مرتبه ٧ بود رقم ٧ را با رقم ٢ که باقی است جمع کردیم ٩ شد خط ممیز زیر ٧ و ٢ کشیدیم و رقم حاصل را که ٩ است زیر خط ممیز نهادیم و خط مستقیم بر سر مضروب فیه کشیدیم صورتش چنین شد •

			٩	٩	
٩	٩	٨	٠	٥	١
١	٨	٧ / ١			
	٩	٨			
	١	٧ / ٢			
		٩			
		٩	٩	٩	
	٩	٩	٩		

بعد از آن باز رقم خارج ثانی را در رقم ٩ که اوّل مرتبهٔ تحتانی است ضرب کردیم حاصل آمد ٨١ که هشتاد و یک باشد و در مرتبهٔ محاذی صفر بود و در مرتبهٔ عشرات محاذی ٨ که نقصان حاصل از وی ممکن نه از رقم ٩ که در مرتبهٔ میات محاذی بود حاصل را کم کردیم باقی ماند ٨١٩ که اینجا بحسب مراتب هشتصد نوزده است خط ممیز زیر رقم کشیدیم که اینجا بنسبت محاذی نهصد است رقم ٨ در زیر وی ثبت کردیم از جهت آنکه ٨ اینجا رقم مآت است و رقم ١ اینجا در مرتبهٔ عشرات است بمرتبهٔ عشرات محاذی نقل کردیم و در آنجا رقم ٨ بود ٨ را با

جمع کردیم ٩ آمد خط ممیز زیر ٩ کشیدیم و رقم ١ را
زیر آن خط ثبت کردیم ٩ اوّل باقی که اینجا نه است
نقل کردیم بمرتبهٔ محاذی و دران مرتبه صفر بود خط
ممیز زیر صفر کشیدیم و رقم ٩ زیر خط ممیز ثبت
کردیم و خط مستقیم بر سر مضروب فیه کشیدیم صورتش
چنین آمد •

			٩	٩	
٩	٩	٨	٠	٠	١
١	٨	٢ ١	٦	٩	
	٩	٨	٩		
	١	٢ ٢			
		٩			
		٨			
		٩	٩	٩	
	٩	٩	٩		

ودرین صورت
منقوص منه از مرتبهٔ
مئات محاذی بود
و باقی از مرتبهٔ مآت
و عشرات و آحاد

بعد ازان با باقی فوقانی نظر کردیم آن نه بود نقل
کردیم مراتب تحتانی باز بایمین خطوط و چون آخر
مرتبهٔ تحتانی را محاذی آخر مرتبه باقی فوقانی فرض کنیم
نقصان مراتب تحتانی از مراتبی که مقابل باشند از
باقی فوقانی ممکن نیست مراتب تحتانی را نقل کردیم
بایمین خطوط چنانک آخر آن سابق و مقدم باشد
بیک مرتبه بر آخر فوقانی و باز اکثر عدد را طلب کردیم
بحیثیت مذکور یافتیم عدد ٩ رقم آن را بر یمین رقم

خارج ثانی مقابل اول مرتبه فوقانی ثبت کردیم و آنرا
رقم خارج ثالث نام نهادیم صورتش چنین شد •

			٩	٩	٩
٩	٩	٩	٠	٠	١
١	٨	٢ ١	٩	٩	
	٩	٨	٦		
	١	٢ ٢	٩		
		٩			
		٨	٩	٩	٩
		٩	٩	٩	
	٩	٩	٩		

بعد ازان باز ضرب
کردیم رقم خارج ثالث را
در رقم آخر مرتبهٔ تحتانی
حاصل آید ٨١ آنرا
٩ محاذی القا کنیم ٩
ماند خط ممیز زیر

رقم نه بکشیم ٨ را زیر وی ثبت کنیم و رقم ٨ را که اینجا
هشتاد است از رقم ٨ که در مرتبهٔ عشرات محاذی است
نقصان کنیم چیزی نماند خط ممیز زیر وی بکشیم و خط مستقیم
بر سر مضروب فیه کشیم صورتش چنین شود •

			٩	٩	٩
٩	٩	٨	٠	٠	١
١	٨	٢ ١	٩	٩	
	٩	٨	٦		
	١	٢ ٢	٩		
		٩	٨		
		٨			
			٩	٩	٩
		٩	٩	٩	
	٩	٩	٩		

بعد ازان باز ضرب
کنیم و رقم خارج
ثالث را در رقم
٩ که در مرتبهٔ
دوم تحتانی است
که آن مرتبهٔ عشرات
باشد ٨١ حاصل.

آید رقم آ را از محادی که ۹ است القا کردیم باقی
ماند ۸ خط ممیز زیر ۹ کشیدیم و ۸ را از بروی
ثبت کردیم و رقم ۸ را که اینجا هشتاد است
از رقم ۸ که در مرتبهٔ عشرات محادی است القا
کردیم چیزی باقی نیامد خط ممیز زیر وی کشیدیم
صورتش چنین شد

			۹	۹	۹
۹	۹	۸	۵	۰	۱
۱	۸	۷/۱	۹	۹	
	۹	۷	۸/۱	۸	
	۱	۷/۲	۹		
		۹	۸		
		۸			
			۹	۹	۹
		۹	۹	۹	
	۹	۹	۹		

بعد از ان باز رقم
خارج ثالث را
در رقم ۹ که اول
مرتبهٔ تحتانی است
ضرب کنیم ۸۱
حاصل آید انرا از
محادی القا کنیم هیچ نماند خط ممیز زیر وی بکشیم
و رقم ۸ را که اینجا هشتاد ست از رقم ۸ که در
مرتبهٔ عشرات محادی است القا کنیم هم هیچ نماند
و خط ممیز زیر وی بکشیم عمل تمام باشد و از مقسوم که
فوقانی است درین شکل هیچ پس جواب ارقام
ثلثهٔ خارجه باشد باعتبار مراتب و آن ۹۹۹
باشد و صورت او برین موجب آید

			۹	۹	۹
۹	۹	۸	۵	۰	۱
۱	۸	۷/۱	۹	۹	
	۹	۸	۸/۱	۸	
	۱	۷/۲	۹		
		۹	۸		
		۸			
			۹	۹	۹
		۹	۹	۹	
	۹	۹	۹		

و چون عمل این مقسوم
و مقسوم علیه
بحسب قواعد و هم
بحسب نقش و صورت
و شکل نموده شد
دو صورت دیگر
می نماییم هر که برین
قواعد و صورت مطلع گردد و ملکه کند تمامت انواع
قسمت صنف اول قادر گردد ان شاء الله تعالی

صورت اول — صورت دوم

صورت دوم:

			۱	۵	۵	۲
۱	۰	۰	۰	۹	۹	۸
	۱	۱	۱	۱	۱	
				۹	۹	۹
	۹	۹	۹			

صورت اول:

	۱	۵	۰
۹	۹	۵	۵
۹	۹		

صنف دوم انچه مقسوم از مقسوم علیه کمتر
باشد طریق آن تکسیر ست وآن عبارتست از انچه
عدد را کسور کنند وآن چنان باشد که صحاح را ضرب
کنند در عددی کسری که اگر آن کسر مکرر شود
بعدت آن عدد واحدی صحیح حاصل آید پس اگر
خواهند که عدد را دانگها سازند ان عدد را در
شش ضرب کنند آنچه حاصل آید عدد دانگهای
آن عدد باشد از جهت آنکه شش عددیست
که هر وقت دانگ بعدد آن مکرر شود واحدی
صحیح حاصل آید واگر خواهند که طسوجها کنند ان
عدد را در بیست وچهار ضرب کنند طسوجهای
آن عدد باشد واگر خواهند که شعیرها کنند آن
عدد را در نود وشش ضرب کنند انچه حاصل
آید عدد جوهای آن عدد باشد وچون عدد دانگها
باشد یا طسوجها یا جوها معلوم شود آنرا بطریقی
که در صنف اول ذکر رفت قسمت کنند بر مقسوم
علیه انچ خارج قسمت باشد واحدی باشد
از جنس آن کسر خواه دانگ باشد خواه غیر آن
مثلا چون خواهیم که کم بر نمو بر چهار قسمت کنیم

۴ را دانگها سازیم ۴ را در ۶ ضرب کنیم
۲۴ شود پس این دانگها را بطریق صنف اول
بر مقسوم علیه قسمت کنیم هر یکی را دانگی رسد
چون عمل قسمت از هر دو صنف معلوم شد
باید که محاسب واقف باشد بر آنک اگر همهٔ
مقسوم را بر همهٔ مقسوم علیه قسمت کنند یا
ربع مقسوم را بر ربع مقسوم علیه یا هر کسر
که باشد از ان مقسوم بر همان کسر مقسوم علیه
قسمت کنند خارج قسمت همان باشد که از
قسمت اصل مقسوم بر اصل مقسوم علیه
خارج باشد وهمچنان اگر ضعف مقسوم را
یا دو ضعف آن را بر ضعف مقسوم علیه
یا بر دو ضعف آن قسمت کنند خارج قسمت
متحد باشد مثلا اگر ۳۰۰ را بر ۲۰ قسمت
کنند خارج قسمت ۱۵ باشد واگر نصف
مقسوم را که ۱۵۰ است بر بیست که نصف
مقسوم علیه است قسمت کنند خارج قسمت
هم ۱۵ باشد واگر ضعف مقسوم را که ۸۰۰
است بر ضعف مقسوم علیه ۱۸۰ است

قسمت کنیم خارج همان ۲۵ باشد بس باید که
محاسب هر جا که اعداد طرفین بیشتر باشد
یا اندکتر این طریقها بر خاطر بگذراند و آن
جانک اورا سهل تر دست دهد و دشوار نباشد
قسمت کند بحث سیوم در جمع و تفریق و درینجا
دو نظر است نظر اوّل در جمع که آن تعلق
بالحاق و اضافت و جملتان دارد و آن عبارتست
ازانک عددی را بر عددی دیگر زیادت کنند
و عمل آن چنان باشد که مربعی بکشند بران مثال
که در عمل ضرب اشارت رفت امّا این
مربع مستطیل باشد و این مربع را مقسوم باید
کردن بخانها در طول بحسب و عدد خانها بعدد
مراتب مزید علیه باید نهاد و خطوط محرفه
بکشند و بعد ازان ارقام مزید علیه خواه همه
عدد باشد خواه بعضی صفری بالای آن مربع بنهند
هر مرتبه را موازی خانه و آن ارقام مزید را
زیر این مربع ثبت کرد هر مرتبه خواه عددی
و خواه صفری بازای خانها نهاد چنانک همیشه
اوّل مرتبهٔ مزید محاذی اول مرتبهٔ مزید علیه باشد

بعد ازان جمع کند اوّل مرتبه با اوّل مرتبهٔ مزید علیه
و حاصل را ثبت کند در خانه که محاذی آن هردو
مرتبه باشد از مزید علیه و مزید آحاد حاصل را
زیر خط محرف و عشرات آنرا بالای خط محرف
بهمان قاعده که در ضرب اشارت رفت بهمین ترتیب
همه مراتب مزید را با مراتبی که محاذی یکدیگر باشند
از مراتب مزید علیه جمع کنیم و اگر در مرتبه از مراتب
مزید یا مزید علیه صفر باشد اگر محاذی آن هم صفر
باشد آن خانه را محاذی هردو صفر باشد صفری
آنجا بنهیم و اگر محاذی آن رقم عددی باشد آن
رقم را بعینه در خانه که محاذی آن هردو مرتبه باشد
ثبت کنیم زیر خط محرف پس اگر مراتب مزید
علیه زاید باشد بر مراتب مزید نقل کنیم هر مرتبه را
ازان مراتب زاید در خانه که محاذی آن مرتبهٔ
زاید باشد و ثبت کنیم زیر خط محرف و بعد از
تمامی عمل زیر مراتب مزید خطی مستقیم بکشیم خارج
مربع که زیر آن خط موضع جواب باشد پس
ابتدا کنیم از زیر محرف اوّل و نقل کنیم آن رقم
خواه عدد باشد و خواه صفر بموضع جواب

و همچنین جمع هر یکی را از ارقامی که میان هر یکی
از دو محرف از خطوط محرفه مثبت باشد برین
معنی که هر رقمی ازان ارقام آحاد فرض کرده باشیم
آنچه حاصل آید از جمع ارقام نقل کنیم در موضع جواب
بترتیب مراتب عمل تمام شود مثلا خواستیم
که این عدد را که ٦٧٤٠٥٠٤ است با این
عدد که ٨٠٧٢٥ است جمع کنیم بعد از ثبت
مربع مستطیل و خطوط محرفه و ثبت مزید علیه و مزید
صورتش چنین شود

٦	٧	٤	٠	٥	٠	٤
٦	٧	١ / ٢		١ / ٢	٢	٩
		٨	٠	٧	٢	٥

پس جمع کنیم ٥ را که در اول مرتبه مزید است با
٤ که در اول مرتبه مزید علیه است ٩ حاصل آید
آنرا زیر محرف اول ثبت کنیم و چون در مرتبه
دوم صفر بود از مزید علیه رقم محاذی او که
٢ است بعینه زیر محرف ثانی نهادیم بعد ازان
٧ را از مرتبه سیوم مزید با رقم محاذی وی از مرتبهٔ

مزید علیه که پنج است جمع کردیم ١٢ آمد دو را زیر
محرف ثالث نهادیم و ١٠ را که حکم آحاد است
بالای محرف ثالث و چون در مرتبهٔ چهارم از مراتب
مزید علیه و مزید صفر بود آن خانه که محاذی هر دو بود
خالی گذاریم بعد ازان ٨ را از مرتبه که در مرتبهٔ عشرات
الوف مزید است با ٤ که محاذی او بود از مزید
علیه جمع کردیم ١٢ آمد ٢ را زیر خط محرف محاذی
مزید و مزید علیه ثبت کردیم و ١ را بالای آن محرف
و چون از مراتب مزید علیه دو مرتبه باقی بود و از
مراتب مزید چیزی نمانده هر یکی را ازان دو مرتبهٔ
مزید علیه بهمان رقم در هر دو خانه که محاذی آن
هر دو مرتبه بود زیر خط محرف ثبت کردیم عمل
تمام شد بعد ازان جمع ارقام که میان خطوط محرفه
بود بقاعدهٔ مذکور در موضع جواب ثبت کردیم
صورتش چنین شد

	٦	٧	٤	٠	٥	٠	٤
	٦	٧	١ / ٢		١ / ٢	٢	٩
			٨	٠	٧	٢	٥
	٦	٨	٢	١٢		٢	٩

تنبیه باید که کاتب و محاسب درین شکل نیز
رقم حادث اعتبار کند بوقت جمع چنانک درین
صورت نقل ارقام مرتبهٔ دوم چون از نه
زیاده تراست بمرتبهٔ عشره رسید رقم واحد
درمرتبهٔ سیوم بکشند و علامت رقم حادث
بران بکشند ورقم صفر درمرتبهٔ دوم ثبت کنند
تا حاصل چنین شود

٣	٩	٧
٣	١ / ٩	

نظر دوم

در تفریق وآن تعلق دارد بنقصان دارد

وآن نقصان کردن عددی باشد از عددی
که کمتر از عدد منقوص منه نباشد و عمل در وی آنست
که خطوط طولانی بکشند چنانکه در قسمت بدان
اشارت رفت و عدد خطوط ار عدد مراتب
منقوص منه بیک مرتبه باید که زیادت باشد
وخط مستقیم اینجا نیز بر سر خطوط بکشیم بعد ازان
ثبت کنیم مراتب منقوص منه را در موضع یعنی زیر
خط مستقیم درمیان خطوط طولانی و مراتب
منقوص را در موضع مقسوم علیه یعنی در زیر خطوط
که آن منتوح باشد و باید که اینجا همیشه اوّل مرتبهٔ

منقوص محاذی اوّل مرتبهٔ منقوص منه باشد بعد ازان
نقصان کنیم رقم آخر مرتبهٔ منقوص از رقم مرتبه که
محاذی او باشد از منقوص منه اگر نقصان ممکن
باشد والا از مرتبهٔ که در یسار محاذی باشد خواه
آن از عشرات محاذی باشد خواه از مآت و غیره
بعد از نقصان خط ممیز زیر رقم منقوص منه بکشیم
واگر چیزی ازان رقم محاذی فوقانی باقی باشد
واز همان مرتبه باشد زیر آن خط ممیز ثبت کنیم
واگر آن باقی از مرتبهٔ یمین منقوص منه چنانک در
قسمت حدّ آن ذکر رفت آنست که از مرتبهٔ محاذی
منقوص بگذرد بدان مرتبه نقل کنیم اگر آنجا رقم عددی
باشد هر دو رقم را جمع کنیم و رقم حادث را بالای
مقابل رقم اصلی نهیم خارج خط و زیر خط ممیز حاصل
هر دو را ثبت کنیم واگر صفری باشد خط ممیز زیر
آن صفر بکشیم و رقم باقی را زیر آن خط ممیز ثبت
کردانیم تا چندانک همه ارقام منقوص را که تحتانی است
از ارقام منقوص منه که فوقانی است نقصان کنیم
بعد از تمامی هر رقمی را از ارقام منقوص منه که خط
ممیز بروی نکشیده باشیم ان رقم باقی باشد از تفر

وجواب مجموع ارقام باقی باشد خواه در وی عملی
رفته باشد خواه بعینه باقی باعتبار مراتب و ارقام
باقی را درخارج یسار خطوط نهیم صورتش چنین شود

٦	٤	٧	٨	٥	بعدازان ٥ راکه
					آخر مرتبهٔ منقوص است
	٥	٦	٧	٤	نقصان نمی توان

کرد از مرتبهٔ محادی از منقوص منه از رقم یسار
محادی که در مرتبهٔ عشرات محادی است
وان ٦ بود نقصان کردیم ٥٥ که این رقم
پنجاه و پنج است ماند خط ممیز زیر رقم یسار که ٦
است کشیدیم و ٥ دوم که پنجاه است بالای
وی ثبت کردیم خارج خطوط و ٥ اول که اینجا رقم
پنج است نقل کردیم بمرتبهٔ محادی انجا ٤ بود
زیر وی ثبت کرده خط ممیز زیر هر دو کشیدیم
حاصل هر دو را که ٩ است زیر آن خط ثبت
کردیم بعدازان رقم ٦ را از منقوص که در مرتبهٔ
میات منقوص است از رقم محادی وی که
٧ است نقصان کردیم ١ ماند خط ممیز زیر
رقم ٧ از فوقانی کشیدیم ١ باقی را بزیر وی

نهادیم بعدازان ٧ را از منقوص که در مرتبهٔ عشرات
منقوص است از محادی او که ٨ است نقصان
کردیم ١ ماند خط ممیز زیر رقم ٧ فوقانی کشیدیم
١ باقی را زیر وی ثبت کردیم بعدازان ٤
را که اوّل مرتبهٔ منقوص است از محادی او که ٥
است کم کردیم ١ باقی ماند خط ممیز کشیده زیر
رقم ٥ ١ باقی را زیر وی ثبت کردیم صورتش

٦	٤	٧	٨	٥	چنین آمد تتمه
٥	٩	١	١	١	دیگر صورتها باشد
					که نقصان از مرتبه
	٥	٦	٧	٤	میات محادی

باید کردن چنانک در قسمت برین موجب

٦	٢	٥	٥	٥	٣	باید که محاسب
	١	٩	٩	١	٢	ازین قاعده
			٨			و دیگر قواعد
						که در بحث قسمت
			١	٩	١	ذکر رفت غافل

نباشد و مستحضر آن شود تا بر اعمال تفریق قادر
گردد و سهو نکند چون صور اعمال ضرب و قسمت

وجمع وتفریق نموده شد خواستیم که میزان صحت
وفساد ضرب وقسمت اشارت کنیم تا بکلی بر
اعمال اعتماد حاصل آید وآنرا دو تقریر است
اوّل در میزان ضرب وآن آن بود که
ارقام عددی حاصل را بحسب مراتب بر ارقام عددی
جنبی مربع بحسب مراتب قسمت کنیم خارج قسمت
ارقام عددی فوقی باشد بحسب مراتب آن که
آن مضروب است ومثبت بالای خارج مربع
عمل صحیح باشد والا فاسد باز احتیاط باید
کردن که سهو در عمل رفته باشد وصورتش درین ضرب
۱۷۵ در ۳۴ نموده می شود

۱	۷	۵	
			۴
			۳
			۵

میزان آن باشد که ارقام
عدد حاصل را بر ارقام
عدد جنبی بحسب مراتب
قسمت کنیم اگر خارج قسمت
ارقام عدد مضروب که بالای مربع مثبت است
باشد عمل ضرب صحیح باشد وصورت
ضرب درین شکل وصورت قسمت
برین موجب آید برین موجب آید

	۱	۷		
۷	۳	۱	۰	۵
۳	۲			
	۴	۳		
۴	۳	۵		

۱	۷	۵	
۴	۲ / ۸		۴
۳	۲ / ۱		۳
			۵

۷ ۳ ۱ ۵ ۵

دوم در میزان قسمت وآن آن بود
که اعداد ارقام خارجه بحسب مراتب که بالای
خط شاملست در ارقام عددی تحتانی که مقسوم
علیه است ضرب کنیم اگر حاصل موافق ارقام
عددی فوقانی که مقسوم است باشد بحسب مراتب عمل
صحیح باشد والا فاسد اگر چنانک تمامت ارقام
عددی فوقانی در قسمت آمده باشد ظاهرست
چنانک ازین شکل که ثبت شد موازنه معلوم
شود واگر چیزی باقی مانده باشد آن باقی را
بر حاصل ضرب ارقام خارجه در ارقام عدد تحتانی
افزاییم آنچه حاصل آید از جمع اگر مساوی
ارقام فوقانی عددی باشد عمل صحیح والا فاسد
چنانک در قسمت ۷۳۲۳۵ بر
۴۳۵ روشن شود

		١	٧	
٧	٣	٢	٣	٥
٣	٢	١		
	٤	٣	٥	
٤	٣	٥		

	١	٧	٥
٣	٤	٢ ٨	
٣	٣	٢ ١	
٥			
	٧	٣ ١	٥ ٥

اینجا ازارقام عدد فوقانی که مقسوم است ١٣٥
باقی ماند دراوّل ارقام خارجه را در ارقام تحتانی
ضرب کنیم بموجب ضرب که آن شکل کشیده آمد حاصل
١٥٥ ٧٣ باشد باقی را بطریق جمع بران افزاییم
بر بموجب سود

٧	٣	١	٥	٥
٧	٣	٢	٣	٥
		١	٣	٥

واین موافق ارقام فوقانی است عمل صحیح باشد
ومیزان جمع هم برد با عمل تفریق باشد ومیزان
تفریق هم برد با عمل جمع اعتبار باید کردن تا اعمال
حاصل آید در جمع ارقام مزید را از ارقام حاصل
جمع که میان سطور باشد کم کنیم بطریق عمل تفریق وانچه
باقی ماند که در میان سطور باشد در عمل جمع موافق ارقام

منقوص باشد عمل صحیح باشد والا فاسد
بحث چهارم در اربع اعداد متناسبه
وآن عبارتست از چهار عدد که نسبت اوّل با ثانی
همچنان باشد که نسبت ثالث با رابع چنانکه
چهار و شش و ده و پانزده که چهار ثلثان
شش است چنانکه ده ثلثان پانزده که
وفایدهٔ این بحث آنست که اگر مثلا ازین چهار
عدد سه عدد معلوم باشد ویکی مجهول استخراج
مجهول ازان معلوم چگونه کنند وآنچه محاسبان را
بکار آید بحسب غالب وکثرت استعمال
دو نوع است **نوع اوّل** در تسمین وتسعیر
هر جنسی را که قیمتی باشد ومعامله دران اجناس
واقع شود چنانکه مطعومات وملبوسات
لابد که در هر موضع بحسب عرف آن موضع در هر
جنسی ازان اجناس مقداری معین کرده باشند
وقیمتی مقرر وآن مقدار معین را مسعّر گویند
وقیمت ویرا سعر وهر مقداری که زیادت
از مسعّر باشد یا کمتر ازان آنرا مثمن گوییم وهر
مقداری که از سعر زیادت باشد یا کمتر آنرا

ثمن گوییم ودرین بحث مسعر وثمن را طرف نام نهیم
وسعر ومثمن را وسط پس هرگاه که یکی ازین چهار
عدد مجهول باشد وسه دیگر معلوم اگر مجهول از
وسط باشد هر دو طرف را دریکدیگر ضرب کنیم
وحاصل آنرا بر وسط معلوم قسمت کنیم آنچه
خارج قسمت باشد وسط مجهول باشد واگر یک
طرف مجهول باشد هر دو وسط معلوم را دریکدیگر
ضرب کنند وحاصل آنرا بر طرف معلوم قسمت
کنند خارج قسمت طرف مجهول باشد واین چهار
قسم باشد دو قسم را مثال وعمل نموده می شود باقی را
بران قیاس باید کردن قسم اول آنچه ثمن مجهول باشد
هر دو وسط معلوم که مسعر وثمن است دریکدیگر
ضرب کنیم وحاصل آنرا بر طرف معلوم که سعر است
قسمت کنیم خارج قسمت باشد ثمن مجهول مثلا
اگر صد من گندم به ده دینار باشد صد من مسعر است
وده دینار سعر وی وچون خواهیم که بدانیم
که پنج من گندم که مثمن است معلوم ثمن آن
بدانیم عدد ده دینار را در عدد پنج من که مثمن است
ضرب کنیم حاصل پنجاه بود واین عدد را بر عدد

صد من که مسعر است قسمت کنیم خارج قسمت
نیم دینار بود واین ثمن پنج من است وصورت
آن چنین است

صورت ضرب سعر در مثمن

صورت تکسیر حاصل ضرب
مسعر که آن صد من است
در شعیرات که بود و شش

صورت ضرب شعیرات
بر عدد مسعر

سبب آنکه چون حاصل
مقسوم کمترست
از مقسوم علیه آن را
بشعیرات گردانیده شد
تا قسمت ممکن باشد

خارج قسمت ۹۶ شعیر که مساوی دینار
باشد که ضعف ثمن مجهول است ۹۶ شعیر
باشد که نیم دینارست ۹۶۰ را بر ۲ قسمت

کردیم که مجموع طسوج کشت چنین شد صورت
بعد ازان ۱۲ آرا بر سه عدد که
که دانک است قسمت کردیم
بدین نوع چهار طسوج حاصل
شد پس بتکرار سه دمار ونیم دینار
باشد که شعیر است و اگر حاصل ضرب را
نسبت دهند بمقسوم علیه که عدد مسعر است
هم مطلوب حاصل آید از جهت آنکه پنجاه نیمهٔ
صدست • اما در موضعی که نسبت دشوار
باشد طریق تکسیر ست بعد ازان قسمت
قسم دوم که ثمن مجهول باشد از وسط عدد مسعر را
در ثمن که هر دو طرفند ضرب کنند حاصل را بر
عدد سعر که وسط معلوم است قسمت کنند
خارج قسمت مثمن باشد که وسط مجهول است
مثلا در صورت مذکور خواستیم که نیم دینار
بدانیم که مثمن آن چه مقدار باشد نیم دینار را
در عدد مسعر که صدست ضرب کنیم حاصل شود
پنجاه آنرا بر عدد سعر که ده است قسمت
کنیم خارج قسمت پنج باشد • وآن مثمن نیم دینار

باشد وصورتش برین موجب نهند
حاصل ضرب صورت قسمت
نیم دینار در صد حاصل بر مسعر

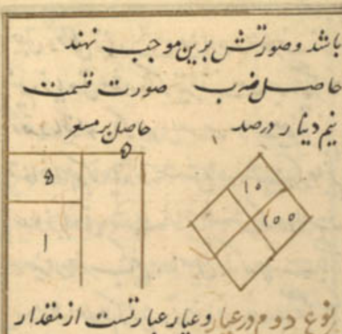

نوع دوم در عیار وعیار عبارتست از مقدار
زر یا نقرهٔ خالص که در مرکبی باشد ازان و غیره
و میزان آن عدد ده است چه میگویند ده نه
و ده هشت و امثال آن و درینجا چهار صورت
ثبت میکنیم صورت اول در آنچه خواهند که عیار
زیادت کنند و درین صورت زر و نقره زیادت
باید کردن طریق آنست که تفاوت میان
عیار مطلوب و عیار موجود را در ده که میزان
آنست ضرب کنند و حاصل را بر عدد زیادتی
عشره که میزان است بر عیار مطلوب قسمت
کنند آنچه خارج قسمت باشد بدان مقدار زر
یا نقره بر هر ده از عیار اول زیادت کنند
غرض حاصل آید و ما اینجا جهت تعیین و تشخیص

جنبی و خطی تفاوت و میزان را طرف نام
نهیم و زیادتی عشره را که میزانست بر عیار مطلوب
و قدر مایزاد را که مجهول است وسط میخوانیم
مثلا خواهیم که عیار ده شش را ده هشت گردانیم
عدد زیادتی هشت را بر شش که دو است
در میزان ضرب کنیم و حاصل آنرا که بیست باشد
بر وسط معلوم که زیادتی میزانست بر عیار مطلوب
قسمت کنیم خارج قسمت ده باشد پس بر هر عشره
از عیار اوّل ده درم نقره زیاده کنیم عیار ده
شش ده هشت شود از جهت آنکه چون
عیار مرکب شش بود در هر ده چهار مس بوده
باشد و چون بر ده از آن عیار ده درم نقره
زیادت کنند مجموع بیست شود و در آن
بیست چهار مس باشد پس در هر ده دو مس باشد
و باقی که بیست است نقره پس عیار ده هشت
باشد و صورتش چنین باشد

صورت ضرب تفاوت در میزان	صورت قسمت حاصل بر زیادتی میزان بر عیار مطلوب

پس خارج قسمت ۲۵ است که آن قدر مایزاد
مجهول است که مقدار زر یا نقره باشد که زیادت
کنند بر هر ده از عیار اول صورت دوم
در آنچه خواهند که عیار کمتر کنند درین صورت مس
زیادت باید کردن طریق آنست که تفاوت را
در میزان ضرب کنیم و اینجا نیز هر دو را طرف
خوانیم و حاصل آنرا بر عدد عیار مطلوب که وسط
معلوم است قسمت کنیم آنچه خارج قسمت شود
بدان قدر مس بر هر ده از عیار اوّل زیادت
کنیم عیار کم شود و قدر مایزاد وسط مجهول است
در میزان که آن ۱۰ است ضرب کنیم و حاصل را که
آن ۱۳۰ است بر عدد عیار مطلوب که آن ۲۶ است
قسمت کنیم خارج قسمت پنج بود بر هر عشره از عیار
حاصل پنج درم مس زیادت کنیم عیار ده نه ده
شش شود از جهت آنکه چون عیار آن مرکب
ده نه بود در هر ده یک درم مس بوده باشد چون

برد، درم پنج درم مس افزاید مجموع سه ده درم پانزده
درم شود، و درین پانزده درم شش درم مس باشد
پس در سه ده درم چهار درم مس باشد و شش درم
نقره یا زر عیار ده شش باشد صورتش چنین شود

صورت ضرب تفاوت در میزان ٦ صورت قسمت حاصل بر عیار مطلوب
٣ ٢ ١ ب ٦ ٣ ١٥ ۴ ٥ ٣ ٥ ٦
قدر مایزاد

پس خارج قسمت ٥ است و آن قدر مایزاد
بود که وسط مجهول است که مقدار مس باشد
که بر سه ده درم از عیار اول بیفزایند صورت
سیوم در بیان عیار مرکبی که بعیار معین خواهند
که ترتیب کنند مثلا چون خواهیم که پایزه را از
صد و بیست هفت مثقال بسازیم از زر و نقره
بعیار ده هشت بضرورت باید دانستن
که دران پایزه چه مقدار زر سرخ باشد و چه مقدار
و چه مقدار نقره طریق آن باشد که زیادتی عشره
که میزان است در عیار پایزه که صد و بیست هفت است

ضرب کنیم آنچه حاصل آید بر میزان که عشره است
قسمت کنند آنچه خارج قسمت باشد مقدار نقره باشد
و باقی زر سرخ زیادتی میزان بر عیار پایزه و وزن
پایزه را دو طرف نام نهیم و میزان را و مقدار
نقره را هر دو وسط اول معلوم و دوم مجهول
صورتش برین موجب آید

صورت ضرب زیادتی وزن پایزه میزان صورت قسمت حاصل بر میزان
٢ ٢ ١ د ٢ ٢ ۴ ٧ ۴ ٢٥ ١٥ ٢٥ ١٢٧ قدر پایزه ٢ ٥ ٢ ٥ ۴ ٥ ١ ١ ٥

بحکم قسمت ٢٥۴ را قسمت کردیم بر میزان
که ده است ٢٥ خارج قسمت آید ۴
ماند که آنرا بر ده قسمت نمی توان کرد که کمتر
از وی است آنرا نسبت دهیم بمیزان دو
خمس او باشد پس خارج قسمت ٢٥ و دو
خمس باشد نقره پایزه، و باقی زر سرخ و چون

ایجا بعمل محتاج می‌شویم بدانستن نسبت هر یکی
از آحاد باعشره که میزانست آنرا عد کنیم تا
محاسب بران مطلع گردد ۱ عشر باشد ۲ خمس
باشد ۳ ثلثه اعشار باشد ۴ دو خمس باشد ۵
نصف باشد ۶ سه خمس باشد ۷ سبعه اعشار
باشد ۸ چهار خمس باشد ۹ تسعه اعشار باشد

صورت چهارم در بیان استخراج مقادیر اجزا
و قطعه از مرکب از انواع مختلف که وزن هر یکی
ازان انواع مختلف دران مرکب معلوم باشد

طرفان وسطان

مقدار هر نوعی از قطع مجهول	مقدار وزن مرکب معلوم	وزن قطعه	وزن مقدار از هر یک در مرکب

وسطانرا در یکدیگر ضرب کنند آنچه حاصل آید
بر طرف معلوم که وزن مرکب است قسمت
کنند خارج قسمت مقدار وزن ان نوع مضروب
باشد در قطعه مثلا چون مرکبی باشد بوزن ۱۰ مثقال
از انجمله ۵ مثقالا زر باشد ۳ مثقالا نقره و
۲ مثقالا مس ازین مرکب قطعه بوزن ۷ مثقالا

جدا کرده آید چون خواهیم که بدانیم که درین قطعه
از هر یکی از زر و نقره و مس چند باشد اول
در بیان زر وزن قطعه را که ۷ مثقالا است
در وزن مقدار زر مرکب اصل که ۵ مثقالا بود
ضرب کنیم حاصل ۳۵ باشد آنرا بر وزن
مرکب اصل که ۱۰ مثقال بود قسمت کنیم خارج قسمت
۳ و نصف مثقالا باشد و این مقدار زر این قطعه
باشد. و همچنان وزن قطعه را در وزن نقره و مس
مرکب اصل قسمت کنیم خارج قسمت ۲ و عشر مثقالا
باشد ازان نقره و ازان مس ۱ و ۴ عشر مثقالا باشد مجموع
هر سه وزن قطعه باشد و اینجا صورت استخراج
مقدار زر قطعه در عمل بنماییم باقی محاسب بران
قیاس کند صورتش برین موجب نهند

صورت ضرب وزن قطعه در وزن زر مرکب
صورت قسمت حاصل بر وزن مرکب

وزن قطعه
وزن مرکب
۷۰
۱۵۵
۳۵
وزن مقدار زر در مرکب
مقدار زر قطعه مجهول
۵ ۷
۲ ۸ ۳ ۵
۳۱۵۰
۱ ۳
۳ ۱ ۵ ۰
۱ ۵ ۰
۱ ۵ ۰

بحکم قسمت ۳۱ خارج آمده ۹ ماند که آن را بطریق
لوح قسمت نمی‌توان کرد پروزن مرکب نسبت
دادیم نیمهٔ وزن مرکب بود نیمی دیگر حاصل آمد
پس مجموع خارج قسمت ۳۱ ونیم باشد وان
وزن زراست درقطعه وعمل ان همچنین است
غرض از اعمال علمی ولوحی آنست که اگر محاسبان
تعجیل کنند واین قواعد واعمال بوقت استخراج
مقادیر حسابی منداول دارند ودرقلم آورند بعداز
استحضار از خطا ایمن تر باشند واز غایلهٔ غلط وعدم
فاز غتر باقی لاخصومة فی السموات بعد بیان العرض والمراد
فصل دوم در مساحت وآن صناعت است
قانونی مفید طرق استخراج مجهولات مقدار متصل
از معلومات مقداری متصل واین فصل مشتمل است
بریک مقدمه ودو باب ویک فایده مقدمه
درتعریفات باب اوّل درمساحت
مسطحات وان چهار فصل است فصل اوّل
درمساحت مربعات فصل دوم در
مساحت مثلثات فصل سوم درمساحت
ذوات اضلاع فصل چهارم درمساحت دایره

باب دوم درمساحت مجسمات
وآن نیز چهار فصل است فصل اوّل درمساحت
مجسماتی که قاعده وسطح اعداد آن مساوی وموازی
باشد وهریکی از ان مجسم برشکل آن قاعده باشد
فصل دوم درمساحت مخروط فصل سیوم
درمساحت کره فصل چهارم درمساحت
ازج فایده در استخراج آجر دیوار مقدمه
درتعریفات آ موضوع مساحت کم
متصل است که دران بحث کنند از جهت وصول
بمقداری متصل مجهول وکم متصل خط است اگر
طولی باشد بی عرض وسطح است اگر طولی وعرضی
باشد بی عمق وجسم است اگر طول وعرض
وعمق دارد ب خط مستقیم کوتاه ترین خطی است
که متصل کرده از نقطه بنقطه مثاله خط مستقیم
ج خط منحنی که بخلاف مستقیم باشد وان
محیط باشد بدایره ویابعضی از دایره آنرا ید
کاری خوانند خط پرگاری د ضلع خطی را
گویند که بادو خط دیگر یا بیشتر
محیط شوند بسطح آن مثال دو صورت نموده

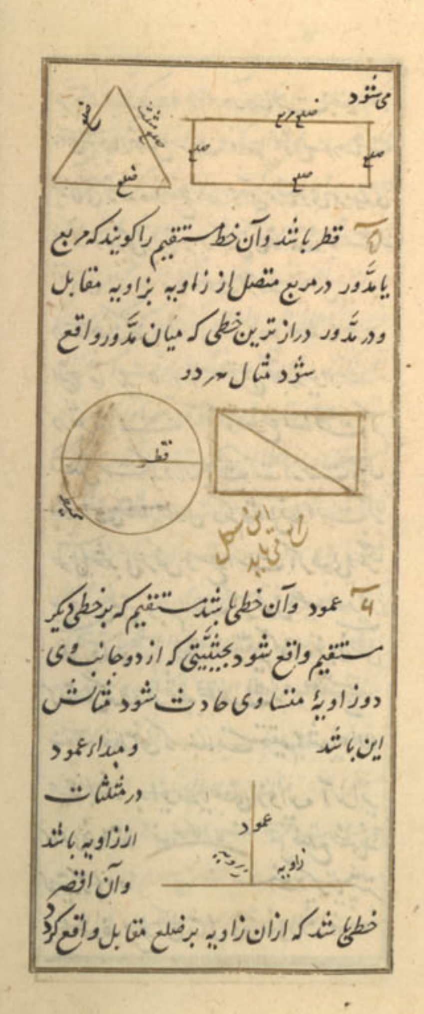

می شود

۵ قطر باشد وآن خط مستقیم را گویند که مربع یا مدور در مربع متصل از زاویه بزاویه مقابل و در مدور درازترین خطی که میان مدور واقع شود مثال هر دو

۶ عمود وآن خطی باشد مستقیم که بر خطی دیگر مستقیم واقع شود بحیثیتی که از دو جانب وی دو زاویهٔ متساوی حادث شود مثالش این باشد ومبدا عمود در مثلثات از زاویه باشد وآن اقصر خطی باشد که ازان زاویه بر ضلع مقابل واقع گردد

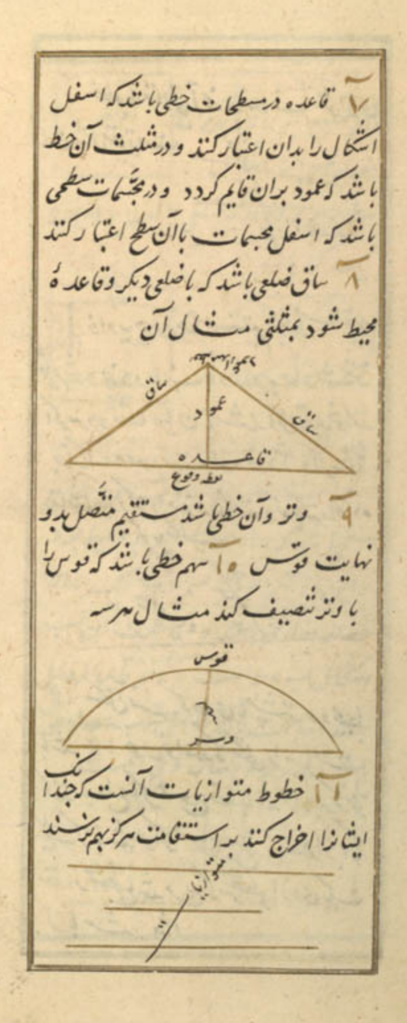

۷ قاعده در مسطحات خطی باشد که اسفل اشکال را بدان اعتبار کنند و در مثلث آن خط باشد که عمود بران قایم گردد و در مجسمات سطحی باشد که اسفل مجسمات باآن سطح اعتبار کنند

۸ ساق ضلعی باشد که با ضلعی دیگر وقاعده محیط شود بمثلثی مثال آن

۹ وتر وآن خطی باشد مستقیم متصل بدو نهایت قوس ۱۰ سهم خطی باشد که قوس را با وتر تنصیف کند مثال هر سه

۱۱ خطوط متوازیات آنست که چندانک ایشانرا اخراج کنند به استقامت هرگز بهم نرسند

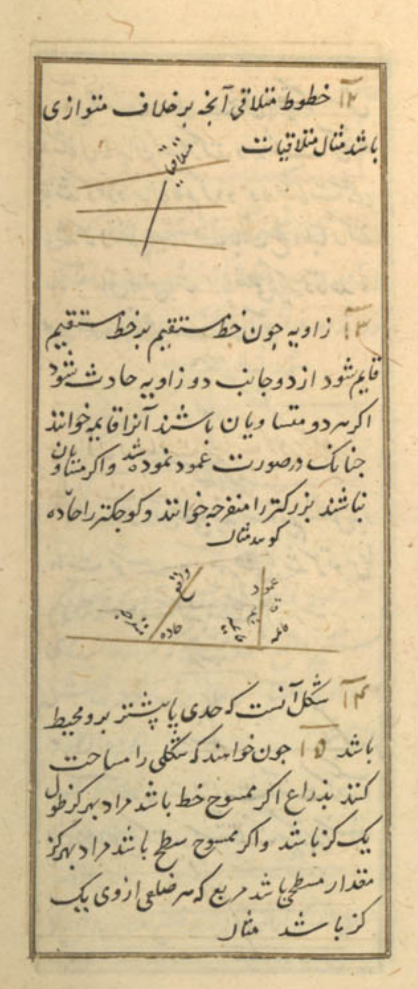

۱۲ خطوط متلاقی آنچه برخلاف متوازی
باشد مثال متلاقیات

۱۳ زاویه چون خط مستقیم بر خط مستقیم
قایم شود از دو جانب دو زاویه حادث شود
اگر هر دو متساویان باشند آنرا قایمه خوانند
چنانک در صورت عمود نموده شد و اگر متساوی
نباشند بزرگتر را منفرجه خوانند و کوچکتر را حاده
گویند مثال

۱۴ شکل آنست که حدی یا بیشتر بر و محیط
باشد ۱۵ چون خواهند که شکلی را مساحت
کنند بذراع اگر ممسوح خط باشد مراد بهر گز طول
یک گز باشد و اگر ممسوح سطح باشد مراد بهر گز
مقدار مسطحی باشد مربع که هر ضلعی از وی یک
گز باشد مثال

و اگر ممسوح جسم باشد بهر گز
مقدار مجسمی باشد شش
سطح مربع بر و محیط که هر ضلعی از اضلاع آن مربعات
یک گز باشد

باب اوّل در مساحت مربعات و در ینجا چهار
فصل است فصل اول در مساحت مربعات و مسطح مربع
مسطحی باشد که چهار خط مستقیم بر و محیط بود
و این دو قسم است قسم اوّل آنک چهار
خط او موازی باشد و مساحت آن بحسب
اشکال سه وجه است ۱ آنچه قایم الزوایا
باشد مساحت آن حاصل ضرب اعداد طول
باشد در عدد عرض و مثال وی اینست

۳ آنچه غیر قایم الزوایا باشد وآن دو شکل است
یکی آنکه اضلاع وی متساوی باشد آنرا شکل
معین گویند ومساحت آن حاصل ضرب
نصف یک قطر مفروض باشد در مجموع آن قطر
مفروض دیگر ومثالش اینست

دوم آنکه اضلاع وی مختلف باشد وآنرا
شبیه بمعین گویند ومساحت آن حاصل
ضرب عمود مفروض بود میان هردو متوازی
در ضلعی که آن عمود بران ضلع قایم باشد ومثالش
اینست

قسم دوم در لواحق مربعات وآن مربعاتی
باشد که بعضی از اضلاع وی غیر متوازی باشد
وآن چهار صنف است آ آنچه دو ضلع آن

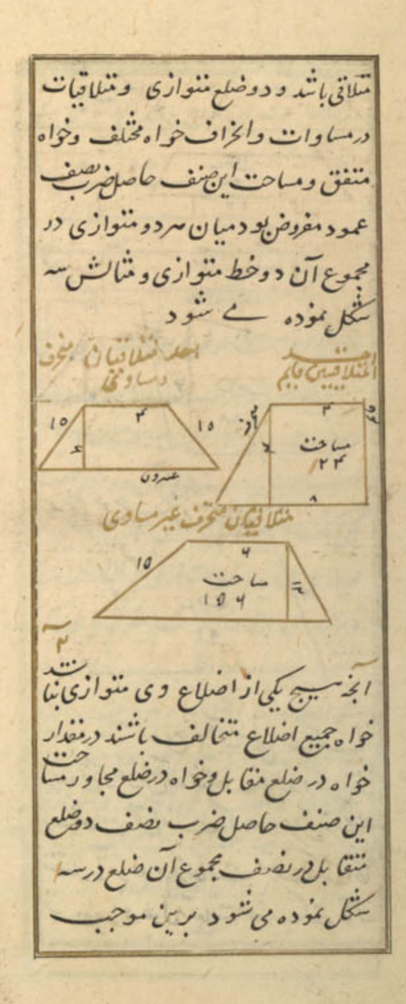

متلاقی باشد ودو ضلع متوازی ومتلاقیات
در مساوات وانحراف خواه مختلف وخواه
متفق ومساحت این صنف حاصل ضرب نصف
عمود مفروض بود میان هردو متوازی در
مجموع آن دو خط متوازی ومثالش سه
شکل نموده مے شود

۳ آنچه هیچ یکی از اضلاع وی متوازی نباشد
خواه جمیع اضلاع متخالف باشند در مقدار
خواه در ضلع متقابل وخواه در ضلع مجاور ومساحت
این صنف حاصل ضرب نصف دو ضلع
متقابل در نصف مجموع آن ضلع در سه
شکل نموده می شود برین موجب

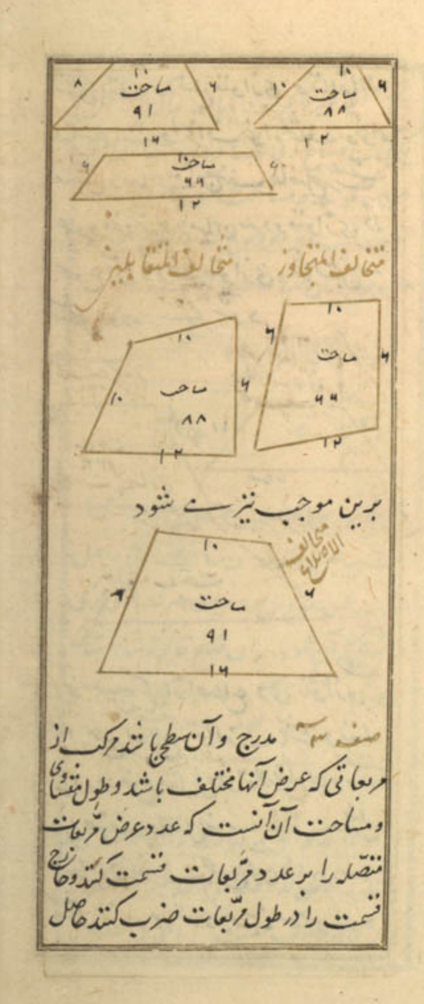

برین موجب نیز ـــ شود

صنف سوم مدرج و آن سطحی باشد مرکب از
مربعاتی که عرض آنها مختلف باشد و طول متساوی
و مساحت آن آنست که عدد عرض مربعات
منفصله را بر عدد مربعات قسمت کنند و خارج
قسمت را در طول مربعات ضرب کنند حاصل

آن مساحت آن مدرج باشد مثالش اینست
بر شکل منبر

۵ ۵
۱۰ ۵
۱۵ ۵
۲۰ ۵
۵۰
عرض مربعات

خارج از قسمت عرض مربعات بر عدد مربعات
۱۲ حاصل از ضرب خارج قسمت در طول
مربعات ۲۵ و این مساحت این مدرج است
صنف چهارم مستطیل و آن دو شکل است
یکی آنکه سطحی باشد که شش خط مستقیم بروی
محیط باشند دو خط متوازی و چهار خط متلاقی
و متساوی ممتد از اطراف متوازیان که
ملتقی این چهار خط بحسب بعد از هر دو
متوازی متساوی باشد و مساحت آن
حاصل ضرب عمود مفروض بود میان هر دو
متوازی در نصف یکی ازین دو متوازی
و مثالش برین موجب
که بدان روی ورق
است

شکل دوم آنک مسطحی باشد که در وی سه خط متوازی باشد اعلی واسفل متساوی واوسط اقصر وچهار خط دیگر متلاقی ممتد از اطراف اعلی واسفل متصل بدو طرف اوسط ومساحت آن شکل دوم حاصل ضرب نصف عمود مفروض بود میان هر دو متوازی در مجموع هر دو خط متوازی اعلی واوسط مثالش اینست

فصل دوم در مساحت مثلثات

مثلث شکلی بود که سه خط بروی محیط باشد ومساحت وی حاصل ضرب عمود مفروض بود در نصف ضلعی که آن عمود بر ان

قایم باشد یعنی قاعده مثال آن یک شکل آورده می شود

تنبیه هر مثلث که باشد دو زاویهٔ او البته حاده باشد ومثلث را قسمت باعتبار اسم زاویهٔ سیوم کنند واگر آن زاویهٔ سیوم نیز حاده باشد آن مثلث را حادة الزوایا گویند واگر منفرجه باشد منفرجة الزوایا واگر قایمه باشد قائمة الزوایا وعمود در مثلث قایم الزاویه ومنفرجه الزاویه بر ضلع اطول قایم واقع شود ودر مثلث حاده الزاویه بر هر کدام ضلع که باشد قایم شود دلیل تعرف مثلثات آنست که هر ضلعی را در نفس خود ضرب کنند وحاصل ضلع اطول را با حاصل ضرب آن دو ضلع دیگر مقابله کنند اگر مساوی ایشان باشد مثلث قایم

الزاویه باشد واگر کمتر بود ازیشان حادة
الزاویه واگر بیشتر باشد منفرجة الزاویه

فصل سیوم در مساحت ذوات الاضلاع

هر شکلی که زیادت از چهار خط مستقیم
برو محیط باشد اضلاع وزوایا او متساوی
باشند آن شکل را ذوات الاضلاع
گویند چنانک مخمس و مسدس و مثمن
وامثال آن مساحت ان حاصل
ضرب نصف قطر فراختر ین دایره
مفروض بود درمیان این شکل مشکل در
نصف مجموع اضلاع آن شکل و مثالش
در دو شکل نموده مے شود

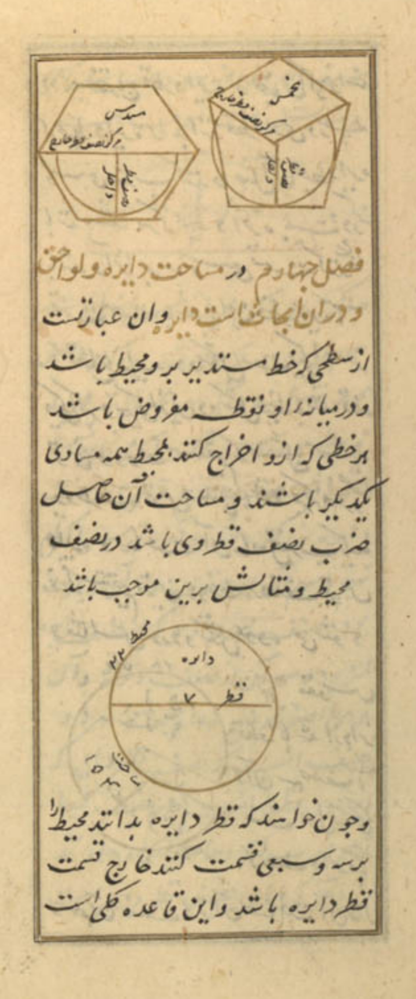

فصل چهارم در مساحت دایره ولواحق
ودران ابحاث است دایره وان عبارتست
ازسطحی که خط مستدیر برو محیط باشد
ودرمیانه او نقطه مفروض باشد
هرخطی که ازو اخراج کنند بمحیط همه مساوی
۳۰ یکدیگر باشند و مساحت آن حاصل
ضرب نصف قطر وی باشد در نصف
محیط ومثالش برین موجب باشد

وچون خواهند که قطر دایره بدانند محیط را
برسه وسبعی قسمت کنند خارج قسمت
قطر دایره باشد واین قاعده کلی است

در استخراج قطر دایره و همچنان اگر خواهند
که محیط دایره را بدانند قطر وی در سه
و سبعی ضرب کنند حاصل آن محیط دایره
باشد. مثلا هرگاه محیط دایره بیست و دو گز
باشد و آنرا بر سه و سبعی قسمت کنند خارج
قسمت هفت باشد و این قطر دایره است

۲ قطاع دایره دو شکل است یکی اصغر
دیگری اکبر و هر یکی ازین دو شکل محیط باشد قطعه
قوسی و دو خط مستقیم که متصل باشند
بدو طرف قوس و ملتقی باشند بمرکز مفروض
دایره و مساحت آن حاصل ضرب یک
خط مستقیم ازین دو خط در نصف قوس
و مثالش در دو شکل نموده می شود

۳ متقوس
قطعه باشد از دایره
و آن سه صنف است
صنف اول قوسی که
که نصف دایره باشد
و سهم آن نصف وتر آن مساحت آن حاصل

ضرب سهم مفروض بود در نصف محیط قوس
و مثالش بدین موجب است

و اگر درین شکل محیط قوس مجهول باشد
سهم او را در سه و سبعی ضرب کنند حاصل
محیط قوس باشد و اگر سهم مجهول باشد محیط
قوس را بر سه و سبعی قسمت کنند خارج قسمت
سهم باشد. صنف دوم قوسی که از نصف
دایره بزرگتر باشد و آنرا قوس اکبر نام
نهیم و سهم آن از نصف وتر آن زیادت
بود صنف سیوم قوسی که از نصف دایره
کمتر بود و سهم آن از نصف وتر کمتر و آن
قوس را اصغر نام نهیم و مساحت هر دو
صنف آنست که نصف قطر دایره که
این قوس قطعهٔ آنست در نصف محیط
قوس ضرب کنند و حاصل را نگاه دارند
و زیادتی که میان نصف قطر و سهم است

در نصف وتر ضرب کنند آنچه حاصل شود
در نصف دوم بر محفوظ زیادت کنند و در
نصف سیوم از محفوظ کم کنند مساحت
آن قوس باشد و مثال هر دو صنف برین موجب است

وطریق استخراج قطر دایرهٔ عظمی آنست
که نصف وتر را در نفس خود ضرب کنند و حاصل
آنرا بر سهم قسمت کنند انچه خارج شود بر سهم
زیادت کنند حاصل قطر دایرهٔ عظمی باشد
چنانک درین دو قوس وتر ۸ است
نصف وی ۴ باشد در ۴ ضرب کردیم ۱۶
شد آنرا بر سهم مفروض قسمت کنیم آنچه
خارج شود بر همان سهم افزائیم حاصل
آن باشد و آن قطر دایرهٔ عظمی است
۳ شکلی بیضیی و آن مرکب است از
قوس اصغر و مساحت آن ضعف مساحت

آن ضعف مساحت یک قوس اصغر باشد
و مثالش برین موجب

باب دوم در مساحت مجسمات وان چهار فصل است فصل
اول در مساحت مجسماتی که قاعده و سطح
اعلای آن مساوی موازی باشد و هر یکی ازان مجسم
بر شکل آن قاعده باشد مساحت جرم این قسم
حاصل ضرب مساحت قاعده باشد
در ارتفاع و مساحت سطوح این مجسمات
آنست که محیط قاعده را در ارتفاع ضرب
کنند و بر حاصل زیادت کنند تضعیف مساحت
سطح قاعده را آنچه حاصل شود مساحت جمیع
سطوح آن مجسم باشد و درین قسم سه صنف را مثال
نموده می‌شود اول آنکه شش سطح مربع بر وی
محیط و مثالش
سه صورت
است

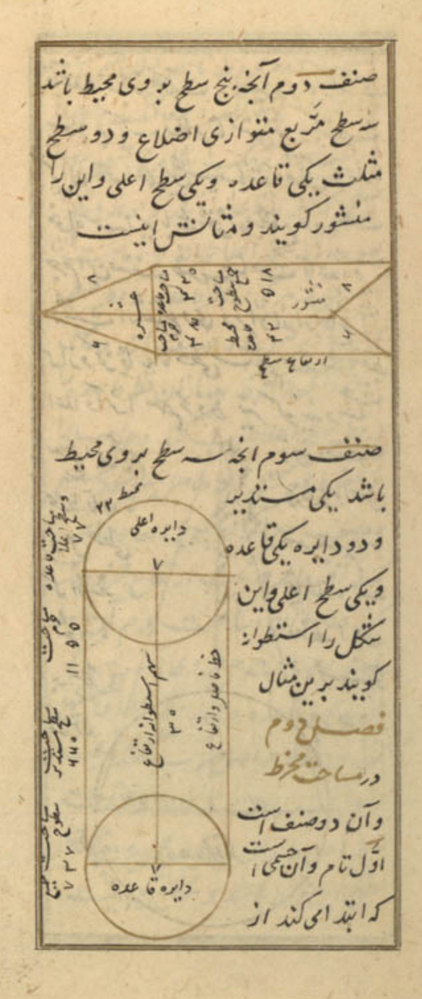

صنف دوم آنچه پنج سطح بر وی محیط باشد
سه سطح مربع متوازی اضلاع و دو سطح
مثلث یکی قاعده و یکی سطح اعلی و این را
منشور گویند و مثالش اینست

صنف سوم انچه سه سطح بر وی محیط
باشد یکی مستدیر
و دو دایره یکی قاعده
و یکی سطح اعلی و این
شکل را استطوانه
گویند برین مثال

فصل دوم
در مساحت مخروط

وآن دو صنف است
اول تام وآن جسمی است
که ابتدا می کند از

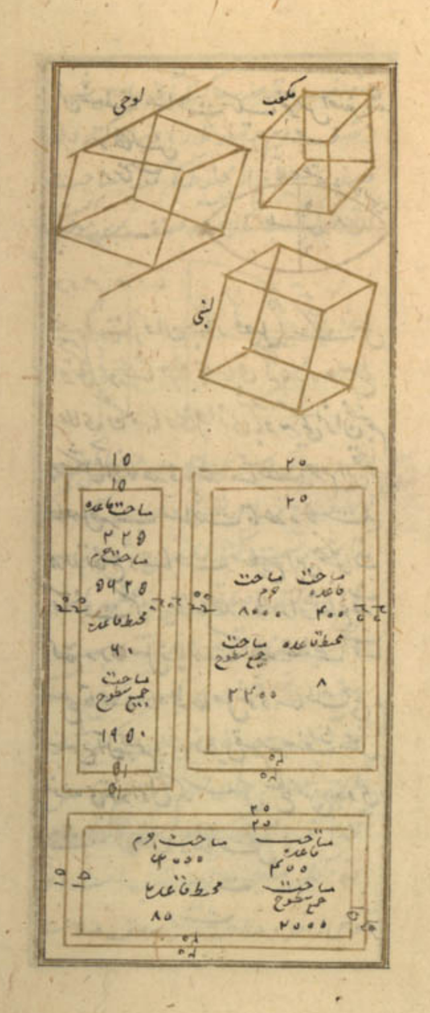

قاعده وچند انک بالا میرود باریکتر می
شود بر یک نظام تا منتهی شود بنقطهٔ
کان نقطهٔ اعلی این مجسم باشد وآن قاعده
خواه مستدیر باشد خواه مضلع ومساحت
جرم این صنف ضرب مساحت قاعده است در
ثلث ارتفاع وی ومراد از ارتفاع آنست
که از مرکز قاعده خطی مستقیم ممتد شود بنقطهٔ
اعلا وآنرا سهم مخروط نیز گویند ومساحت
سطح این مجسم آن نصف
محیط قاعده را درخط واصل
وان خطی مستقیم باشد
که از محیط قاعده ممتد
شود تا نقطهٔ اعلی
بر سطح مخروط
منتهاش بر این موجب

صنف دوم مخروط ناقص وآن جسمی است
که از قاعده ابتدا کند وچند انک بالا رود
باریکتر شود بر یک نظام تا منتهی شود
بسطحی که کمتر از قاعده باشد وموازی قاعده
بود وآنرا سطح اعلا خوانند ومساحت آن
آنست که هر یکی از قطر قاعده وقطر سطح
اعلا را در نفس خود ضرب کنند وحاصل
هر دو را نگه دارند بعد از ان قطر قاعده را
در قطر سطح اعلا ضرب کنند وحاصل را
با محفوظ جمع کنند انچه حاصل جمع شود سبع
ونصف سبع آنرا از مجموع القا وحذف
کنند آنچه بماند در ثلث ارتفاع مخروط ضرب
کنند حاصل آن مساحت جرم آن مخروط
باشد ومساحت سطح وی آنست که
مجموع محیط قاعده ومحیط سطح اعلا را تنصیف
کنند ودر خط واصل ضرب کنند آنچه
حاصل آید مساحت قاعده ومساحت
سطح اعلی را بران افزایند مجموع مساحت
سطوح این مخروط باشد وشکل آن اینست

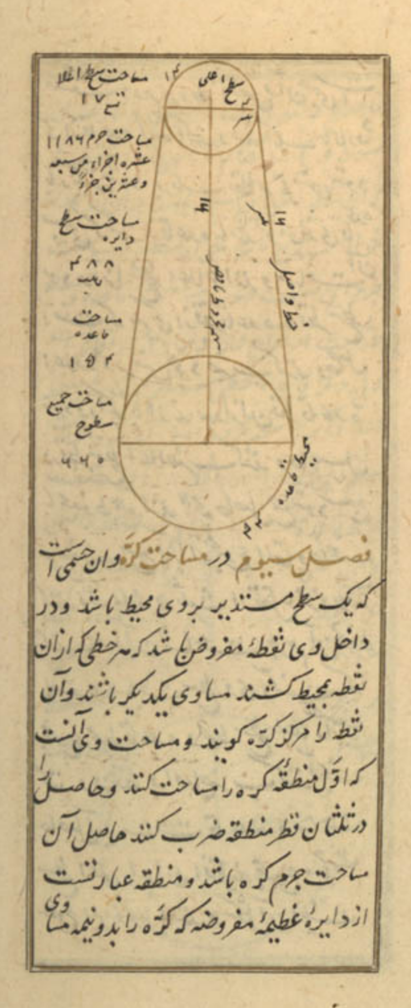

فصل سیوم در مساحت کرّه وان جسمی است
که یک سطح مستدیر بروی محیط باشد ودر
داخل وی نقطهٔ مفروض باشد که هر خطی که ازان
نقطه بمحیط کشند مساوی یکدیگر باشند وآن
نقطه را مرکز کرّه گویند ومساحت وی آنست
که اوّل منطقهٔ کره را مساحت کنند وحاصل را
در ثلثان قطر منطقه ضرب کنند حاصل آن
مساحت جرم کره باشد ومنطقه عبارتست
از دایرهٔ عظیمهٔ مفروضه که کرّه را بدو نیمه مساوی

کند ومثال کرّه اینست

ومساحت سطح کره آنست که محیط منطقه را
در قطر منطقه ضرب کنند حاصل آن مساحت
سطح کره باشد واگر خواهند که جرم نصف کره را
مساحت کنند مساحت منطقه را در ثلث قطر
منطقه ضرب کنند حاصل آن مساحت نصف
نصف کرّه باشد واگر خواهند که سطح
نصف کره را مساحت کنند محیط منطقه را
در نصف قطر منطقه ضرب کنند ومساحت
منطقه را بر حاصل ان بیفزایند مجموع آن مساحت
سطح نصف کره باشد

نصف کره

تتمه قبّه که مشابه نصف کرّه باشد
طریق مساحت وی آن باشد که آن قبه را
نصف کره فرض کنند جرم آنرا مساحت
کنند بطریق مذکور بعد ازان فضای آن قبه را
نیز نصف کره فرض کرده جرم آنرا مساحت
کنند آنچه حاصل آید از اوّل القا وحذف کنند
آنچه بماند مساحت جرم آن قبه باشد ومساحت
سطح این قبه آن باشد که محیط قاعدهٔ سطح
بیرونی را در نصف قطر آن قاعده ضرب
کنند حاصل مساحت سطح بیرونی قبه باشد
ومحیط قاعدهٔ سطح اندرونی را در نصف
قطر آن قاعده ضرب کنند آنچه حاصل
شود مساحت سطح اندرونی باشد

فصل چهارم در مساحت ازج

وآن مجسمی باشد که بشش سطح بر ومحیط دو سطح
سطح مربع مستطیل وآن هر دو قاعدهٔ ازج
باشد و دو سطح مقابل یکدیگر بر هر یک
محیط باشد دو قوس یکی اصغر ویکی اکبر
و دو خط مستقیم که ضلع اقصر قاعده باشد

واین دو سطح مقابل غلط ازج باشد و دو
سطح دیگر محدب ومعقر محدب متصل
آن محیط قوس اکبر بمحیط قوس اکبر طرف دیگر
ومعقر متصل از محیط قوس اصغر بمحیط
قوس اصغر طرف دیگر واین طول ازج
باشد ومساحت این شکل ان باشد
که نصف مجموع یک قوس اصغر واکبر را در
در طول ازج ضرب کنند وحاصل را در غلظ ضرب
کنند ومساحت سطوح وی آنست که مجموع
یک قوس اکبر واصغر را در طول ازج ضرب
کنند حاصل مساحت سطح محدب ومعقر باشد
اگر مجموع دو قوس را در غلظ ازج ضرب کنند حاصل
مساحت دو سطح غلظ که مقابل یکدیگر اند
باشند واگر عرض قاعده را مضاعف کنند
و در طول قاعده ضرب کنند حاصل آن مساحت
مجموع قاعده باشد بس مساحت مجموع سطوح
حاصل آید وشکلش بدین موجب بود که برآن
روی ورق
است

غلظ ٢ غلظ ٢

قوس داخل ١٢

قوس خارج ٢٠

مساحت جرم ١٦٠٠
مساحت سطح محدب ومقعر ١٦٥٠٠
مساحت دو سطح غلظ ٦٤

ساحت هر دو ثاق عدد ٢٠٠

غلظ ٢ غلظ ٢

ساحت مجموع شش سطح
١٨٦٤

طا و

قوس کبیر

قوس صغیر

عرض

طول طرف طاق

طول ثاق عدد

طا ق

غلظ غلظ

فایده در استخراج آجر دیوار

وآن سه طریق است ۱ آنکه آجر عرض
دیوار در عدد آجر طول قاعده ضرب کنند
آنچه حاصل آید در عدد آجر ارتفاع دیوار
ضرب کنند آنچه حاصل آید ثانیا عدد آجر
آن دیوار باشد مثلا دیواری که عدد آجر
عرض قاعدهٔ آن چهار باشد و عدد آجر
طول آن بیست و پنج و عدد آجر ارتفاع وی
صد اول چهار را در بیست و پنج ضرب کنیم
صد حاصل آید آنرا در عدد ارتفاع دیوار که
هم صد است ضرب کنیم ده هزار عدد شود
آن عدد جمع آجر دیوار باشد اگر خواهند
که وزن دیوار بدانند یک آجر را با آن مقدار
گچ و گل که ملاصق آجر باشد در عمارت و کار
وزن کنند و آن مقدار را در عدد آجر دیوار
ضرب کنند آنچه حاصل آید مقدار وزن دیوار
باشد ۰ دیوار بذراع مجسم مساحت کنند
بعد از آن نظر کنند که در مقدار یک گز مجسم
چند آجر می باشد عدد آن آجر را در عدد ذراع مجسم

آن دیوار ضرب کنند آنچه حاصل آید عدد آجر
آن دیوار باشد ۰ خاص بدیوار مدور
و مضلع و امثال آن عدد آجر قاعدهٔ سطح
بیرونی و اندرونی جمع کنند و نصف مجموع
آنرا در عدد آجر عرض دیوار ضرب کنند
و حاصل آن را در عدد آجر ارتفاع دیوار
ضرب کنند آنچه حاصل آید عدد آجر دیوار
باشد تمام شد آنچه غرض بود از صناعت
مساحت تا محاسب را درین باب باعمال
تهذیبی شود و مقلد بنا باشد و باید که کاتب
و محاسب بی حضور مهندس و معمار در کار
حساب عمارت مدخل نسازد و از ایشان
منفرد نشود تا از تهمت و طعن طاعن و عاید
سهو و غلط فارغ و آسوده باشد حق تعالی
همگنان را توفیق فراغ از محاسبات دینی
و راحت روزی کناد انه رؤف بالعباد

فصل سیوم در استخراج قسط مبلغها
باعتبار شهور و اعوام و درینجا دو بحث است

بحث اول قسط متساوی

عبارت است ازانک مبلغی از مالی بر
شخصی در مدت یکسال مقرر شود بعد ازان
آن مال را بر دوازده قسم باعتبار دوازده
ماه فرونهند هر قسمی قسط یکماه باشد بنسبت
مساوی و هر ماه را بسی بخش کنند هر بخشی وحصهٔ
قسط روز باشد بنسبت مساوی و تفاوت
ایام هلالی در آخر یا درمیانه در یک روز یا
در دو روز ضم کرده بستانند مثلا [illegible]
بنسبت مساوی هر ماه [illegible] باشد و هر روز
[illegible] باشد **قسط جهار دانکی** عبارت است
ازانک جون مبلغی از مال بر شخصی در یکسال
مقرر کنند بعد ازان جهار دانک آن مبلغ را
بر شش قسمت کنند هر قسمی را قسط ماه گویند
جهار دانکی و باز قسط یکماه را بر سی قسمت
کنند هر حصهٔ قسط روز باشد بنسبت جهار دانکی
مثلا [illegible] بنسبت جهار دانکی در شش ماه
[illegible] باشد و هر ماه [illegible] باشد و هر روز
[illegible] باشد **قسط دودانکی** عبارت است
ازانک جون مبلغی از مال بر شخصی مقرر شود

بعد ازانک دودانک ان مبلغ را مقرر کرده باشند
که در مدت شش ماه معین مثلا بدهد دودانک
آن مبلغ را بر شش قسمت کنند هر قسمی را
قسط یک ماه گویند دودانکی باز قسط یکماه را
بر سی قسمت کنند هر حصهٔ قسط روز باشد
مثلا [illegible] بنسبت دودانک در شش ماه
[illegible] بود هر ماه [illegible] و هر روز [illegible]

بحث دوم در تعریق طرق استخراج قسطهای مذکور ... المساوی در سه بیت

اگر مجموع شخصی را بخوانی | که قسط ماه و روزش را بدانی
نخست از اصل جمعش ثلث بستان | ز ثلثش ربع قسط یک مهی دان
جو قسط یک مهی معلوم کردد | ز عشر شش ثلث قسط روز گردد

اکنون این طریق را در کمیت [illegible]
در عمل آوریم ثلثش بگیریم [illegible] آید بعد ازان
ربع آن ثلث قسط یک ماه باشد و آن
[illegible] است بعد ازان عشر [illegible]
بگیریم [illegible] ثلث ان بگیریم [illegible] شود
عمل راست باشد و صورتش جنین بود
مربعی مشتمل بر یک خانه

٢٥٠	٧٥	٧١٢	٢١٢
	مسطح [illegible]		[illegible]

ذو الثلث والتثنیه همچنان بنظم مولانا وسیدنا قدوة المدققین شمس الملة والدین السمرقندی طاب ایامه فرموده است بیت

جو شد معلوم قسط روز باما — بر و افزای ثلثش یا ازو کا[ه]
بود افزوده قسط چارگانی — شود روشن ز کم قسط دو دانگی

اکنون این هر دو طریق را در کمیت [illegible] مذکور در عمل اوریم

در چهار دانگی مثلا بر [illegible] مساوی اگر ثلثش بیفزایی و آن [illegible] است [illegible] چهار دانگی شود و بر [illegible] مساوی اگر هم ثلثش بیفزایی و آن [illegible] است [illegible] شود و صورتش چنین بود مربعی مشتمل بر

در دو دانگی مثلا بر [illegible] اگر ثلثش کم کنی [illegible] دو دانگی شود و از [illegible] اگر ثلثش کم کنی [illegible] شود و صورتش چنین بود مربعی مشتمل بر شانزده خانه

شانزده خانه

٩٠٠ در چهار دانگی

٣	٧٥	٧ ١ ٢	٣ ١ ٢
[illegible]	٢٥	[illegible]	[illegible]
[illegible]	١٠٥	[illegible]	٣ ١ ٢
	[illegible]		[illegible]

٩٠٠ در دو دانگی

٢٥٠	٧٥	٧ ١ ٢	٣ ١ ٢
[illegible]	٢٥	[illegible]	[illegible]
[illegible]	٥٠	[illegible]	[illegible]
	[illegible]		[illegible]

تمت کتاب قانون المساحة
مع رساله در حساب [illegible]
مغفور السعید [illegible]
[illegible]
نور مضجعه

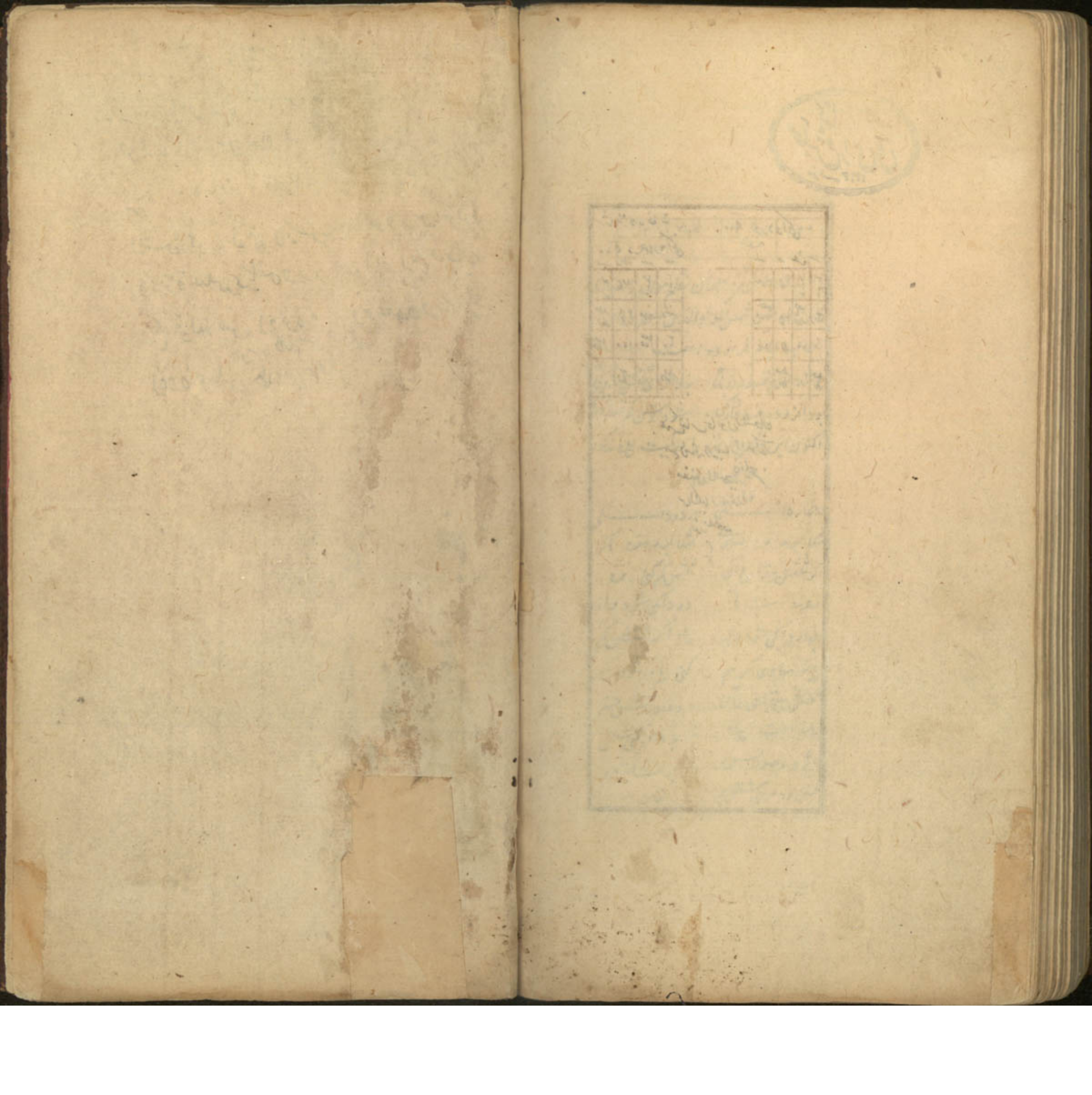

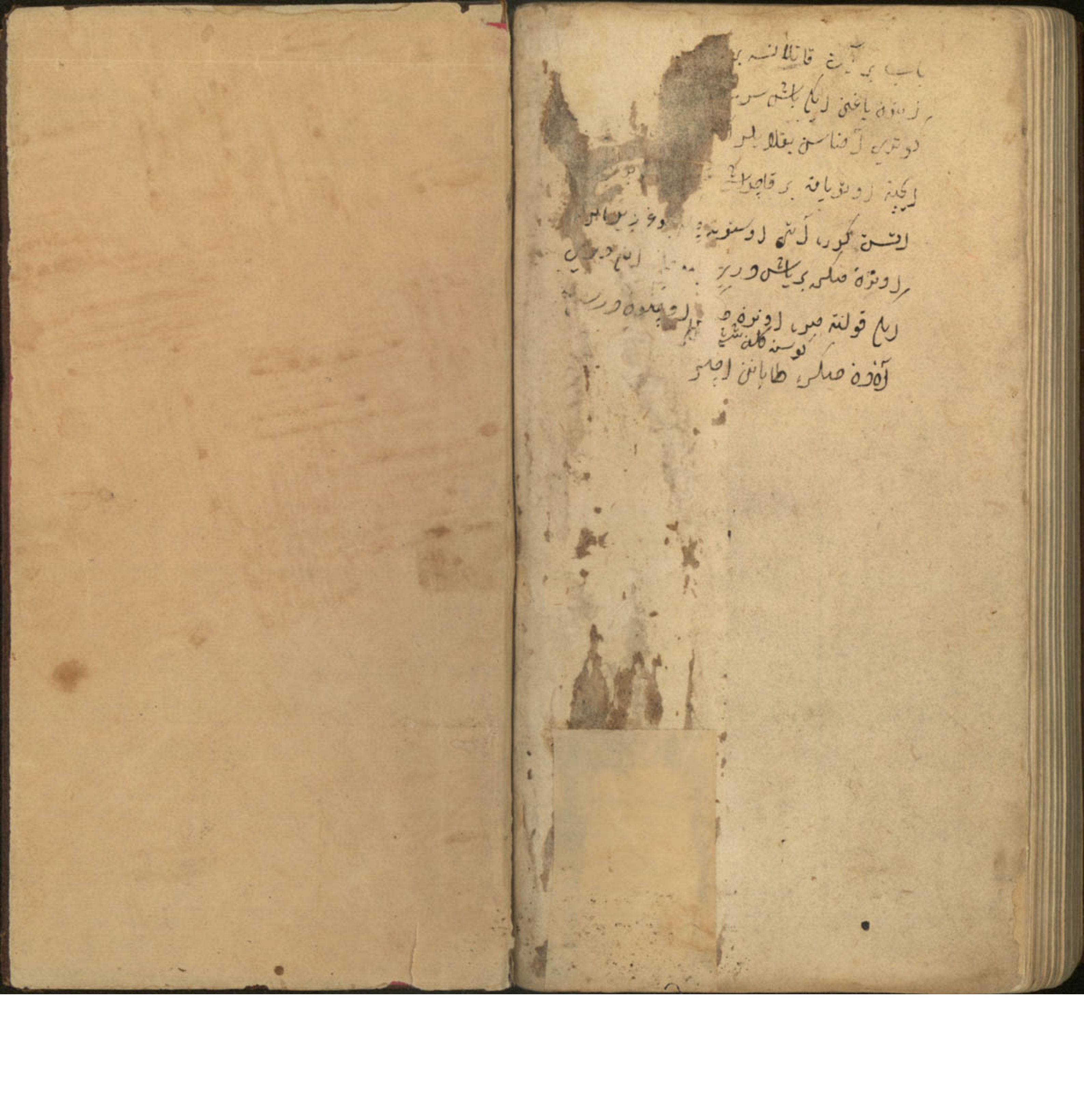

باب بر آغ قانالنسه بر
زیتون یاغی ایله بالشمش سو
دوتوب آقیناسنی بقلا یلر
لیکنه اوتویایه بر قاچ کره
اوغزینه ... آتش کور، آتش اوستنده
اوتره صکره بر بالشمش درر ... اتمه
ایله قولنه صیر اونره ... اوستنه کله شیلر
آنده صکره طابانی ایچلر